



# تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشر علمی)

سال سیزدهم، شماره سی و سی، زمستان ۱۴۰۱

- بررسی عملکرد میلپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها در ایران (۱۳۲۳ - ۱۳۲۱ ش)  
محمد بختیاری
- گونه‌شناسی ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان (۵۹۰ - ۴۴۷ق)؛ آثار و پیامدها  
حمیده دانشجو؛ فخری زنگی آبادی
- از ظهور در پارادایم سنت تا افول در پارادایم مدرن: جایگاه صفویان در تاریخ‌نگاری دوره قاجار  
حمید صادقی؛ نزهت احمدی؛ مرتضی دهقان‌نژاد
- گفتمان کاوی انتقادی خاطرات سردار مریم بختیاری  
سمیه عباسی؛ سمیه خانی‌پور
- ابزارهای اجرای سیاست در دربار سلطان حسین بایقرا  
سید علی مزینانی
- اهمیت کتاب مواهب الهی برای تاریخ اجتماعی آل مظفر  
جمشید نوروزی؛ مژگان صادقی‌فرد
- *Black Sea or Sea of Trebizond: Significance of Trebizond Port in Persians' knowledge of Black Sea in the Middle Ages*  
Ahmad Fazlinejad; Abdul Rasool Kheirandish; Farajollah Ahmadi





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





## فصلنامه علمی

### تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام

زمستان ۱۴۰۱

سال سیزدهم - شماره سی و سی

تبریز - ایران

**دانشکده حقوق و علوم اجتماعی**  
**فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام** (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)  
 به‌موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این  
 نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.  
**صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز**  
**مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری**      استاد دانشگاه تبریز  
**سر دبیر: دکتر علیرضا کریمی**      دانشیار دانشگاه تبریز

**اعضای هیئت تحریریه:**

|                   |                                       |                     |                                         |
|-------------------|---------------------------------------|---------------------|-----------------------------------------|
| فاطمه اورجی:      | دانشیار دانشگاه تبریز                 | عباس قدیمی قیداری:  | استاد دانشگاه تبریز                     |
| محسن بهرام‌زاد:   | دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی | علیرضا کریمی:       | دانشیار دانشگاه تبریز                   |
| مسعود بیات:       | دانشیار دانشگاه زنجان                 | حسین میرجعفری:      | استاد دانشگاه اصفهان                    |
| غلامعلی پاشازاده: | دانشیار دانشگاه تبریز                 | علیرضا ملانی توانی: | استاد پژوهشگاه علوم انسانی              |
| حمید حاجیان‌پور:  | دانشیار دانشگاه شیراز                 | ژانت آفاری:         | استاد دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا |
| اسماعیل حسن‌زاده: | دانشیار دانشگاه الزهرا                | ویلم فلور:          | پژوهشگر تاریخ                           |
| حسن حضرتی:        | دانشیار دانشگاه تهران                 | آلبرتو کانترا گلرا: | استاد دانشگاه برلین                     |
| رضا دهقانی:       | دانشیار دانشگاه تبریز                 | رودی متی:           | استاد دانشگاه دلاوار                    |
| ولی دین‌پرست:     | دانشیار دانشگاه تبریز                 | کریستف ورنر:        | استاد دانشگاه بامبرگ آلمان              |
| محمد سلماسی‌زاده: | دانشیار دانشگاه تبریز                 | جان وودز:           | استاد دانشگاه شیکاگو                    |
| مقصودعلی صادقی:   | دانشیار دانشگاه تربیت مدرس            | جیمز گستاوسون:      | دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا         |
| ناصر صدقی:        | استاد دانشگاه تبریز                   |                     |                                         |

**همکاران علمی این شماره:**

دکتر نصراله پورمحمدی املشی، دکتر امیرحسین حاتمی، دکتر مجتبی خلیفه، دکتر فرهاد دشتکی‌نیا، دکتر ولی دین‌پرست، دکتر اسماعیل شمس، دکتر ناصر صدقی، دکتر سیمین فصیحی، دکتر عباس قدیمی قیداری، دکتر علیرضا کریمی، دکتر علیرضا ملانی توانی، دکتر شهرام یوسفی‌فر

|                                     |                                           |
|-------------------------------------|-------------------------------------------|
| O ویرایش انگلیسی: دکتر رحیم کاویانی | O قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال             |
| O مدیر اجرایی: عباس یگانه           | O شمارگان: ۳۰۰ نسخه                       |
| O صفحه‌آرایی: شیرین زمانی           | O چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز |
| O نوبت انتشار: فصلنامه              | O تاریخ چاپ: زمستان ۱۴۰۱                  |

Email: [tabrizu.history2011@gmail.com](mailto:tabrizu.history2011@gmail.com)  
 نشانی اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱، نمابر: ۳۳۳۵۶۰۱۳-۴۱

❖ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهانشاه) تبریز است.

این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

## راهنمای تدوین مقاله

ارسال کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه گیری، فهرست منابع باشد. پیوست ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیچانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام خانوادگی نویسنده

اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام‌خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام‌خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:

۱۳-۱- کتاب: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان کتاب، نام و نام‌خانوادگی مترجم یا مصحح، تعداد مجلدات، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.

۱۳-۲- مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان) عنوان مقاله، عنوان نشریه یا مجله، شماره، سال.

۱۳-۳- مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان مقاله، نام و نام‌خانوادگی گردآورنده(گان)، عنوان مجموعه مقالات، محل نشر، ناشر.

۱۳-۴- در مورد نشریات الکترونیکی حتی‌الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.

۱۳-۵- رساله یا پایان‌نامه: نام‌خانوادگی، نام پژوهشگر، سال، عنوان رساله یا پایان‌نامه، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.

۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.

## فهرست مطالب

| عنوان                                                                                                                          | صفحه    |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|
| ۱- بررسی عملکرد میل‌سپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها در ایران (۱۳۲۳-۱۳۲۱ ش)                                                        |         |
| محمد بختیاری.....                                                                                                              | ۲۵-۱    |
| ۲- گونه‌شناسی ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان (۵۹۰ - ۴۴۷ق)؛ آثار و پیامدها                                                           |         |
| حمیده دانشجو؛ فخری زنگی آبادی.....                                                                                             | ۵۵-۲۷   |
| ۳- از ظهور در پارادایم سنت تا افول در پارادایم مدرن: جایگاه صفویان در تاریخ‌نگاری دوره قاجار                                   |         |
| حمید صادقی؛ نزهت احمدی؛ مرتضی دهقان نژاد.....                                                                                  | ۸۰-۵۷   |
| ۴- گفتمان کاوی انتقادی خاطرات سردار مریم بختیاری                                                                               |         |
| سمیه عباسی؛ سمیه خانی‌پور.....                                                                                                 | ۱۰۳-۸۱  |
| ۵- ابزارهای اجرای سیاست در دربار سلطان حسین بایقرا                                                                             |         |
| سید علی مزینانی.....                                                                                                           | ۱۲۷-۱۰۵ |
| ۶- اهمیت کتاب مواهب الهی برای تاریخ اجتماعی آل مظفر                                                                            |         |
| جمشید نوروزی؛ مژگان صادقی‌فرد.....                                                                                             | ۱۵۳-۱۲۹ |
| 7- <i>Black Sea or Sea of Trebizond: Significance of Trebizond Port in Persians' knowledge of Black Sea in the Middle Ages</i> |         |
| Ahmad Fazlinejad; Abdul Rasool Kheirandish; Farajollah Ahmadi .....                                                            | 155-172 |



## بررسی عملکرد میلسپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها در ایران (۱۳۲۱-۱۳۲۳ ش)

محمد بختیاری<sup>۱</sup>

### چکیده

اشغال ایران از سوی متفقین در جنگ جهانی دوم و استعفاء اجباری رضاشاه، سبب بروز بحران‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی فراوانی شد. در چنین شرایطی، مجلس و دولت ایران، با توصیه و حمایت انگلیس و آمریکا و با تأیید اولیه شوروی، استخدام مستشارانی از آمریکا جهت سامان‌دهی اوضاع و غلبه بر مشکلات اقتصادی و اداری را مورد توجه قرار دادند. در همین راستا، آرتور میلسپو که قبلاً نیز یک بار به‌عنوان رئیس مالیه به ایران آمده و با توجه به شرایط زمانه، عملکرد نسبتاً موفق از خود بر جای گذاشته بود، به‌عنوان رئیس کل دارایی ایران استخدام شد. هدف پژوهش حاضر بررسی عملکرد میلسپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها در طی دو سال حضورش در ایران (۱۳۲۱-۱۳۲۳ ش) است. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و اسنادی است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد میلسپو با وجود اختیارات گسترده و حمایت همه‌جانبه متفقین، در تعدیل و تثبیت قیمت کالاها عملکرد ناموفقی داشت، طوری که نرخ بسیاری از اجناس در زمان حضور او در ایران همچنان افزایش یافت و اگر در کالاهایی همچون گندم، برنج و برخی محصولات کشاورزی، نشانه‌هایی از تثبیت و کاهش قیمت دیده می‌شود، نه به‌خاطر اقدامات میلسپو، بلکه بیشتر به دلیل فراوانی محصولات کشاورزی و معین شدن تکلیف جنگ در بسیاری از جبهه‌ها در سال ۱۳۲۳ بود.

**کلیدواژه‌ها:** میلسپو، جنگ جهانی دوم، اشغال ایران، تثبیت قیمت‌ها، تورم.

## ***Examining the Performance of Millspaugh in Reducing and Stabilizing Prices in Iran (1942-1944)***

Mohammad Bakhtiyari<sup>۱</sup>

### **Abstract**

The occupation of Iran by the Allies in World War II and the forced resignation of Reza Shah caused many political, social, economic and security crises. In such a situation, the parliament and the government of Iran, with the advice and support of England and the United States and with the initial approval of the Soviet Union, considered hiring advisers from the United States to organize the situation and overcome the economic and administrative problems. In this regard, Arthur Millspaugh, who had already come to Iran once as the head of finance and, considering the conditions of the time, had left behind a relatively successful performance, was hired as the head of Iran's finance. The purpose of the current study is to investigate the performance of Millspaugh in reducing and stabilizing prices during the two years of its presence in Iran (1942-1944). The research method in this article is descriptive-analytical and the method of collecting library and documentary information. The results of this research showed that Millspaugh had an unsuccessful performance in adjusting and stabilizing the prices of goods despite his broad authority and all-round support of the Allies so the price of many goods continued to increase during his presence in Iran, and if in goods such as Wheat, rice and some agricultural products show signs of price stabilization and reduction. It is not because of Millspaugh's actions, but due to the abundance of agricultural products and the determination of the task of war on many fronts in 1944.

**Keywords:** Millspaugh, World War II, Occupation of Iran, Price Stabilization, Inflation.

---

<sup>۱</sup> Assistant Professor of Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran  
m.bakhtiyari96@gmail.com



## مقدمه

سابقه حضور مستشاران آمریکایی در ایران به مورگان شوستر<sup>۱</sup> برمی‌گردد که در سال ۱۹۱۱م/ ۱۲۹۰ش به‌عنوان خزانه‌دار کل به استخدام ایران درآمد و با عملکردی نسبتاً موفق، نام نیکی از خود بر جای گذاشت. همین عملکرد خوب شوستر و تمایل ایران به استخدام مستشاری از کشوری ثالث که بتواند از او به‌عنوان نیروی سومی در برابر دو همسایه استعمارگر شمالی و جنوبی (روسیه و انگلیس) استفاده کند و همچنین فقدان سابقه استعماری آمریکا به‌عنوان یک کشور قدرتمند نوظهور، بار دیگر ایرانیان را متوجه استخدام مستشار دیگری از آمریکا نمود که این بار به توصیه مورگان شوستر، آرتور میلسپو<sup>۲</sup> انتخاب و استخدام شد و در طی سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ش، به‌عنوان رئیس مالیه ایران، امور اقتصادی و مالی کشور را در دست گرفت و در فضای مساعد و امنی که رضاشاه فراهم کرده بود، توانست اصلاحاتی را در امور مالیه انجام دهد؛ اما بعد از پنج سال فعالیت، به دلیل اختلاف با رضاشاه، ایران را ترک کرد. تا این‌که با اشغال ایران از سوی متفقین در جنگ جهانی دوم، باز هم میلسپو مورد توجه برخی از رجال سیاسی کشور قرار گرفت. البته این بار انگلیسی‌ها نیز که فضا را برای استخدام مستشاری از کشور خود مهیا نمی‌دیدند و به حمایت آمریکایی‌ها برای مقابله با متحدین نیاز داشتند، صلاح را در استخدام مستشار از کشور دوست و هم‌پیمان خودشان، یعنی آمریکا دیدند تا بدین طریق کنترل امور اقتصادی ایران را برای پیشبرد برنامه‌های خود در دست بگیرند. در چنین شرایطی، حکومت ضعیف و بی‌ثبات ایران که با بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی زیادی روبه‌رو بود و قدرت مخالفت با خواسته‌های متفقین را نداشت، به توصیه آن‌ها، استخدام مستشار آمریکایی را در دستور کار قرار داد. در نتیجه، آرتور میلسپو با موافقت و تصویب مجلس ایران در ۲۱ آبان ۱۳۲۱ به مدت پنج سال به استخدام ایران درآمد و از بهمن همان سال کار خود را به‌عنوان رئیس کل دارایی ایران شروع کرد، اما در نهایت نتوانست تغییر و تحول اساسی در ساختار مالی و اقتصادی ایران به وجود آورد و جلوی تورم و گرانی را بگیرد. در چنین شرایطی،

<sup>۱</sup> William Morgan Shuster.

<sup>۲</sup> Arthur Millsaugh.

صدای مخالفانش در مجلس و خارج از آن بلند شد و زمینه را برای ادامه فعالیت میلسپو ناممکن کرد. او که عدم موفقیت خودش را به کارشکنی مخالفان و فساد موجود در ساختار اداری کشور نسبت می‌داد و تمام تلاش خود را برای حذف آن‌ها از قدرت و به دست گرفتن کنترل تمام امور انجام می‌داد، در نهایت، به دلیل عدم موافقت دولت و مجلس با برکناری ابوالحسن ابتهاج مدیر کل بانک ملی و از مخالفان سرسخت میلسپو و لغو اختیارات فوق‌العاده میلسپو از سوی مجلس، استعفا داد و بعد از دو سال حضور در ایران، کشور را با ناکامی و ناراحتی ترک کرد.

پژوهش حاضر درصدد است با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، روزنامه اطلاعات، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی و سایر منابع اصلی، عملکرد میلسپو در بحث تعدیل و تثبیت قیمت‌ها را مورد بررسی قرار دهد.

درباره پیشینه مطالعاتی این موضوع باید اذعان کرد که در مورد عملکرد میلسپو در دوره دوم حضورش در ایران پژوهش‌های زیادی انجام شده است اما هرکدام از آن‌ها، عملکرد میلسپو در یکی از حوزه‌ها را مورد بررسی قرار داده است و هیچ‌یک به عملکرد او در کاهش و تثبیت قیمت‌ها نپرداخته یا به صورت پراکنده و کلی به آن اشاره کرده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به کتاب *برگی از تاریخ معاصر ایران (مأموریت دوم آرتور میلسپو در ایران و پیامدهای آن)* نوشته غلامرضا رابطی قشلاقی (۱۳۹۸) و مقالات «نگاهی انتقادی به ایران‌شناسی آرتور میلسپو» تألیف محسن خلیلی (۱۳۸۵)، «اقدامات میلسپو برای حل بحران نان ۱۳۲۳-۱۳۲۱» نوشته کریم سلیمانی و جمیله عزیزخواه (۱۳۹۱)، «اصلاحات میلسپو در ناوگان حمل‌ونقل ایران» (۱۳۲۱-۱۳۲۳) نوشته جمیله عزیزخواه (۱۳۹۲)، «قانون مالیات بر درآمد آرتور میلسپو» نوشته کریم سلیمانی و جمیله عزیزخواه (۱۳۹۲)، «مناسبات میلسپو و ارتش ایران (۱۳۲۳-۱۳۲۱ش)» تألیف جمیله عزیزخواه (۱۳۹۴) و «مخالفت‌ها علیه میلسپو در ایران (۱۳۲۳-۱۳۲۱ش / ۱۹۴۲-۱۹۴۴م)» نوشته کریم سلیمانی دهکردی و جمیله عزیزخواه (۱۳۹۲) اشاره کرد. پژوهش حاضر از این بابت که عملکرد میلسپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها در ایران را به صورت اختصاصی و دقیق مورد بررسی موشکافانه قرار می‌دهد، دارای اهمیت و نورآوری است.



## ۱. قیمت کالاها در ایران قبل از استخدام میلپو

درباره قیمت کالاها و خدمات در دوره رضاشاه آمار و ارقام دقیق و کاملی در دست نیست. با این حال، بررسی گزارش‌های بانک ملی ایران از پنج سال پیش از ورود متفقین به ایران (۱۳۱۵ الی ۱۳۲۰)، نشان می‌دهد که قیمت کالاها و به تبع آن، هزینه زندگی در ایران با شیب ملایمی در حال رشد بوده است. شاخص بهای عمده‌فروشی در تهران چنانچه مبنای آن در سال ۱۳۱۵ صد (۱۰۰) گرفته شود، در پایان سال ۱۳۱۹ به ۱۷۴ رسید و شاخص بهای خرده‌فروشی نیز که مبنای تعیین سطح زندگی است، در طول این مدت از ۱۰۰ در سال ۱۳۱۵ به ۱۷۶ در آخر سال ۱۳۱۹ رسید. در طول این مدت شاخص هزینه زندگی نیز از عدد ۱۰۰ در سال ۱۳۱۵ به ۱۸۲/۵ در سال ۱۳۱۹ ترقی کرد (اطلاعات، ۱۳۲۰/۰۶/۲۶، ۴۶۵۲: ۱)؛ یعنی در طول چهار سال (۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹) حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد از ارزش پول ایران کم شد، یا این که همین مقدار بر قیمت کالاها و هزینه زندگی اضافه شد.

جدول شماره ۱: میزان افزایش قیمت کالاها و هزینه زندگی (۱۳۱۵-۱۳۱۹)

| سال  | بهای عمده‌فروشی | بهای خرده‌فروشی | هزینه زندگی |
|------|-----------------|-----------------|-------------|
| ۱۳۱۵ | ۱۰۰             | ۱۰۰             | ۱۰۰         |
| ۱۳۱۶ | ۱۲۳/۹           | ۱۲۵             | ۱۲۱/۱       |
| ۱۳۱۷ | ۱۲۵/۶           | ۱۴۸/۴           | ۱۳۲/۵       |
| ۱۳۱۸ | ۱۵۷/۷           | ۱۵۹/۷           | ۱۴۲/۵       |
| ۱۳۱۹ | ۱۷۴             | ۱۷۶             | ۱۸۲/۵       |

منبع: (اطلاعات، ۱۳۲۰/۰۶/۲۶: ۴۶۵۲: ۱)

اما با اشغال ایران توسط متفقین و استعفای رضاشاه از قدرت که به بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منجر شد، افزایش نرخ اجناس و کاهش ارزش پول ایران شیب تندتری به خود گرفت (گلشائیان، ۱۳۹۳: ۶۸-۶۷)، طوری که هزینه زندگی در سال ۱۳۲۰ از ۱۸۲/۵ به ۳۱۴ ترقی پیدا کرد و تا آخر مهرماه ۱۳۲۱ به ۴۱۸ رسید و با رشد افسارگسیخته در نیمه دوم سال ۱۳۲۱، در بهمن ماه ۱۳۲۱ به عدد ۶۰۰ افزایش پیدا کرد (اطلاعات،

۱۳۲۱/۱۱/۱۰: ۵۰۸۶؛ ۱؛ خان ملک یزدی، بی‌تا: ۹۷؛ یعنی بهای اجناس از زمان اشغال ایران توسط متفقین تا حدود یک سال و نیم بعد، یعنی زمان ورود میل‌سپو به ایران، بیش از ۳۰۰ درصد افزایش پیدا کرد و جنسی که در سال ۱۳۱۵ با ۱۰۰ ریال و در اوایل سال ۱۳۲۰ با کمتر از ۲۰۰ ریال خریداری می‌شد، قیمت آن در بهمن ۱۳۲۱ به ۶۰۰ ریال رسید. البته این اعداد، متوسط هزینه زندگی اعم از خوراک، پوشاک، مسکن، سوخت و غیره بود و الا در برخی از کالاها، قیمت‌ها در زمان جنگ بیش از ۵۰۰-۶۰۰ درصد رشد کرد. مثلاً قیمت گندم دولتی از ۶۵۰ ریال برای هر تن در مرداد ۱۳۲۰ به ۱۲۰۰ ریال در مهر همان سال، ۱۸۰۰ ریال در خرداد ۱۳۲۱ و ۳۵۰۰ ریال در آبان ۱۳۲۱ افزایش پیدا کرد (اطلاعات، ۱۳۲۰/۵/۱۲، ۴۶۱۴: ۴ و ۱۳۲۱/۸/۳: ۵۰۳۴: ۱). البته در بازار آزاد قیمت‌ها خیلی بالاتر بود، مثلاً در پاییز ۱۳۲۰ که قیمت دولتی گندم ۱۸۰۰ ریال در هر تن بود، در بازار آزاد یک خروار گندم (۳۰۰ کیلو) ۱۸۰۰ تومان قیمت داشت (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱: ۱۵۸). قیمت برنج از کیلویی ۲ ریال در سوم شهریور ۱۳۲۰ به ۹ ریال در پاییز ۱۳۲۱ رسید. قیمت روغن در طول این مدت از ۱۵ ریال برای یک کیلو به ۵۰ ریال و قیمت زغال از کیلویی ۰/۶۱ ریال به ۱/۸۳ ریال رسید (اطلاعات، ۱۳۲۱/۶/۳، ۴۹۸۶: ۱ و ۱۳۲۱/۸/۶، ۵۰۳۶: ۱).

#### جدول شماره ۲: متوسط هزینه زندگی در ایران

| سال             | هزینه زندگی |
|-----------------|-------------|
| ۱۳۱۵            | ۱۰۰         |
| ۱۳۱۶            | ۱۲۱/۱       |
| ۱۳۱۷            | ۱۳۲/۵       |
| ۱۳۱۸            | ۱۴۲/۵       |
| ۱۳۱۹            | ۱۸۲/۵       |
| ۱۳۲۰            | ۳۱۴         |
| ۱۳۲۱ (مهر ماه)  | ۴۱۸         |
| ۱۳۲۱ (بهمن ماه) | ۶۰۰         |

منبع: (اطلاعات، ۱۳۲۱/۱۱/۱۰: ۵۰۸۶: ۱)

بدون تردید، دلیل اصلی رشد افسارگسیخته قیمت‌ها و بالا رفتن هزینه زندگی، اشغال



کشور توسط بیگانگان بود که باعث هرج و مرج و ناامنی، اختکار، قاچاق، تورم، بی‌انگیزگی و کمبود وسایل حمل‌ونقل شده بود (هدایت، ۱۳۴۶: ۴۲۸؛ استوارت، ۱۳۷۰: ۳۱۷)؛ اما عوامل دیگری نیز در افزایش قیمت‌ها تأثیر داشت که شاید مهمترین آن خشکسالی شدید سال آبی ۱۳۲۰ بود که سبب کاهش شدید محصول در خرمین ۱۳۲۱ شد (ساکما، ۲۴۰/۴۵۸۳۳: ۲؛ ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱: ۲۸۵-۲۸۴). همه این موارد، باعث اختلال در تولید و توزیع محصولات زراعی و غیرزراعی شد و زمینه را برای افزایش شدید قیمت‌ها فراهم کرد (بولارد و اسکرین، ۱۳۶۳: ۹۱-۹۲)؛ بنابراین، زمانی که مجلسپو در بهمن ۱۳۲۱ به‌عنوان مستشار مالی وارد ایران شد، قیمت تمام کالاها به اوج خود رسیده بودند و تورم و گرانی به یکی از مسائل لاینحل جامعه ایران تبدیل شده بود (ساکما، ۲۹۶/۲۴۰۰۳: ۷۷؛ ایران در بحران، ۱۳۷۹: ۱۹۷-۱۹۰؛ اسکرین، ۱۳۶۳: ۲۹۰). چنان‌که مجلسپو می‌نویسد: «در موقع ورود اینجانب قیمت‌ها عموماً در حدود هفت برابر ترقی کرده بود.» (ساکما، ۲۹۰/۱۱۶۰: ۲۱).

## ۲. اقدامات مجلسپو برای تعدیل و تثبیت قیمت‌ها

آرتور مجلسپوی آمریکایی که قبلاً نیز در بین سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ به‌عنوان رئیس مالیه، به ایران آمده بود، یک بار دیگر، در ۲۱ آبان ۱۳۲۱ با تصویب مجلس شورای ملی سیزدهم، به‌عنوان رئیس کل دارایی، به استخدام ایران درآمد تا مشکلات اقتصادی و مالی کشور را سر و سامان دهد (ساکما، ۲۴۰/۱۲۶۱۵: ۱۷-۱۵؛ مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۳، جلسه ۱۰۸)؛ اما این بار شرایط زمانه متفاوت شده بود و دیگر از حکومت مقتدر رضاشاه برای اجرای اصلاحات مورد نظر مجلسپو خبری نبود و جای آن را دولت‌های ضعیف و مستعجل گرفته بودند. در چنین شرایطی، مجلسپو که به صلاحدید متفقین و عمدتاً برای تأمین منافع آن‌ها، به ایران آمده بود (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۶۵-۱۶۳)، می‌خواست با حمایت متفقین و با کسب اختیارات فوق‌العاده، به یگانه تصمیم‌گیر نظام مالی ایران تبدیل شود و هیچ فعالیت اقتصادی بدون تأیید و امضای او انجام نشود (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۱۲۳/۱). بر همین اساس، مجلسپو چند ماه بعد از حضور ناموفق در ایران، راه حل اصلاحات اساسی را اعطای اختیارات ویژه به خودش عنوان کرد و با اعمال فشار بر دولت و مجلس، در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ اختیارات فوق‌العاده‌ای را از مجلس ایران دریافت کرد که بر اساس آن کلیه امور

مربوط به صادرات و واردات اجناس غیرخورباری، حمل‌ونقل و توزیع آن، مال‌الاجاره مستغلات و دستمزد کلیه کالاهای و خدمات عمومی تا شش ماه بعد از خاتمه جنگ به میلسپو داده شد (ساکما، ۲۴۰/۲۵۹۲۰: ۹-۷؛ ساکما، ۲۹۸/۵۵۴: ۲ و ۱۹؛ مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۳، جلسه ۱۵۳). البته در مورد کالاهای خورباری نیز، آن قسمت از اجناس که وزیر خوربار و رئیس کل دارایی تشخیص می‌داد و هیئت وزیران تصویب می‌نمود، تحت کنترل میلسپو درمی‌آمد که بعداً همین وضعیت اتفاق افتاد و با انحلال وزارت خوربار، اداره خوربار به سازمان‌های زیرمجموعه میلسپو اضافه شد (ساکما، ۲۴۰/۱۷۱۷۳: ۶؛ میلسپو، ۱۳۷۰: ۱۴۲-۱۴۱). به این ترتیب، میلسپو تمام امور اقتصادی و مالی ایران، اعم از تنظیم بودجه، تولید، توزیع و نرخ‌گذاری همه کالاهای و خدمات، عزل و نصب کلیه کارمندان مربوط به حوزه اقتصادی، تجارت داخلی و خارجی، حمل‌ونقل، استخدام مستشار خارجی و غیره را در دست گرفت.

## ۲.۱. تأسیس قسمت تثبیت قیمت‌ها

میلسپو برای حل مشکلات اقتصادی ایران، سازمان‌های متعددی را ایجاد، ترکیب، منفصل یا منحل کرد که از مهمترین آن‌ها سازمان تثبیت قیمت‌ها، حمل‌ونقل، جیره‌بندی، غله و نان، خوربار، پخش و غیره بود. او برای کنترل دقیق و کامل بر هر یک از این سازمان‌ها، یک نفر آمریکایی را استخدام و در رأس هر کدام قرار داد (ساکما، ۲۴۰/۱۳۷۷۰: ۲ و ۲۴۰/۸۲۸۷۵: ۴).

در بحث تثبیت و کاهش قیمت‌ها که موضوع محوری مقاله حاضر است، میلسپو با تکیه بر قانون اختیارات ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲، سازمان یا قسمت «تثبیت قیمت‌ها» را در اول خرداد ۱۳۲۲ تأسیس نمود. این قسمت دارای یک رئیس بود که توسط میلسپو انتخاب می‌شد و در مقابل او مسئولیت داشت و شامل ادارات و بخش‌های زیر بود: دفتر رئیس کل قسمت، اداره نیازمندی‌ها، اداره تحصیل مواد، اداره نظارت بر معاملات خارجی، اداره حمل‌ونقل، اداره تنظیم معاملات، اداره توزیع و اداره مال‌الاجاره‌ها و دستمزدها و خدمات عمومی. هر یک از این ادارات یک رئیس آمریکایی داشت که بنا بر پیشنهاد رئیس قسمت تثبیت قیمت‌ها و به وسیله رئیس کل دارایی منصوب می‌شد و در مقابل رئیس کل قسمت



مسئول بود و وظایفش هم به وسیله او معین می‌شد. در شهرستان‌ها نیز پیشکاران دارایی استان‌ها و رؤسای دارایی شهرستان‌ها به‌عنوان عامل و نماینده قسمت تثبیت قیمت‌ها محسوب می‌شدند و در مقابل رئیس قسمت، مسئولیت مستقیم داشتند (ساکما، ۱۳۴۰/۱۷۱۷۳: ۱۶-۱۳). قسمت تثبیت قیمت‌ها به منظور تثبیت و کاهش بهای کالاها، کلیه اجناس را به چهار دسته تقسیم کرد: ۱. اجناس تحت نظارت خواربار؛ ۲. اجناس تحت نظارت رئیس کل دارایی و به‌موجب آیین‌نامه در انحصار دولت؛ ۳. اجناس تحت نظارت رئیس کل دارایی و به‌موجب آیین‌نامه اجناس کنترل و ۴. سایر اجناس که در سه دسته دیگر نیستند (همان). در ابتدا اجناس دسته دوم که زیر نظر قسمت تثبیت قیمت‌ها و در انحصار دولت بودند، به شرح زیر بود: «۱. محصولات پنبه‌ای از قبیل نخ بافندگی، نخ پرک، قماش، جوراب، حوله، لباس‌های بافته‌ای، نخ قرقره، لباس‌های دوخته شده از پارچه‌های نخی؛ ۲. گونی و لفاف، ریسمان و طناب کنفی، کنف خام؛ ۳. صابون و شمع؛ ۴. لامپ چراغ برق، سیم روپوش‌دار برای سیم‌کشی برق؛ ۵. انواع رنگ؛ ۶. مواد شیمیایی از هر قبیل؛ ۷. وسایل حمل‌ونقل موتوری بانضمام قطعات یدکی و لوازم فرعی آن‌ها؛ ۸. لاستیک روی و تویی؛ ۹. چراغ (که نفت یا سایر مواد نفتی مصرف می‌نماید)، لوله لامپ فتیله چراغ؛ ۱۰. چینی‌آلات، بلورجات، ادوات مطبخ؛ ۱۱. سنجاق و سوزن؛ ۱۲. نخ خیاطی و هر نوع نخ دیگری غیر از پنبه‌ای؛ ۱۳. انواع کاغذ؛ ۱۴. گیره کاغذ، مداد، سرقلم، چوب قلم؛ ۱۵. ماشین تحریر، نوار ماشین تحریر، کاغذ کاربن، کاغذ استنبل (دوئلیکاتور) جهت کپی‌برداری؛ ۱۶. جوهر؛ ۱۷. زغال‌سنگ، هیزم، زغال» (ساکما، ۱۳۴۰/۱۷۱۷۳: ۲۱-۲۰)؛ اما بخش‌ها و ادارات زیرمجموعه قسمت تثبیت قیمت‌ها و کالاهای تحت کنترل آن که اجناس انحصاری دولت محسوب می‌شد، مدام از طریق آیین‌نامه‌هایی که از طرف میلسپو صادر می‌شد، در حال تغییر بود. مثلاً در اول تیر ۱۳۲۲ میلسپو با صدور آیین‌نامه‌ای، پنبه خام را جزو اجناس دسته دوم قرار داد (ساکما، ۱۳۴۰/۱۷۱۷۳: ۴۰). یا این‌که با استعفای شریدان<sup>۱</sup>، مستشار آمریکایی خواربار و با پیشنهاد او مبنی بر انحلال وزارت خواربار و اضافه شدن آن به سازمان‌های زیر نظر رئیس کل دارایی، این مجموعه عظیم به‌عنوان یک اداره به مجموعه‌های تحت نظر میلسپو اضافه

<sup>۱</sup> Sheridan.

شد و او علاوه بر کالاهای غیرخورباری، اجناس خوارباری را نیز که قبلاً از طریق یک وزارتخانه مستقل اداره می‌شد، تحت کنترل گرفت (میلسپو، ۱۳۷۰: ۱۴۲-۱۴۱). به دنبال آن، میلسپو با صدور آیین‌نامه‌ای، قسمت جدیدی به نام «غله و نان» تشکیل داد که عهده‌دار جمع‌آوری غله و اداره کردن امور نانوائی‌ها و توزیع نان و آرد بود. به موجب این آیین‌نامه، غلات که شامل گندم، جو و برنج می‌شد، اجناس انحصاری دولت محسوب شدند و حمل‌ونقل و فروش آن‌ها به جز قسمت غله و نان یا با اجازه آن قسمت کلاً ممنوع گردید (اطلاعات، ۱۳۲۲/۵/۲، ۵۲۲۹: ۱). بررسی اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که بسیاری از این تغییرات برای سرپوش گذاشتن بر ناکامی میلسپو در تعدیل نرخ اجناس غیرخورباری بوده است؛ زیرا که در این زمان به دلیل فراوانی محصولات کشاورزی، بسیاری از کالاهای زراعی به طور طبیعی با کاهش قیمت مواجه شده بودند و میلسپو می‌توانست این موضوع را متأثر از اقدامات خود نشان دهد.

## ۲.۲. استقرار و دریافت اعتبار از بانک ملی

میلسپو که با ایجاد و تغییر ادارات و برقراری انحصارات جدید، ظاهراً به دنبال تثبیت و تعدیل قیمت‌ها بود، به منابع مالی هنگفتی برای خرید غله، پرداخت حقوق کارمندان دولت و مستشاران خارجی نیاز داشت تا با کمک آن‌ها کارها را پیش ببرد و جلوی تورم و گرانی را بگیرد. میلسپو برای تأمین این هزینه‌ها اقداماتی را انجام داد که بسیاری از آن‌ها تورم‌زا بودند. یکی از این اقدامات، استقرار از بانک ملی بود. او که در ۲۲ شهریور ۱۳۲۲ لایحه اعتبار ۵۰۰ میلیون ریالی جهت کمک نقدی و جنسی به کارمندان را به تصویب مجلس رسانده بود (مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۳، جلسه ۳۰۰). در ۳۰ مهر همان سال ۴۰۰ میلیون ریال برای خرید غله اعتبار گرفت. این در حالی بود که وزارت خواربار حدود سه ماه قبل از آن ۵۰۰ میلیون ریال برای خرید غله اعتبار دریافت کرده بود و با انحلال آن وزارتخانه و اضافه شدنش به وزارت دارایی، کنترل آن پول‌ها نیز به دست میلسپو افتاده بود (اطلاعات، ۱۳۲۲/۴/۱۹: ۵۲۱۸، ۱). میلسپو که قبلاً معتقد بود استقرار از بانک موجب خلق نقدینگی و افزایش بدهی دولت و تورم می‌شود (اطلاعات، ۱۳۲۲/۱/۸، ۵۱۳۰: ۱)، حالا خودش برای پیشبرد برنامه‌هایش به دریافت وام و اعتبار از بانک ملی روی آورده بود.

### ۳.۲. ارائه و تصویب لایحه مالیات بر درآمد و استخدام مستشاران آمریکایی

اقدام دیگر میلسپو، ارائه لایحه مالیات بر درآمد بود تا از این طریق کسری بودجه را جبران کند و جلوی تورم را بگیرد؛ اما تصویب این لایحه در مجلس به دلیل مخالفت‌های زیاد، چندین ماه طول کشید و در نهایت با فشار و تهدید میلسپو و دیگر مستشاران آمریکایی بر استعفاء، در ۱۹ آبان ۱۳۲۲ به تصویب مجلس رسید (مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۳، جلسه ۲۱۶). هر چند میلسپو بسیاری از ناکامی‌های خود را به عدم تصویب این لایحه و همچنین لایحه استخدام ۶۰ مستشار آمریکایی دیگر مربوط می‌دانست (ساکما، ۲۹۰/۱۱۶۰: ۳۱-۳۰)، اما حقیقت این است که با تصویب این لوایح، باز هم نه تنها تغییری در اوضاع اقتصادی پیش نیامد بلکه هزینه مستشاران جدیدی هم که نفری حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار ریال حقوق سالانه دریافت می‌کردند (ساکما، ۲۴۰/۱۶۴۹۰: ۲؛ ساکما، ۲۴۰/۸۲۸۷۵: ۴؛ کی‌استوان، ۱۳۲۷: ۸۷/۱) و منشیان و مترجمانی نیز برای خود داشتند، بر هزینه‌های دولت اضافه شد که نتیجه‌اش کسری بیشتر بودجه سالانه کشور و تورم و گرانی بود (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۵۴).

### ۴.۲. ایجاد تغییرات در ساختار اداری و اجرایی وزارت دارایی

میلسپو که با وجود اختیارات فوق‌العاده و تحمیل همه خواسته‌ها و سیاست‌های خود بر دولت و مجلس ایران نتوانسته بود کار چندانی انجام دهد و قیمت‌ها را تثبیت کند، مدام به ایجاد تغییراتی در ساختار اداری و اجرایی دست می‌زد تا شاید از این طریق بتواند اذهان عمومی را منحرف و به بهبود شرایط امیدوار کند. او در ۲۰ آذر ۱۳۲۲ زغال چوب را به انحصار دولت درآورد (اطلاعات، ۱۳۲۲/۹/۲۰: ۵۲۴۳: ۱) و در ۱۱ بهمن ۱۳۲۲ با ایجاد کمیسیون قیمت‌ها و جیره‌بندی، دستور داد که بها، سهمیه و مقدار جیره‌بندی کلیه اجناس انحصاری و تحت کنترل، از طرف کمیسیون قیمت‌ها و جیره‌بندی پیشنهاد شود (اطلاعات، ۱۳۲۲/۱۱/۱۱: ۵۳۸۵: ۱). در همین ماه میلسپو یک فروشگاه دولتی بزرگی را در تهران برای توزیع قماش کارمندان ایجاد کرد و اداره‌ای نیز با نام اداره حمل‌ونقل تأسیس نمود تا از این طریق بتواند هزینه تولید و توزیع و حمل‌ونقل کالاها را کاهش داده و قیمت‌ها را کنترل نماید؛ اما هیچ کدام از این ادارات و انحصارات جدید منجر به بهبود شرایط نشد و انتقادات از

میلسپو افزایش یافت (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۵۵-۱۵۴). در چنین شرایطی، میلسپو به جای پذیرش اشتباهات و اصلاح امور، به تهدید و تخریب منتقدان پرداخت. واکنش دیگر میلسپو این بود که این بار به جای اضافه کردن ادارات مختلف به قسمت تثبیت قیمت‌ها و ایجاد انحصارات جدید، شروع به انشعاب برخی از ادارات از این قسمت و آزاد کردن برخی از کالاهای نمود. در همین راستا، او اداره پخش و اداره تهیه و فروش را از قسمت تثبیت قیمت‌ها جدا کرد (اطلاعات، ۱۳۲۳/۳/۱: ۵۴۷۲؛ ۱) و در ۸ تیر ۱۳۲۳ انحصار زغال سنگ را لغو کرد (اطلاعات، ۱۳۲۳/۴/۸، ۵۵۰۵: ۱)؛ اما هیچ کدام از این وصل و فصل‌ها نتوانست سبب بهبود شرایط و رضایت عموم شود. بزرگ‌نیا از رجال اقتصادی و روشنفکر آن زمان در انتقاد از اقدامات میلسپو نوشت: «صدور آیین‌نامه‌های مکرر و متضاد و صدور یکی به جای دیگری و چسباندن سه رشته از امور به یک اداره و انتزاع آن‌ها بعد از چند روز و وصل کردن به اداره دیگر و تغییر و تبدیل همکاران آمریکایی خود از یک شعبه دیگر و فسخ عقیده‌های متوالی همه قرینه اشتباهات پیاپی است.» (اطلاعات، ۱۳۲۳/۴/۱۷، ۵۵۱۱: ۱). میلسپو وقتی با چنین شرایط و انتقاداتی روبه‌رو شد، با صدور آیین‌نامه‌ای، قسمت تثبیت قیمت‌ها را منحل کرد، بدون این‌که درباره دلیل شکل‌گیری و انحلال آن توضیحی ارائه دهد (اطلاعات، ۱۳۲۳/۴/۱۹: ۵۵۱۳؛ ۱).

## ۵. ۲. تلاش برای تمدید اختیارات فوق‌العاده جهت اصلاح امور و جبران اشتباهات

در این زمان میلسپو که به خاطر عملکرد ضعیفش در همه حوزه‌ها مورد انتقاد ناسیونالیست‌ها، کمونیست‌ها و دیگر احزاب و گروه‌های سیاسی قرار گرفته بود و هیچ کدام از اقداماتش به نتیجه مورد نظر منتهی نشده بود و بحث لغو اختیارات فوق‌العاده‌اش نیز در مجلس مطرح بود، سعی کرد با مذاکره و مکاتبه با نخست‌وزیر و رئیس مجلس و دیگر نمایندگان، سه ماه دیگر اختیاراتش را تمدید کند تا اشتباهات گذشته را جبران و اصلاحات مورد نظر را انجام دهد (فرخ، بی‌تا: ۶۱۳-۶۱۱). این فرصت نیز به میلسپو داده شد اما او به جای اصلاح امور و جبران اشتباهات گذشته، به تخریب و تهدید منتقدان و مخالفان خود پرداخت که نمونه بارز آن ابوالحسن ابتهاج مدیر کل بانک ملی بود که اجازه بازرسی از بانک را به نماینده میلسپو نداده بود و عزل خود از سوی میلسپو را خارج از اختیارات او عنوان

کرده بود (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۱۱۹/۱ و ۱۳۵). وقتی این موضوع به نخست‌وزیر، مجلس و دیوان عالی کشور ارجاع شد، همه آن‌ها طبق قرارداد استخدام میلسپو، به نفع ابتهاج رأی دادند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۵۵) میلسپو که در این زمان با تصویب لایحه لغو اختیارات فوق‌العاده‌اش در مجلس نیز روبه‌رو شده بود، نامه‌های تهدیدآمیزی را در مورد نتایج فاجعه‌آمیز لغو اختیارات او و برکناری‌اش نوشت، اما هیچ کدام از آن‌ها نتوانست مانع از رأی نمایندگان مجلس چهاردهم بر عزل میلسپو در ۱۹ بهمن ۱۳۲۳ شود (مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۴، جلسه ۵۳)؛ بنابراین، میلسپو بعد از حدود دو سال فعالیت ناموفق در ایران و خوش‌خدمتی به متفقین، کشور را به مقصد آمریکا ترک کرد (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۵۰۱؛ مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد، ۱۳۸۲: ۴۲).

### ۳. قیمت کالاها در زمان حضور میلسپو در ایران

بررسی قیمت کالاها در زمان حضور میلسپو در ایران و مقایسه آن با دوره قبل و بعد، می‌تواند نمای بهتر و دقیق‌تری از عملکرد او در کاهش و تثبیت قیمت‌ها ارائه دهد. البته باید توجه داشت که زمان، مکان و نوع کالای مورد بررسی، اعم از زراعی یا غیر زراعی، انحصاری یا غیر انحصاری، جیره‌بندی یا آزاد و داخلی یا وارداتی، در قیمت کالاها تأثیر داشت و باید در تحلیل نوسانات قیمتی مورد توجه قرار گیرد.

در زمستان ۱۳۲۱ زمانی که میلسپو وارد ایران شد و فعالیت خود را به‌عنوان رئیس کل دارایی آغاز کرد، قیمت کالاها در ایران به شرح زیر بود: گندم خریداری شده از کشاورز کیلویی ۳/۵ ریال (هر تن ۳۵۰۰ ریال) و گندم آزاد حدود ۷ ریال، برنج ۹ ریال، نان دولتی ۲ ریال، سیب‌زمینی ۵ ریال، قند ۱۱ ریال، روغن ۵۰ ریال، گوشت گوسفند ۳۰ ریال و زغال ۱/۸۳ ریال بود (اطلاعات، ۱۳۲۱/۸/۶، ۵۰۳۶: ۱).<sup>۱</sup> یعنی قیمت کالاها نسبت به شهریور ۱۳۲۰ به طور میانگین سه برابر و در برخی کالاها بیش از پنج برابر شده بود. بعد از این که میلسپو کار خودش را آغاز کرد، در ابتدا برای چندین ماه، افزایش نرخ اجناس همچنان ادامه داشت و تنها از اواسط سال ۱۳۲۲ بود که قیمت بعضی از کالاها نزولی شد اما برخی دیگر

۱. قیمت کالاها مربوط به پاییز و زمستان ۱۳۲۱ است.

همچنان صعودی یا ثابت ماند یا در یک کانالی افقی نوسان کرد. مثلاً قیمت قند و شکر در ابتدای سال ۱۳۲۲ از کیلویی ۱۱ و ۱۰ ریال به ۲۱ و ۲۰ ریال (اطلاعات، ۱۳۲۲/۱/۱: ۵۱۲۶: ۱)، قیمت نان دولتی در اوایل خرداد ۱۳۲۲ از ۲ ریال به ۳ ریال (اطلاعات، ۱۳۲۲/۳/۲: ۵۱۷۷: ۱) و بهای روغن در اوایل شهریور ۱۳۲۲ از ۵۰ ریال به ۹۰ ریال و قیمت زغال از ۱/۸۳ ریال به ۳ ریال افزایش پیدا کرد (اطلاعات، ۱۳۲۲/۶/۷: ۵۲۵۸: ۱)؛ یعنی در شش-هفت ماه اول حضور میلسپو در ایران قیمت برخی از اجناس بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش پیدا کرد؛ اما از اواسط سال ۱۳۲۲ که تکلیف لایحه اختیارات میلسپو و سازمان‌های زیر مجموعه او، کالاهای انحصاری و جیره‌بندی، میزان غلات خریداری و ذخیره شده و پیروزی متفقین در برخی جبهه‌های جنگ مشخص شد، قیمت هر کدام از کالاها با توجه به عوامل فوق، وضعیت متفاوتی پیدا کرد. از این زمان تا آخر جنگ نه تنها خشکسالی پاییز ۱۳۲۰ که باعث کاهش شدید محصول ۱۳۲۱ و گرانی کالاها شده بود، تکرار نشد، بلکه در سال آبی ۱۳۲۱ چنان بارندگی اتفاق افتاد که اغلب مردم فراوانی محصول زراعی ۱۳۲۲ را کم‌نظیر توصیف کردند (ساکما، ۲۹۶/۲۴۰۰۳: ۷۸)؛ بنابراین وقتی خرمن ۱۳۲۲ برداشت شد و مردم از فراوانی غلات اطمینان پیدا کردند، دیگر آن حرص و ولع و نگرانی سال قبل برای خرید و احتکار گندم و آرد را نداشتند. همین کاهش تقاضا و افزایش عرضه باعث شد که قیمت غلات به تدریج کاهش پیدا کند. مثلاً قیمت گندم در اصفهان در مهر ۱۳۲۲ از خرواری (۳۰۰ کیلو) ۲۷۵۰ ریال به ۲۲۰۰ ریال و قیمت جو از ۲۰۰۰ ریال به ۱۷۵۰ ریال تنزل پیدا کرد؛ اما در همین زمان قیمت سایر محصولات کشاورزی نه تنها کاهش پیدا نکرد بلکه در اغلب موارد روند صعودی به خود گرفت. مثلاً در همین شهر اصفهان قیمت برنج صدری از خرواری ۴۵۰۰ ریال به ۵۵۰۰ ریال، برنج گرده از ۳۵۰۰ ریال به ۴۵۰۰ ریال و نخود از ۲۷۵۰ ریال به ۳۵۰۰ ریال افزایش یافت. این روند کاهش نرخ بعضی از محصولات کشاورزی و افزایش برخی دیگر، در طول یک سال بعد هم ادامه یافت که در جدول زیر به تفصیل بیان شده است.

۱. البته این وضعیت در سایر مناطق کشور نیز برقرار بود و اصفهان تنها به دلیل داشتن آمارهای دوره‌ای و کامل‌تر انتخاب شده است.

جدول شماره ۳: قیمت کالاهای در اصفهان.<sup>۱</sup>

| کالا       | گندم | آرد گندم | جو   | برنج صدری | برنج گرده | نخود | سیب‌زمینی | روغن  | ارجاع            |
|------------|------|----------|------|-----------|-----------|------|-----------|-------|------------------|
| ۱۳۲۱/۱۲/۱۷ | ۲۷۵۰ | -        | ۲۰۰۰ | ۴۵۰۰      | ۳۵۰۰      | ۲۷۵۰ | ۱۰۰۰      | ۱۹۰۰۰ | اطلاعات، ۱: ۵۱۱۷ |
| ۱۳۲۲/۷/۳۰  | ۲۲۰۰ | ۲۵۰۰     | ۱۷۵۰ | ۵۵۰۰      | ۴۵۰۰      | ۳۵۰۰ | ۸۰۰       | ۲۴۰۰۰ | اطلاعات، ۴: ۵۳۰۲ |
| ۱۳۲۳/۵/۲۶  | ۲۰۰۰ | ۲۲۰۰     | ۱۵۰۰ | ۶۰۰۰      | ۳۲۵۰      | ۴۰۰۰ | ۱۲۰۰      | ۲۵۰۰۰ | اطلاعات، ۱: ۵۵۴۳ |
| ۱۳۲۳/۶/۷   | ۱۷۵۰ | ۲۰۰۰     | ۹۰۰  | ۶۵۰۰      | ۴۰۰۰      | ۳۵۰۰ | ۸۰۰       | ۲۳۰۰۰ | اطلاعات، ۴: ۵۵۵۲ |
| ۱۳۲۴/۵/۱   | ۱۲۵۰ | ۱۳۵۰     | ۸۵۰  | ۳۲۵۰      | ۲۲۵۰      | ۲۵۰۰ | ۱۶۰۰      | ۲۳۰۰۰ | اطلاعات، ۴: ۵۸۱۷ |

در مورد کالاهای غیر کشاورزی و به‌خصوص وارداتی، وضعیت قیمت‌ها از این هم بدتر بود. مثلاً قیمت گوشت از کیلویی ۳۰ ریال در زمستان سال ۱۳۲۱ به ۴۴ ریال در اواخر سال بعد رسید (اطلاعات، ۱۳۲۲/۱۱/۸: ۵۳۸۲: ۱) یعنی در طول یک سال حضور میلسپو در ایران نه تنها قیمت گوشت کم نشد، بلکه حدود ۵۰ درصد افزایش یافت. قیمت قماش که از همان ابتدا جزو کالاهای انحصاری و تحت کنترل قسمت تثبیت قیمت‌ها بود، شرایط به مراتب بدتری داشت و قیمت آن در طول یک سال بیش از ده برابر شده بود. روزنامه اطلاعات در گزارش خود راجع به وضعیت توزیع قماش و قیمت آن می‌نویسد: «تا دیروز اقلأً بعضی از مردم با کهنه و پاره‌یی که از بقایای گذشته بود تن خود را می‌پوشانیدند یا اگر هم احتیاجی پیدا می‌کردند باز ممکن بود در بازار آزاد چند متر چیت بخرند. ولی امروز بهای چیت، همان چیت‌هایی که یک سال پیش متری ۷ تا ۸ ریال به فروش می‌رسید به هشتاد تا صد ریال در بازار آزاد ترقی کرده و مردم هم دیگر کهنه و پاره‌ای در بساط خود ندارند...» (اطلاعات، ۱۳۲۳/۲/۳۱: ۵۴۷۱: ۱).

در کنار بررسی جداگانه قیمت هر یک از کالاهای اساسی که نشان از افزایش نرخ بسیاری از اجناس و تنزل قیمت برخی از محصولات کشاورزی مثل گندم و جو دارد، بررسی

۱. مقدار کالاهای به خروار (۳۰۰ کیلو) و قیمت‌ها به ریال می‌باشد.

گزارش ماهانه میلپو و بانک ملی درباره شاخص هزینه زندگی در طول این مدت نیز نتیجه مشابهی را به دست می‌دهد. بر اساس این گزارش‌ها، شاخص هزینه زندگی که در بهمن ۱۳۲۱، یعنی زمان شروع به کار میلپو حدود ۶۰۰ و در ماه بعد ۷۷۸/۳ بود، در اسفند ۱۳۲۲ به رقم ۱۰۸۵ رسید؛ یعنی در طول یک سال (اسفند ۱۳۲۱ تا اسفند ۱۳۲۲) به طور میانگین ۳۹ درصد و در طول سیزده ماهه اول فعالیت میلپو در ایران حدود ۸۰ درصد بر قیمت کالاها اضافه شد.

#### جدول شماره ۴: شاخص هزینه زندگی در ایران

| سال        | هزینه زندگی | افزایش نسبت به سال قبل |
|------------|-------------|------------------------|
| اسفند ۱۳۱۹ | ۱۶۱/۹       |                        |
| اسفند ۱۳۲۰ | ۳۱۴         | ۹۳٪                    |
| بهمن ۱۳۲۱  | ۶۰۰         | —                      |
| اسفند ۱۳۲۱ | ۷۷۸/۳       | ۱۴۷٪                   |
| اسفند ۱۳۲۲ | ۱۰۸۵        | ۳۹٪                    |

منبع: (اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، ۱۳۸۹: ۲/۲۲۵؛ اطلاعات، ۱۳۲۳/۳/۲، ۵۴۷۳: ۴).

هرچند این تورم سالانه ۳۹ درصد یا حتی تورم سیزده ماهه حدوداً ۸۰ درصد در مقایسه با تورم ۱۴۷ درصد سال قبل از آن (اسفند ۱۳۲۰ تا اسفند ۱۳۲۱) کاهش چشمگیری را نشان می‌دهد و در نگاه اول دلالت بر موفقیت نسبی میلپو در کنترل قیمت‌ها دارد، اما واقعیت این است که همین تورم ۳۹ تا ۸۰ درصد سالانه نیز رقم بسیار بالایی است، آن هم زمانی که هیجانات ابتدایی جنگ کاملاً از بین رفته بود و محصول سال ۱۳۲۲ بنا به گفته برخی از مطلعین، برای دو سال کفایت می‌کرد و خبرهای خوبی از جبهه‌های جنگ مبنی بر پایان قریب‌الوقوع آن نیز به گوش می‌رسید. لذا در چنین شرایطی، نه تنها انتظار افزایش قیمت‌ها وجود نداشت، بلکه انتظار این بود که با حضور مستشار مالی خارجی، تثبیت و تنزل جدی قیمت‌ها اتفاق بیفتد و نرخ‌ها به گذشته برگردد؛ اما مشاهده آمار و ارقام موجود در مورد بهای اجناس و شاخص هزینه زندگی در سال ۱۳۲۲ و حتی نیمه اول ۱۳۲۳ روند معکوسی را نشان می‌دهد؛ بنابراین می‌توان گفت میلپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها که یکی از

اصلی‌ترین ملزومات هر نوع اصلاح مالی در ایران و از مهمترین دلایل استخدام مستشار خارجی بود، عملکرد ناموفقی داشته است و این موضوع را نه تنها منتقدان و مخالفان او مطرح می‌کردند، بلکه خود او نیز بارها در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود به آن اعتراف کرده است: «ترقی و تنزل کلیه قیمت‌ها یکسان نبود، بلکه بعضی به‌شدت ترقی نموده و هنوز هم در ترقی می‌باشد و برخی دیگر کمی تغییر یا تنزل کرده است» (اطلاعات، ۱۳۲۳/۲/۳۰، ۵۴۷۰: ۴). میلسپو در توجیه ناتوانی خود در کنترل قیمت‌ها، یا تقصیر را به گردن دیگران انداخته و کارشکنی مخالفان، فساد حاکم در ساختار اداری و کندی مجلس در تصویب لوايح مورد نظرش را عامل اصلی ناکامی خود عنوان کرده (ساکما، ۲۹۰/۱۱۶۰: ۲۵-۲۴؛ میلسپو، ۱۳۷۰: ۱۴۹)، یا تورم شدید سوخت و قماش را عامل اصلی بالا رفتن میانگین هزینه زندگی قلمداد کرده است و یا این‌که با پذیرش برخی از اشتباهات، وعده اصلاح امور در آینده را داده است که هیچ‌گاه عملی نشد (اطلاعات، ۱۳۲۳/۱/۸، ۵۴۲۶: ۴).

تنها از نیمه دوم سال ۱۳۲۳ بود که با رسیدن اخبار پیروزی‌های متفقین در جبهه‌های جنگ و امیدواری به پایان قریب‌الوقوع آن، قیمت کالاها کاهش پیدا کرد. در گزارشی مربوط به اوایل پاییز ۱۳۲۳ آمده است: «حوادث جنگ و نزدیک شدن روز صلح و آشتی، خوبی محصول و بالاخره رسیدن مقداری آلات و ادوات اتومبیل همه دست‌به‌دست هم داده و خوشبختانه موجب تنزل بهای اجناس و کالاهای مختلف گردیده و در یکی دو هفته اخیر بهای قماش و قند و شکر و چای و گندم و حبوبات و غیره به قدر کافی تنزل نموده است.» (اطلاعات، ۱۳۲۳/۷/۱۷، ۵۵۸۵: ۱). در واقع، با روشن شدن تکلیف جنگ در بسیاری از جبهه‌ها و امید به پایان آن، نیازهای متفقین به راه‌ها و وسایل حمل‌ونقل در ایران کاهش پیدا کرد و بسیاری از کامیون‌ها و دیگر وسایل باربری در اختیار دولت قرار گرفت. علاوه بر این، موضوع فروش کامیون‌ها و اتومبیل‌های کمپانی‌های خارجی به ایران نیز در جریان بود. همزمان با این مسائل، مقدار قابل توجهی ادوات یدکی اتومبیل و کامیون وارد ایران شد (اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، ۱۳۸۹: ۱۱۲/۳-۱۰۷؛ هدایت، ۱۳۴۶: ۴۲۹). همه این اتفاقات رویهمرفته حکایت از این داشت که بزودی مسئله باربری که یکی از مشکل‌ترین مسائل اقتصادی زمان جنگ بود، حل خواهد شد و هزینه حمل‌ونقل کالا که به‌شدت ترقی کرده بود، کاهش خواهد یافت و این کاهش نرخ کرایه‌ها تأثیر زیادی در تنزل

قیمت کالاها خواهد داشت. این تنزل از همان پاییز ۱۳۲۳ کاملاً محسوس بود. مثلاً در ماسوله قیمت نان از کیلویی ۹ ریال به ۳ ریال، گوشت گوسفندی از ۳۰ به ۱۵ ریال، برنج از ۲۵ به ۴ ریال، روغن از ۱۲۰ به ۴۰ ریال و سیگار اشنو ۱۰ دانه از ۱۲ به ۳ ریال تنزل پیدا کرد (اطلاعات، ۱۳۲۳/۸/۱۸، ۵۶۱۱: ۴).

این کاهش شدید بهای اجناس در پاییز ۱۳۲۳ که در مناطق مختلف و در همه کالاها اتفاق افتاده بود، چندان ارتباطی به اقدامات میلپو نداشت و معلول جریانات بین‌المللی، فراوانی محصول کشاورزی و نبودن خریدار در بازار بود. میلپو در گزارش ماهانه خود به این موضوع اشاره کرده است: «قیمت‌ها که برای چندین ماه کاملاً متوقف بود، اینک رو به تنزل است. انتظار می‌رود که این تنزل به مناسبت نزدیک بودن خاتمه جنگ در اروپا و پیش‌بینی این که اجناس موجود در داخل ایران وارد بازار گردد، ادامه یابد.» (اطلاعات، ۱۳۲۳/۹/۱۷، ۵۶۳۲: ۴) البته میلپو در اینجا به بی‌تأثیر بودن اقدامات خود اشاره نکرده و در مورد دلیل اصلی ثابت بودن قیمت‌ها در چند ماه گذشته که آن هم به خاطر اخبار مثبت از جبهه‌های جنگ بود نه اقدامات او، توضیح نداده است.

میلپو که حالا ناکامی‌اش برای همه مشخص شده و انتقاد از عملکردش افزایش یافته بود و در مجلس شورای ملی درباره لایحه لغو اختیاراتش مذاکره می‌شد، با نوشتن نامه به رئیس مجلس و نخست‌وزیر، ضمن دفاع از عملکرد میسیون آمریکایی، اقدام به لغو، اصلاح یا تعدیل قانون اختیارات را «مضرترین اقدام» برای منافع ایران شمرده و بر نتایج ناگوار احتمالی آن بر روابط بین‌المللی ایران، نظم داخلی و خیر و رفاه اهالی کشور اشاره کرد (اطلاعات، ۱۳۲۳/۹/۲۶، ۵۶۴۱: ۱؛ اطلاعات، ۱۳۲۳/۹/۲۷، ۵۶۴۲: ۴)؛ اما در نهایت هیچ کدام از این مکاتبات، مذاکرات، تهدیدات و وعده و وعیده‌ها نتوانست نمایندگان مجلس را قانع کند و آن‌ها در ۱۸ دی ۱۳۲۳ لایحه لغو اختیارات میلپو را تصویب کردند (ساکما، ۱۳۹۷۲/۲۴۰: ۲؛ ساکما، ۱۳۹۷۲/۲۴۰: ۲) میلپو که با از دست دادن اختیارات فوق‌العاده‌اش به‌شدت عصبانی شده بود و تلاشش برای برکناری مدیر عامل بانک ملی نیز با مخالفت مجلس و دولت روبه‌رو شده بود، فضا را برای ادامه حضور در ایران مناسب ندید و دم از استعفا زد، دولت نیز با قبول استعفای او که مورد تأیید مجلس هم بود، به حضور دوساله

ناموفق میلسپو در ایران پایان داد (لنزوسکی، ۲۵۳۶: ۲۹۶-۲۹۵؛ عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۵۵). با رفتن میلسپو نه تنها هیچ کدام از پیش‌بینی‌های او در مورد روابط بین‌المللی و وضعیت داخلی محقق نشد، بلکه برعکس، از قیمت اجناس کاسته شد و خبر پایان جنگ تأثیر نیک خود را در بازارها بخشید طوری که قیمت برخی از اجناس تا نزدیک بهای دوران قبل از جنگ پایین آمد و بسیاری از جیره‌بندی‌ها و انحصارات دولتی حذف گردید و وضعیت به حالت عادی بازگشت.

### نتیجه‌گیری

نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد میلسپو در طی دو سال حضور مستشاری خود در ایران نتوانست هیچ موفقیتی در کنترل و تثبیت قیمت کالاها داشته باشد. دلیل چنین ادعایی این است که بعد از حضور او در ایران، قیمت همه اجناس مانند گذشته همچنان صعودی بود و اگر بهای گندم و جو بعد از چند ماه کاهش پیدا کرد، نه به‌خاطر اقدامات او، بلکه در نتیجه فراوانی محصول ۱۳۲۲ بود. در سایر کالاها، به‌خصوص قند، شکر، روغن، گوشت، قماش و سوخت که عمده‌تأ جزو کالاهای انحصاری و تحت کنترل مستقیم میسیون آمریکایی بود، قیمت‌ها به‌شدت افزایش یافت و میلسپو علی‌رغم داشتن اختیارات فوق‌العاده، ایجاد سازمان‌ها و ادارات مورد نظر، استخدام و انتصاب آمریکایی‌ها در رأس ادارات تازه تأسیس و داشتن حمایت سیاسی و لجستیکی متفقین نتوانست بر روند رو به رشد قیمت‌ها کنترل داشته باشد. بلکه برعکس، با وصل و فصل ادارات، اعمال انحصارات و جیره‌بندی‌های جدید و لغو آن‌ها بعد از مدتی، گرفتن اعتبار و وام‌های متعدد از بانک و اخذ تصمیمات متناقض که نمونه بارز آن ایجاد قسمت تثبیت قیمت‌ها و انحلال آن بعد از یک سال بود، باعث پیچیده‌تر شدن اوضاع و بلاتکلیف ماندن مردم و بخش خصوصی شد. او با عدم استفاده از تمام سهمیه ایران در کمیته خواربار خاورمیانه و ممانعت از خرید و حمل گندم و آرد توسط خانوارهای تهرانی، سبب کمبود و قاچاق و گرانی کالاها شد. در زمینه حمل‌ونقل نیز با اولویت قرار دادن نیازهای تدارکاتی و تسلیحاتی متفقین بر حمل‌ونقل کالاهای موردنیاز مردم، زمینه را برای افزایش بیش‌ازپیش نرخ اجناس فراهم کرد؛ بنابراین می‌توان گفت، اقدامات میلسپو نه‌تنها سبب کاهش و تثبیت قیمت کالاها نشد، بلکه در موارد زیادی نتیجه

معکوس داشت؛ و اگر در ماه‌های آخر حضور میلسپو در ایران، به‌خصوص از پاییز ۱۳۲۳ تغییراتی در روند قیمت‌ها اتفاق افتاد و نرخ همه اجناس رو به کاهش گذاشت، نه به‌خاطر اقدامات میلسپو، بلکه به دلیل روشن شدن تکلیف جنگ در بسیاری از جبهه‌ها و امید به پایان قریب‌الوقوع آن بود. البته بارش فراوان برف و باران که سال پرمحصولی را نوید می‌داد و فروش کامیون‌ها و دیگر وسایل حمل‌ونقل متفقین به ایران بعد از رفع احتیاجات جنگی آن‌ها نیز در کاهش شدید قیمت‌ها تأثیر داشت. روند نزولی قیمت‌ها بر خلاف پیش‌بینی‌های تهدیدآمیز میلسپو، بعد از لغو اختیارات فوق‌العاده و رفتن او از ایران همچنان ادامه یافت که نشان از بی‌تأثیر بودن حضور او و اقداماتش داشت؛ بنابراین می‌توان گفت که عملکرد میلسپو در تعدیل و تثبیت قیمت‌ها در ایران کاملاً ناموفق بود.

## منابع و مأخذ

### کتاب‌ها

- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱)، *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، جلد ۱، تهران، انتشارات علمی.
- استوارت، ا. ریچارد (۱۳۷۰)، *در آخرین روزهای رضاشاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، چاپ دوم، تهران، انتشارات معین.
- اسکرین، سرکلارمونت (۱۳۶۳)، *جنگ جهانی در ایران*، ترجمه غلامحسین صالحیار، بی‌جا، نشر سلسله.
- *اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم* (۱۳۸۹)، به کوشش علیرضا روحانی و ابوالفضل ایزدی‌زاده، جلد ۲ و ۳، تهران، خانه کتاب.
- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳)، *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، احمد / امیراحمدی، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- *ایران در اشغال متفقین: مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۲۴ - ۱۳۱۸* (۱۳۷۱)، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- *ایران در بحران. (مهر ماه ۱۳۲۰ تا شهریور ماه ۱۳۲۶) بر پایه خلاصه اخبار ششانه رایوهای خارجی و گزارش‌های روزانه و خلاصه روزنامه‌ها* (۱۳۷۹)، به کوشش کیانوش کیانی هفت‌لنگ، پرویز بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.
- بولارد، سر ریدر و اسکرین، سر کلارمونت (۱۳۶۳)، *شترها باید بروند!*، ترجمه حسین ابوترابی‌ان، چاپ دوم، تهران نشر نو.
- پژوهشگران گروهی جامی (۱۳۸۱)، *گذشته، چراغ راه آینده است*، چاپ سوم، تهران، انتشارات نیلوفر.
- خان ملک (یزدی)، محمد (بی‌تا)، *ارزش مساعی ایران در جنگ ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵*، بی‌جا، بی‌نا.
- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم*، چاپ دوم، تهران، پاژنگ.

- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲)، *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۰-۱۳۳۳*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز.
- فرخ، معتمد السلطنه (بی‌تا)، *خاطرات سیاسی فرخ (معتمد السلطنه): تاریخ پنجاه ساله معاصر ایران*، بی‌جا: جاویدان.
- *گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران* (۱۳۸۱)، به کوشش بهروز قطبی، چاپ دوم، تهران، اطلاعات.
- گلشائیان، عباسقلی (۱۳۹۳)، *یادداشت‌های شهریور ۱۳۳۰*، با مقدمه رامین کامران، حروف‌چینی و صفحه‌بندی جدید از ایران لیبرال.
- لنزوسکی، جورج (۲۵۳۶)، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، ترجمه اسماعیل رائین، چاپ دوم، تهران، انتشارات جاویدان.
- میلسپو، آرتور (۱۳۷۰)، *آمریکایی‌ها در ایران (خاطرات دوران جنگ جهانی دوم)*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز.
- هدایت، مهدیقلی خان (مخبر السلطنه). (۱۳۴۶)، *خاطرات و خطرات*، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی زوار.

## اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، شماره سند ۴۵۸۳۳/۲۴۰: ص ۲.

— ۲۴۰/۱۳۷۷: ۲.

— ۲۴۰/۸۲۸۷۵: ۴.

— ۲۹۰/۱۱۶۰: ۲۱ و ۲۴ و ۲۵ و ۳۰ و ۳۱.

— ۲۴۰/۸۲۸۷۵: ۴.

— ۲۴۰/۸۹۲۲: ۲.

— ۲۹۸/۵۵۴: ۲ و ۱۹.

— \_\_\_\_\_ ش ۲۹۶/۲۴۰۰۳: ۷۷ و ۷۸.

— \_\_\_\_\_ ش ۲۴۰/۱۷۱۷۳: ۶ و ۱۳ و ۱۶ و ۲۰ و ۲۱ و ۴۰.

— \_\_\_\_\_ ش ۲۴۰/۱۲۶۱۵: ۱۷-۱۵.

— \_\_\_\_\_ ش ۲۴۰/۱۳۹۷۲: ۲.

— \_\_\_\_\_ ش ۲۴۰/۲۵۹۲۰: ۷-۹.

— \_\_\_\_\_ ش ۲۴۰/۱۶۴۹۰: ۲.

### مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی

— مشروح مذاکرات مجالس شورای ملی و اسلامی، نسخه دوم، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم انسانی، دوره ۱۳، جلسه ۱۰۸.

— \_\_\_\_\_ دوره ۱۳، جلسه ۱۵۳.

— \_\_\_\_\_ دوره ۱۳، جلسه ۲۰۰.

— \_\_\_\_\_ دوره ۱۳، جلسه ۲۱۶.

— \_\_\_\_\_ دوره ۱۴، جلسه ۵۳.

### روزنامه‌ها

— اطلاعات، ش ۴۶۱۴، ۱۲/۵/۱۳۲۰: ۴.

— \_\_\_\_\_ ش ۴۶۵۲، ۲۶/۰۶/۱۳۲۰: ۱.

— \_\_\_\_\_ ش ۴۹۸۶، ۳/۶/۱۳۲۰: ۱.

— \_\_\_\_\_ ش ۵۰۳۴، ۳/۸/۱۳۲۱: ۱.

— \_\_\_\_\_ ش ۵۰۳۶، ۶/۸/۱۳۲۱: ۱.

— \_\_\_\_\_ ش ۵۰۸۶، ۱۰/۱۱/۱۳۲۱: ۱.

- ش ۵۱۱۷، ۱۳۳۱/۱۲/۱۷: ۱.
- ش ۵۱۲۶، ۱۳۳۲/۱/۱: ۱.
- ش ۵۱۳۰، ۱۳۳۲/۱/۸: ۱.
- ش ۵۱۷۷، ۱۳۳۲/۳/۲: ۱.
- ش ۵۲۱۸، ۱۳۳۲/۴/۱۹: ۱.
- ش ۵۲۲۹، ۱۳۳۲/۵/۲: ۱.
- ش ۵۲۴۳، ۱۳۳۲/۹/۲۰: ۱.
- ش ۵۲۵۸، ۱۳۳۲/۶/۷: ۱.
- ش ۵۳۸۲، ۱۳۳۲/۱۱/۸: ۱.
- ش ۵۳۸۵، ۱۳۳۲/۱۱/۱۱: ۱.
- ش ۵۴۰۳، ۱۳۳۲/۱۲/۱۴: ۱.
- ش ۵۴۲۶، ۱۳۳۳/۱/۸: ۴.
- ش ۵۴۷۰، ۱۳۳۳/۲/۳۰: ۴.
- ش ۵۴۷۱، ۱۳۳۳/۲/۳۱: ۱.
- ش ۵۴۷۲، ۱۳۳۳/۳/۱: ۱.
- ش ۵۴۷۳، ۱۳۳۳/۳/۲: ۴.
- ش ۵۵۰۵، ۱۳۳۳/۴/۸: ۱.
- ش ۵۵۱۱، ۱۳۳۳/۴/۱۷: ۱.
- ش ۵۵۱۳، ۱۳۳۳/۴/۱۹: ۱.
- ش ۵۵۴۳، ۱۳۳۳/۵/۲۶: ۱.



— ش ۵۵۵۲، ۱۳۲۳/۶/۷: ۴.

— ش ۵۵۸۵، ۱۳۲۳/۷/۱۷: ۱.

— ش ۵۶۱۱، ۱۳۲۳/۸/۱۸: ۴.

— ش ۱۳۲۳/۹/۲۶، ۵۶۴۱: ۱.

— ش ۱۳۲۳/۹/۲۷، ۵۶۷۲: ۴.

— ش ۵۸۱۷، ۱۳۲۴/۵/۱: ۴.



## گونه‌شناسی ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان (۵۹۰-۴۴۷ق)؛ آثار و پیامدها

حمیده دانشجو<sup>۱</sup>

فخری زنگی آبادی<sup>۲</sup>

### چکیده

سلجوقیان خاندانی ترک‌تبار و طایفه‌ای از ترکان غز بودند که از ماوراءالنهر به ایران مهاجرت کردند. از تدابیری که آنان برای حفظ موقعیت خود به کار گرفتند، برقراری پیوندهای خانوادگی بود. ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان که با اغراض سیاسی مختلفی صورت می‌گرفت، آثار و پیامدهای سیاسی برای آنان به همراه داشت و سلجوقیان بدون در نظر گرفتن این که این ازدواج‌ها در آینده آثار سوئی بر جای خواهد گذاشت، امید داشتند با این پیوندهای مصلحتی، بهتر بتوانند نفوذ خود را در منطقه اعمال کنند. هرچند در حکومت سلجوقیان از این ازدواج‌های سیاسی می‌توان به دو شکل درون‌خاندانی و برون‌خاندانی نام برد، اما شکل برون‌خاندانی بسیار تأثیرگذارتر بود. این پژوهش می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش پاسخ دهد که ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان چه آثار و پیامدهایی برای آنان به همراه داشت؟ نتایج بررسی نشان می‌دهد، دستاوردهای این ازدواج‌ها در بیشتر موارد به شکل انتقال قدرت، مشروعیت‌بخشی و قدرت معنوی برای سلجوقیان، ثبات امنیت در مرزها، رفع دشمنی، تثبیت قدرت، به دست آوردن متحد و در نهایت حفظ حکومت سلجوقیان بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** گونه‌شناسی ازدواج‌های سیاسی، سلجوقیان، زنان، حکومت‌های متقارن سلجوقیان، آثار و پیامدها.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول) hdaneshjoo1393@gmail.com  
۲. استادیار دانشگاه پیام نور، تهران، ایران Fakhri.zangiabadi@pnu.ac.ir

## ***Typology of Seljuk Political Marriages (590-447 AH); Effects and Consequences***

Hamideh Daneshjoo<sup>۱</sup>

Fakhri Zangiabadi<sup>۲</sup>

### **Abstract**

The Seljuks were a Turkic family and a tribe of Ghaz Turks who migrated to Iran from Transoxiana. One of the measures that they took to maintain their position was to establish family ties. The political marriages of the Seljuks, which took place for various political reasons, had political effects and consequences for them and the Seljuks without considering that these marriages will leave negative effects in the future and through these marriages, the Seljuks hoped to be better able to exert their influence in the region. Although in the Seljuk rule, these political marriages could be described as both internal and external, but the form of extramarital was much more influential. This study tries to answer the question by descriptive-analytical method that what were the effects and consequences of Seljuk political marriages for them? The results of the study show that the achievements of these marriages in most cases were in the form of transfer of power, legitimacy and spiritual power for the Seljuks, stability of borders, elimination of enmity, consolidation of power, gaining an ally and finally maintaining the Seljuk rule.

**Keywords:** Typology of Political marriages, Seljuks, women, symmetrical Seljuk governments, Effects and consequences.

---

<sup>۱</sup>Ph.D student of Iran's history after Islam, Ferdowsi University of Mashhad, Iran

(corresponding author)

hdaneshjoo1393@gmail.com

<sup>۲</sup>Assistant Professor at Payam Noor University, Tehran, Iran

Fakhri.zangiabadi@pnu.ac.ir

## مقدمه

اغلب در بین پادشاهان مرسوم بود که ازدواج‌هایی را بر اساس انگیزه‌های سیاسی ترتیب دهند. دختر یا خواهر خود را به همسری شاهزادگان و فرمانروایان ملل مجاور می‌فرستادند یا دختری را از مملکت مجاور یا متخاصم به عقد خود یا فرزندان‌شان درمی‌آوردند. این گونه پیوندهای سیاسی که با تشریفات خاصی صورت می‌گرفت از مطمئن‌ترین راه‌های عقد معاهدات سیاسی بوده است. سلجوقیان (۵۹۰ - ۴۴۷ق) از جمله حکومت‌های مسلمانی بودند که به پیوندهای سیاسی اهمیت می‌دادند. آنان ابتدا در بخش‌های شرقی ایران به حکومت دست یافتند و با شکست دادن غزنویان (۵۸۲ - ۳۵۱ق) در خراسان و از میان برداشتن آل بویه بر بخش‌های مرکزی و غربی ایران سلطه یافتند و با تصرف عراق و بخش‌هایی از سرزمین شام، یکی از وسیع‌ترین امپراتوری‌های مسلمان را تشکیل دادند.

حکومت مقتدر سلجوقیان در ابتدای سلطنتش از یک طرف با ضعف خلافت عباسی مصادف شد و از طرف دیگر با حکومت‌های متقارن و مدعی قدرت، مواجه شد. سلجوقیان در این عصر ازدواج‌های سیاسی را راه‌کاری مؤثر برای دستیابی به اهداف مهم حکومتی خود فرض کردند تا ضمن بهره‌برداری از موقعیت‌های پیش رو در برابر ضعف خلافت عباسی، هم‌چنین برای حفظ موقعیت خود در برابر حکومت‌های متقارن هم‌عصر خود، بتوانند گام بردارند. چراکه آنان امیدوار بودند با پیوندهای خانوادگی با دیگر حکومت‌ها و نقشی که این ازدواج‌های سیاسی می‌توانست در مناسبات خارجی آنان ایفا کند از آثار و پیامدهای سیاسی آن بهره‌مند شوند. این پژوهش می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی و ارائه شواهد تاریخی به این پرسش پاسخ دهد که ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان چه آثار و پیامدهایی برای آنان به همراه داشته است.

نویسندگان این پژوهش، مقوله ازدواج‌های سلجوقیان را از منظر یک امر سیاسی و تصمیم‌حاکمیتی تأثیرگذار در حل مسائل حکومتی سلجوقیان بررسی کرده و با موضوع‌بندی، شناخت تمایز اهداف سلجوقیان را در بهره‌برداری از این پیوندهای سیاسی فراهم نموده‌اند. ضمن این‌که نگارندگان در این پژوهش در پی گزینش مصادیقی از ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان بودند که در سرنوشت این حکومت، هرچند به شکل بسیار

اندک، تأثیرگذار بوده است.

پیش‌فرض این پژوهش این است، از آنجاکه سلجوقیان پیوندهای سیاسی (درون‌خاندانی و برون‌خاندانی) را یکی از کارآمدترین و درعین‌حال گاه آن را تنها راه ممکن برای رسیدن به اغراض سیاسی خویش فرض می‌کردند، بنابراین به‌نظر می‌رسد حاکمان سلجوقی گاه این پیوندهای سیاسی را بدون در نظر گرفتن این‌که این ازدواج‌ها آثار سوئی در آینده بر جای خواهد گذاشت یا نه؟ به این پیوندهای سیاسی مبادرت می‌ورزیدند.

در ارتباط با موضوع، می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد: مقاله «ازدواج‌های سیاسی عصر سلجوقی» نوشته محمدعلی جودکی شباهت بسیاری به عنوان این مقاله دارد، اما وی به‌شیوه روایی به پیوندهای سیاسی سلجوقیان می‌پردازد و کمتر به پیامدهای آن توجه کرده است. ضمن این‌که نویسندگان این پژوهش کوشیده‌اند، نقش ازدواج‌های سیاسی درون‌خاندانی و برون‌خاندانی را نیز از هم تفکیک کنند. همچنین در مقاله‌های «روابط سلجوقیان و عباسیان» از ابوالحسن شهواری و «روابط بنی‌مزید حله با سلجوقیان و خلافت عباسی» از ساسان طهماسبی، فقط به یکی از روابط خاندان‌های متقارن با سلجوقیان پرداخته شده است. همچنین در پایان‌نامه بررسی نقش سیاسی زنان خاندان سلجوقی در عهد سلجوقیان تألیف معصومه دهقان نیز مختصراً از پیوندهای سیاسی سلجوقیان سخن به‌میان آمده است. در این پژوهش، علاوه بر پرداختن به ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان به آثار و پیامدهای آن‌ها نیز توجه شده است. ضمن این‌که در این پژوهش تلاش شده پیوندهای سیاسی سلجوقیان با حکومت‌های متقارن تا حدودی براساس اهمیت و تأثیرگذاری آثار و پیامدهای این ازدواج‌ها، بررسی شود. از آنجاکه اولین مسئله برای حکومت‌های ایرانی بعد از اسلام، کسب مشروعیت از سوی نهاد خلافت عباسی بوده، در این پژوهش کوشش شده، وصلت سلجوقیان با نهاد خلافت در ردیف اول اهمیت، قرار بگیرد.

### جایگاه زنان درباری در حکومت سلجوقی

در میان دولت‌های ترک حاکم بر ایران، عصر سلاجقه از لحاظ نفوذ و تأثیر خاتون‌ها قابل‌تأمل است؛ چراکه زنان دربار غزنوی، با ازدواج‌های خود، فقط توانستند نقشی

غیرمستقیم در جانشینی سلاطین و عقد معاهدات سیاسی داشته باشند. علت این امر، آن بود که حکومت غزنوی، نظامی و ارتش آن چندملیتی با خاستگاه غلامی بود و با توجه به این که زندگی قبیله‌ای نقش مستقیمی در آزادی و نفوذ بیشتر زنان داشت، در این دوره، زنان آزادی عمل و کارکرد سیاسی اجتماعی قابل توجهی نداشتند (بیانی، ۱۳۵۲: ۲).

زنان دربار سلجوقی نسبت به دوره غزنوی از آزادی عمل بیشتری برخوردار بودند و توانستند جایگاه رفیع‌تری را کسب کنند. به عبارتی با روی کارآمدن سلجوقیان با توجه به افزایش نفوذ سنن قبیله‌ای، به تدریج زمینه حضور و تکاپوی زنان طبقات بالای جامعه بیش از پیش در جریان‌های سیاسی و اجتماعی مهیا گردید و آنان توانستند قدرت و مقامی را که در سرزمین اولیه خویش داشته، بازیابند و به صورت مستقیم به اعمال نفوذ بپردازند (لمبتن، ۱۳۹۶: ۲۸۱؛ بیانی، ۱۳۵۲: ۷). تا جایی که برخی از آنان، آن چنان قدرتمند شدند که توانستند در امر جانشینی، برکناری و انتخاب وزیر دربار، صدور دستورات و احکام نقش داشته باشند (Insi, 2021: 434).

خاتون‌های عصر سلجوقی گاه در جایگاه مادر ولیعهد، در عزل و نصب وزیران و بزرگان کشوری، برپای جنگ‌ها و روابط با دولت‌های هم‌جوار حضور پررنگی داشتند. ملکه‌های ترک با شرکت در شبکه ازدواج‌های سیاسی و استفاده از دارایی‌های شخصی و اعتبارات حکومتی در روند تحولات سیاسی این دوره دخالت می‌کردند (مرنیسی، ۱۳۹۳: ۳۷، ۱۰). گاهی قدرت خاتون‌های سلجوقی به حدی بود که برخی از افرادی که خواهان قدرت و منصب بودند، سعی می‌کردند خود را به یکی از آنان نزدیک کنند؛ چنان که در مورد زبیده خاتون دختر برکیارق (۴۹۸ - ۴۸۷ق) و یکی از همسران سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه (۵۴۷ - ۵۲۹ق) گفته شده، برخی از امرا از وی به خاطر قدرت و نفوذ بر همسرش برای نزدیکی به سلطان استفاده می‌کردند؛ از جمله اتابک آق سنقر که با سپاه آذربایجان و اران به خدمت سلطان مسعود پیوست و مصلحت خود را در صلح با زبیده و جلب نظرش دید و به همین خاطر اشیای قیمتی برای خاتون هدیه برد. زبیده نیز مقام او را بالا برد (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۰۹). از قدرتمندترین خاتون‌ها در عصر سلجوقی، می‌توان به ترکان خاتون، دختر طمغاچ خان، حاکم سمرقند، اشاره کرد که البارسلان (۴۶۵ - ۴۵۵ق) در سفر به ماوراءالنهر

او را برای همسری فرزندش، ملک‌شاه (۴۸۵ - ۴۶۵ق) برگزید (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۲/ ۴۹۲). وی به سبب جوانی و نسب بالای خانوادگی مورد توجه ملک‌شاه بود و بر او استیلا داشت (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲).

زنان در حکومت سلجوقی از جایگاه بالاهمیتی برخوردار بودند، در عین حال، این جایگاه یکسان نبود و بسته به توانمندی‌های آنان و نیز شرایط زمان، دچار دگرگونی‌هایی می‌شد. یکی از عرصه‌های بروز نقش‌آفرینی زنان در حکومت سلجوقیان را می‌توان با توجه به آثار و پیامدهای ازدواج‌های سیاسی به‌ویژه در ارتباط با حوزه مناسبات این حکومت با دیگر قدرت‌های روزگار آنان دانست؛ موضوعی که نوشتار حاضر در ادامه به آن می‌پردازد:

#### الف. ازدواج‌های درون‌خاندانی و نقش آن‌ها در انتقال قدرت، اتحاد و استحکام دو طرف و تثبیت حکومت

اغلب در میان ترکان، رسم بر آن بود که بیوه سلطان به نکاح فردی از اعضای ارشد خاندان درمی‌آمد، چنان‌که این مسئله را می‌توان در ازدواج آلبارسلان، هنگام جلوس به‌پادشاهی با عک، بیوه طغرل‌بیک (۴۵۵ - ۴۴۷ق) مشاهده کرد (سبط ابن جوزی، ۱۹۶۸: ۱۲۴) یا آلبارسلان که در بستر مرگ وصیت کرد، برادر بزرگ‌ترش، قاورد حاکم سلجوقی کرمان با بیوه وی، ازدواج کند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷/ ۵۲). باین‌حال گاه همین رسوم معمولی ترکان در ازدواج‌های سیاسی درون‌خاندانی سلجوقیان می‌توانست، نقش مهمی در انتقال قدرت ایفا کند. به‌عنوان نمونه می‌توان به ازدواج طغرل‌بیک با بیوه برادرش، چغری‌بیک اشاره کرد. پس از این ازدواج، طغرل به‌اصرار و نفوذ همسرش، پسرش، سلیمان را به‌ولیعهدی انتخاب کرد. هرچند که سلیمان به‌پادشاهی نرسید، اما برادرش، آلبارسلان، جانشین طغرل شد و سلطنت از طغرل به‌خاندان چغری‌بیک منتقل گردید (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۶/ ۳۸۰، ۳۵۸). لذا این‌که طغرل‌بیک، سلیمان را به‌عنوان جانشین خود انتخاب می‌کند، نشان دهنده تأثیرگذاری زنان بر حاکمیت است (Insi, 2021: 438).

ازدواج‌های سیاسی سلجوقیان هم‌چنین بین شاخه‌های سلجوقی، یک مسئله مهم فرض می‌شده است به‌طوری‌که می‌توان به پیوندهای سیاسی سلجوقیان بزرگ با سلاجقه عراق و کرمان اشاره کرد که اغلب با هدف حفظ اتحاد و استحکام روابط دو طرف صورت می‌گرفت.



هرچند به نظر می‌رسد گاه این مورد می‌توانست به تثبیت سلطنت سلجوقیان منجر شود. چنان که می‌توان از ازدواج دو تن از دختران سلطان سنجر (۵۵۲ - ۵۱۱ق) با برادرزاده‌اش، سلطان محمودبن ملکشاه (۵۲۵ - ۵۱۱ق)، حاکم سلجوقی عراق و نیز دختر دیگرش با سلطان مسعودبن ملکشاه برادر محمود یاد کرد؛ توضیح آن که سلطان محمود سلجوقی بر عمومی خود سلطان سنجر شورش کرد، اما شکست خورد و برای عذرخواهی نزد عمویش رفت. سنجر عذرخواهی او را پذیرفت و حاکمیتش را بر آذربایجان تأیید کرد، به شرط این که تحت حاکمیت او باشد. سپس برای جلب رضایت محمود و جلوگیری از شورش احتمالی‌اش، ابتدا دختر بزرگش، ملکه/مهم‌لک خاتون را که بسیار دوستش می‌داشت، به عقد سلطان محمود درآورد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۳؛ راوندی، ۱۳۳۳: ۲۰۵). با مرگ ملکه‌خاتون در سن هفده سالگی، سنجر دختر دیگرش، سستی‌خاتون را با هدف استحکام روابط دو طرف و در نهایت تثبیت سلطنت خویش، به عقد محمود سلجوقی درآورد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۳).

با مرگ سلطان محمودبن ملکشاه، برادرش، سلطان مسعود به سلطنت رسید و سلطان سنجر این بار دختر دیگرش، گوهرخاتون را به عقد وی درآورد (همان: ۵۶). حاصل این ازدواج سیاسی، دختری بود که سلطان مسعود وی را به عقد داوودبن محمود درآورد؛ اما این ازدواج دوامی نداشت و دختر سلطان پس از ازدواج ناموفق اولیه‌اش، این بار به عقد محمدبن محمود (۵۵۴ - ۵۴۷ق)، برادر داوود درآمد و مقام ولیعهدی نیز به او واگذار شد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۶۲؛ بنداری، ۲۵۳۶: ۲۶۴).

منابع تاریخی هرچند به ازدواج‌های بین سلجوقیان بزرگ با سلجوقیان کرمان که با اهداف سیاسی خاصی همراه بوده، کمتر اشاره کرده‌اند، با این حال می‌توان به ازدواج یکی از دختران محمدبن ملکشاه با ارسلان‌شاهبن کرمانشاهبن قاورد اشاره کرد (کرمانی، ۱۳۲۶: ۲۲؛ خبیصی، ۱۳۴۳: ۳۴) که در تحکیم و تثبیت حکومت سلجوقیان تأثیرگذار بود؛ چراکه روابط سیاسی دو طرف بر خلاف حکام قبل، در زمان ارسلان‌شاه (۵۳۷ - ۴۹۵ق) با این پیوند بهبود یافت. همچنین می‌توان به پیوند سیاسی مسعودبن محمد پس از مرگ همسرش زبیده با یکی از دختران قاورد اشاره کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۷۲/۱۰). لازم به ذکر است، سلجوقیان کرمان (۵۸۲ - ۴۴۲ق) شاخه‌ای از سلجوقیان بزرگ و از اعقاب قاوردبن چغری

هستند که از سوی طغرل‌بیک به حکومت کرمان رسیدند و تا اواخر قرن ششم هجری توانستند در بخش‌هایی از کرمان و مکران حکومت کنند.

لمبتن بر این باور است که سلجوقیان با مأمورین دیوانسالاری و یا امرا، به‌جز اتابکان روابط زناشویی برقرار نمی‌کردند. در منابع فقط گاهی صحبت از وصلت بین شاهزادگان و امرا شده است (لمبتن، ۱۳۹۶: ۲۹۲). چنان‌که سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه (۵۵۴ق) با خواهر حاجب خود، ینال‌تگین خوارزمشاه ازدواج کرد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۶۹). طغرل بن محمد بن ملک‌شاه نیز در سال ۵۸۴ق با خانواده عزالدین حسن قفچاق، یکی از امرای مقتدر زمان وصلت کرد (همان: ۸۸). البته این بدان معنی نیست که این مسئله وجود نداشته، اما عدم تکرار این نوع اطلاعات در منابع می‌رساند که سلجوقیان با این قشر چندان وصلتی نداشته‌اند. شاید این موضوع حاکی از اعتقاد سلجوقیان بوده که سلطنت در خانواده آن‌ها ذاتی است و نباید با ورود افراد دیگری چون امرا آلوده شود.

ازجمله روابط سیاسی سلجوقیان می‌توان به روابط ایشان با اتابکان اشاره کرد. درواقع اگرچه اتابکی در دوره‌های قبل از سلجوقیان نیز بود، اما در این عصر تغییرات بسیاری پیدا کرد و این رسم شالوده و بنیاد کامل‌تری در حکومت سلجوقیان شد (Cahen, 1986: 731). این روابط که از نگاه سلجوقیان با هدف تثبیت قدرت انجام شد، نتیجه‌ای عکس برای آنان به‌همراه داشت، چراکه باعث انتقال تدریجی قدرت از سلجوقیان به اتابکان شد.

اتابکان غلامانی بودند که به‌دسته‌های نظامی سلجوقیان راه پیدا کرده و سپس به‌مرتب امیری رسیدند. آن‌ها در هنگام لشکرکشی سلطان در پیشاپیش لشکر قرار می‌گرفتند و از خود، شایستگی‌هایی در امور نظامی نشان می‌دادند. سلاطین سلجوقی به‌سبب شایستگی این امرا، فرزندان خود را در اختیار آنان قرار می‌دادند تا از آنان نگه‌داری و سرپرستی کنند. درواقع اتابکان در نقش پدر معنوی وظیفه داشتند آن‌چه برای یک حاکم ضروری بود، ازجمله هنرهای رزمی و راه و رسم کشورداری را به شاهزادگان آموزش دهند (Peacock, 2015: 93؛ یوسفی‌فر، ۱۳۸۶: ۲۰۰).

سلاطین سلجوقی امیدوار بودند از طریق نهاد اتابکی، تابعیت و وفاداری امرای بزرگ را نگاه دارند. از سوی دیگر، اتابکان نیز این نهاد را وسیله‌ای می‌دیدند تا استقلال واقعی

خویش را تثبیت نمایند. بر همین اساس یکی از راه‌هایی که اتابک برای رسیدن به قدرت انتخاب می‌کرد، ازدواج با مادر شاهزاده تحت نظارتش بود. البته خود سلاطین سلجوقی گاهی اوقات برای حفظ وفاداری اتابک به ازدواج وی با مادر شاهزاده، رضایت می‌دادند؛ بنابراین هم سلاطین و هم اتابکان در پی منافع خود بودند (جودکی، ۱۳۸۵: ۹). چنان‌که محمودبن محمد برای وفاداری اتابک آق‌سنقر برسقی، مادر ملک مسعودبن محمد و همسر محمدبن ملک‌شاه را به عقد ازدواج او درآورد (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۰۷).

به تدریج اتابکان با تحت قیومیت قرار دادن شاهزادگان، قدرت واقعی را در دست گرفتند. این مسئله در کنار ضعف سلجوقیان که پس از مرگ ملک‌شاه در حال شکل‌گیری بود، باعث شد نهاد اتابکی در ایجاد و تشدید گرایش‌های مرکزگرای درون حکومت سلجوقی نقش مهمی ایفا کند. درواقع اتابکان پس از مرگ سلطان محمد اول به حاکمان واقعی ولایات واگذار شده تبدیل شدند (باسورث، ۱۳۸۰: ۵/۱۶۳). به نظر می‌رسد همراه با ضعف سلجوقیان، اتابکان توانستند در مناطق مختلفی هم‌چون آذربایجان، فارس، موصل، دمشق و غیره باعث تشکیل سلسله‌های جدیدی شوند.

یکی از مهم‌ترین این دودمان‌ها، اتابکان آذربایجان (ایلدگریان) بودند که در سال ۵۴۱ق توسط شمس‌الدین محمدایلدگز (۵۶۸ - ۵۴۱ق) در منطقه ارّان و آذربایجان تأسیس شد. ایلدگز، غلامی قبیچاقی بود که در دستگاه سلطان مسعودبن محمد اهمیت و اعتباری حاصل کرد. درنتیجه سلطان مؤمنه‌خاتون، همسر برادر خود طغرل‌ثانی (۵۲۹ - ۵۲۶ق) را بعد از مرگش به عقد وی درآورد. سلطان مسعود با دیدن کیاست و تدبیر او حکومت آذربایجان و ارّان را به اقطاع او داد و چنین شد که روزبه‌روز به اقتدار اتابکان افزوده شد (بنداری، ۲۵۳۶: ۳۵۷ و ۳۵۶).

## ب. ازدواج برون‌خاندانی و نقش آن در مناسبات خارجی سلجوقیان

### ۱. وصلت با خاندان خلافت؛ کسب مشروعیت

سلجوقیان از یک طرف برای مشروعیت حکومت خود نیازمند خلیفه بودند و از سوی دیگر او را مانع مهمی در راه مرکزیت و نظارت برای امور مذهبی می‌پنداشتند. ازاین‌رو

در عین حال که وجود خلافت را ابقا کردند، این مسئله را نیز مشخص نمودند که خلیفه هیچ نوع قدرت عرفی و دنیایی ندارد؛ یکی از تدابیر آنان در این زمینه، علاوه بر انتصاب وزراء، برقراری پیوند زناشویی میان خاندان سلجوقی با خاندان عباسی بود تا بدین وسیله بهتر بتوانند بر دستگاه خلافت، نظارت و سلطه برقرار کنند. هم‌چنین با توجه به سنی بودن سلاطین سلجوقی از نظر مذهبی نیز مانعی وجود نداشت (لمبتن، ۱۳۹۶: ۲۶۰). کارلا کلوزنر نیز بر این باور است که سلاجقه با پیوندهای زناشویی، امید داشتند بر خلفا مسلط و از قدرت دنیوی آنان جلوگیری نمایند (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۴۱).

۱.۱. ازدواج ارسلان خاتون با خلیفه القائم عباسی: نخستین پیوند دو خاندان سلجوقی و عباسی، ازدواج ارسلان خاتون، دختر چغری بیگ و برادرزاده طغرل سلجوقی با خلیفه القائم (۴۶۷ - ۴۲۲ق) در سال ۴۴۸ق بود. مقصود خلیفه از این وصلت، بزرگداشت و احترام طغرل بود تا دشمنان نتوانند رشته دوستی آنان را از بین ببرند (بنداری، ۲۵۳۶: ۱۳؛ ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۳۲۰/۱۶). به نظر می‌رسد با این نکاح، دو خاندان عباسی و سلجوقی به یکدیگر نزدیک و نفوذ سلجوقیان در عراق پایدار شد (طقوش، ۱۳۸۷: ۲۸۸). هم‌چنین با این ازدواج اختلاف اولیه این دو خاندان از میان رفت. درواقع نخستین اختلاف سلاجقه و خلیفه عباسی، هنگامی رخ داد که طغرل بیگ، ملک رحیم بویه را پس از ورود به بغداد کشت و سپاه سلجوقی را برای غارت و چپاول دارالخلافه آزاد گذاشت. این موضوع خشم خلیفه را برانگیخت؛ اما با این ازدواج، این اختلاف هم از میان رفت (بنداری، ۲۵۳۶: ۱۱).

۱.۲. خواستگاری طغرل از دختر (خواهر) خلیفه القائم بامرالله: مورد دیگر از ازدواج‌های سیاسی عصر سلجوقی که جنبه مذهبی داشت، ازدواج سلطان طغرل با دختر خلیفه القائم در سال ۴۵۳ق است که از پرمجراترین پیوندهای سیاسی آن دوره بود. طغرل بیگ برای مرتبط کردن خاندان عباسی و سلجوقی از طریق زناشویی تلاش بسیاری کرد (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۲) طقوش بر این باور است سلاجقه به منصب خلافت چشم دوخته بودند؛ اما آنان به اعتبار این که عرب نبودند، فاقد شرط نسبی بودند. به نظر می‌رسد انگیزه طغرل از ازدواج با دختر خلیفه آرزوی تولد پسری از آنان بود که با داشتن نسب قانونی به

۱. راوندی، ۱۳۳۳: ۱۱۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۱؛ معتقدند که خواستگاری از خواهر خلیفه بوده است.

منصب خلافت برسد (طوقش، ۱۳۸۷: ۲۹۰). می‌توان گفت از نگاه سلطان طغرل، این ازدواج، پیوندی سیاسی مذهبی بود، چراکه به این وسیله، ضمن این‌که سلطنت او را تأیید می‌کرد، به موقعیت سیاسی وی نیز تحکیم می‌بخشید؛ بنابراین در این صورت می‌توانست در برابر دشمنان و مدعیان داخلی و خارجی مقاومت نماید.

این درخواست طغرل، برای خلیفه بسیار سخت بود (Houtsma, 1987: 829). ستارزاده بر این باور است، پیوند با امرا در خاندان عباسی سابقه نداشت و آل‌بویه با تمام نفوذی که برخلاف اعمال می‌کردند، هرگز چنین تقاضایی نکرده بودند (ستارزاده، ۱۳۸۶: ۵۴). لذا خلیفه سفیری به نام ابومحمد تمیمی را به‌دربار سلطان فرستاد تا بدین‌وسیله طغرل را از تصمیمش منصرف کند. طغرل، عمیدالملک و ارسلان‌خاتون، دختر چغری‌بیگ را با صدهزار دینار و مقدار زیادی جواهرات به‌بغداد گسیل داشت. وقتی عمیدالملک وارد بغداد شد، ابتدا خلیفه از ازدواج دخترش با طغرل امتناع کرد اما پس از مواجهه با تهدیدات طغرل در نهایت تن به این وصلت داد. بعد از نکاح، طغرل، عزم دارالملک ری کرد، اما هنوز به آن‌جا نرسیده که بیمار و در رمضان ۴۵۵ق مرد (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۵ - ۲۳؛ نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۱). یک سال بعد از مرگ طغرل به دستور آل‌بارسلان دختر خلیفه به بغداد باز گردانده شد (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷ / ۷؛ Talbot Rice, 1961: 32). ستارزاده بر این باور است که با توجه به ازدواج نامناسب سلطان طغرل با دختر خلیفه و نارضایتی قلبی خلیفه القائم، قصد آل‌بارسلان از بازگرداندن دختر خلیفه به بغداد، زدودن کدورت‌ها و تحکیم مناسبات دوستانه بین طرفین بود (ستارزاده، ۱۳۸۶: ۵۸).

**۳.۱. ازدواج خلیفه المقتدی با دختر ملک‌شاه و ترکان‌خاتون:** ازدواج مه‌ملک‌خاتون، دختر ملک‌شاه با خلیفه المقتدی نیز با هدف پیوند قدرت سیاسی با قدرت معنوی صورت گرفت که فرزند حاصل از آن‌که به امیرالمؤمنین کوچک معروف شد، ابعاد جدی‌تری به‌موضوع داد. خلیفه المقتدی در سال ۴۷۵ق وزیر خود، ابن‌جهیر را جهت خواستگاری از مه‌ملک‌خاتون، دختر ملک‌شاه به اصفهان فرستاد (بنداری، ۲۵۳۶: ۸۱؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۴ / ۲۸۳). به‌نظر می‌رسد خواجه نظام‌الملک با توجه به این‌که سنی‌مذهب بوده و با توجه به در نظر گرفتن نقش شیعیان اسماعیلی و تبلیغات آنان از نگاه او و مقابله با آنان، تلاش زیادی

در جهت به‌انجام رساندن این ازدواج صورت داد. به‌همین منظور نظام‌الملک، ابن‌جهیر را راهنمایی کرد که برای این منظور باید به‌خدمت ترکان‌خاتون، همسر ملک‌شاه سلجوقی برود (شهبازی، ۱۳۸۸: ۶۲).

در مراسم خواستگاری، ترکان‌خاتون که از منزلت زیادی برخوردار بود، قدرت خود را نمایان ساخت. ترکان‌خاتون با این بهانه که قبلاً حاکم غزنه به‌خواستگاری دختر آمده و حاضر شده به‌عنوان شیربها چهارصد هزار دینار پرداخت کند، قصد داشت شرایط خود را بر خلیفه تحمیل نماید، لذا شرط کرد که خلیفه نباید زن دیگر یا صیغه داشته باشد (بنداری، ۲۵۳۶: ۸۲-۸۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۹۸/۱۷). به‌نظر می‌رسد شرایطی که در این ازدواج بر خلیفه تحمیل شده بود، نشان دهنده ضعف جایگاه خلافت در ابتدای حکومت سلجوقی باشد. هرچند همین شرایط چند سال بعد، مقدمات تیگرگی روابط دو دولت را موجب شد. به‌هرحال دختر ملک‌شاه در سال ۴۸۰ق با شکوه و جلال فراوان به‌بغداد رفت (بنداری، ۲۵۳۶: ۸۲). شکوهی که جهیزیه این دختر داشت، شاید حاکی از اهمیتی باشد که ملک‌شاه برای این وصلت قائل شده بود.

بعدها مجدداً ترکان‌خاتون در پی تلفیق قدرت سلطنت با خلافت به نفع خاندان سلجوقی برآمد، آن هم زمانی که مملک‌خاتون، دختر ملک‌شاه و ترکان‌خاتون پس از ازدواج ناموفقی که با خلیفه‌المقتدی در سال ۴۷۵ق داشت، از او طلاق گرفت. اگرچه ازدواج مملک با المقتدی سرانجام به‌جدایی انجامید، اما تولد پسری به نام جعفر از این ازدواج به‌ملک‌شاه و ترکان‌خاتون فرصت داد تا بکوشند قدرت خلافت را به نام این خلیفه‌زاده سلجوقی در اختیار بگیرند. نخست، ملک‌شاه با توسل به «امیرالمؤمنین کوچک» که او را محبوب و مقرب خود کرده بود، بی‌اعتنایی به خلیفه را پیشه کرد. چنان‌که می‌خواست او را از بغداد خارج و نوه خود را به خلافت بنشانند (میرخواند، ۱۳۳۹: ۲۸۳/۴).

پس از مرگ ملک‌شاه نیز ترکان‌خاتون از وجود جعفر که مادرش سال‌ها پیش از دنیا رفته و نزد او رشد یافته بود، برای رسیدن به مقصود خویش سود جست. او جعفر را با وجود حیات پدرش، خلیفه‌المقتدی، امیرالمؤمنین می‌خواند و تصمیم داشت که در اصفهان برای وی دارالخلافه و حرمی برپا کند. هنگامی که خلیفه نگران از این وضع خواستار بازگشت



فرزندش، جعفر به نزد خود شد، ترکان خاتون در قبال این خواسته، خواندن خطبه به نام محمود، فرزند خویش و ملکشاه را شرط کرد. خلیفه ابتدا به سبب خردسالی محمود با این امر مخالفت کرد، اما سرانجام به این معامله رضایت داد (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۴۰). بدین ترتیب ترکان خاتون همواره می‌کوشید با ترکیب مسائل مذهبی با خواست‌های سیاسی، اهداف خود را پیش ببرد. درواقع او نمونه‌ای قابل توجه از ترکیب قدرت سیاسی زنان با قدرت مذهبی را به نمایش گذاشت.

جانشینان پس از مقتدی و ملکشاه نیز به این ازدواج‌ها که جنبه سیاسی داشت، همچنان ادامه دادند. از جمله المستظهر در شعبان ۵۰۲ق از یکی از خواهران محمد (۵۱۱ - ۴۹۸ق) و سنجر که دختر ملکشاه و ترکان خاتون نیز بود، خواستگاری کرد. او را در رمضان ۵۰۴ق به اقامتگاه خلیفه فرستادند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۷ / ۱۱۲). المسترشد جانشین المستظهر در سال ۵۱۸ق با یکی از دختران سنجر ازدواج کرد (سبط ابن جوزی، ۱۹۶۸م: ۹۸). المقتفی نیز در سال ۵۳۱ق از فاطمه دختر محمدبن ملکشاه و خواهر تنی مسعود خواستگاری نمود. او را ۳ سال بعد با شکوه فراوان راهی قصر خلیفه نمودند. فاطمه در امور سیاسی به صورت مستقیم دخالت می‌کرد (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۹ / ۲۷۷؛ ابن خلکان، ۱۹۶۸م: ۷۳ / ۵؛ لمبتن، ۱۳۹۶: ۲۹۲).

به هر حال به نظر می‌رسد بتوان گفت خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی - هر دو طرف قضیه - به ایجاد ازدواج‌های سیاسی از خود تمایل نشان دادند تا ضمن تعمیق دوستی از حمایت یکدیگر برخوردار شوند؛ چنان‌که ستارزاده یکی از اهداف ازدواج سیاسی خلیفه القائم و ارسلان خاتون را این می‌داند که با روی کار آمدن طغرل و ضعف خلافت و هم‌زمان فتنه و آشوبی که بغداد را تهدید می‌کرد، خلیفه القائم که می‌دید از عهده مشکلات بر نمی‌آید از انگیزه، قدرت و شجاعت طغرل برای نجات خلافت بهره جست (ستارزاده، ۱۳۸۶: ۵۲ - ۵۱)؛ بنابراین با انجام این ازدواج - همان‌طور که شرح آن رفت - سلطنت و خلافت به هم پیوند زده شد. این مسئله در زمان آل‌بارسلان به گونه‌ای دیگر تکرار می‌شود، چنان‌که وی با خواستگاری خلیفه المقتدی با دخترش، سفری خاتون پاسخ مثبت می‌دهد تا رشته اتحاد دو خاندان دوباره مستحکم گردد (بنداری، ۲۵۳۶: ۵۳). روابط سلجوقیان با خلفا در عصر ملکشاه

دچار افت و خیزهایی می‌شود و حتی با ازدواج خلیفه المقتدی با دختر ملک‌شاه و ترکان‌خاتون این روابط به‌طور کامل رو به تیرگی و کدورت می‌رود. ضمن این‌که برخی ازدواج‌های درون‌خاندانی سلجوقی نیز پس از مرگ ملک‌شاه منجر به نزاع‌هایی می‌شود. با این حال تکرار این پیوندهای سیاسی (درون‌خاندانی و بیرون‌خاندانی) پس از مرگ ملک‌شاه و خلیفه المقتدی نشان دهنده اهمیت این ازدواج‌ها در نزد آن‌ها بوده است.

## ۲. پیوندهای سیاسی با غزنویان در جهت حفظ ثبات و امنیت مرزهای شرقی

پیوندهای خاندانی جهت ممانعت از حملات و یورش‌های همسایگان مدنظر دولت غزنوی نیز بود و این ترفند در ارتباط با قبایل سلجوقی و یورش‌های آنان به مرزهای شرقی از عصر سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲ - ۴۲۱ق) اعمال می‌شد. در یکی از این موارد و در جریان حملات ترکان سلجوقی به شهرهای خراسان، مسعود غزنوی جهت کاهش این حملات و عقد دوستی، سه تن از دختران امرا را به عقد طغرل‌بیک، چغری‌بیک، و اینانج‌بیک درآورد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۲۴۶، ۲۴۷).

با تثبیت دولت سلجوقی، روابط دو دولت غزنوی و سلجوقی دیگر خصمانه نبود. به‌نظر می‌رسد سلجوقیان در پی برقراری مناسبات با رقیبان و آرامش در مرزهای خود برآمدند. براین‌اساس ازدواج‌های سیاسی عامل مهمی بود که علاوه بر مهار سلاطین هم‌جوار، باعث حفظ ثبات و امنیت در مرزهای حکومت سلجوقی نیز می‌شد. درواقع سلجوقیان که اکنون جایگاه غزنویان را یافته، به یک حکومت قدرتمند تبدیل شده بودند، جهت حفظ صلح و دوستی با این همسایگان شرقی، پیوندهای خانوادگی را با آنان مطرح ساختند. به‌این‌ترتیب ازدواج‌های سیاسی نقش مهمی در بهبودی روابط دو دولت ایجاد کردند. ازدواج مودودبن مسعود (۴۴۱ - ۴۳۲ق) با دختر چغری‌بیک از نخستین موارد ازدواج‌های سیاسی بود که بین غزنویان و سلجوقیان صورت گرفت (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۹۸). فروزانی بر این باور است که ازدواج مودود با دختر چغری‌بیک داوود هرچند در راستای برقراری روابط مسالمت‌آمیز به‌صورت ظاهر با سلجوقیان بوده است، با این حال بی‌تردید امیرمودود از اندیشه تصرف مجدد قسمت‌هایی از قلمرو غزنویان که در اختیار سلجوقیان قرار داشت فارغ نبود، اما او که مردی آگاه و زیرک بود، می‌دانست که نبرد با سلجوقیان در آن حال کاری مخاطره‌آمیز است (فروزانی، ۱۳۸۷: ۲۹۰ - ۲۸۹).

بنا به گفته ابن‌اثیر، آلبارسلان جهت حفظ پیوند خاندان سلجوقی، دختر مودودبن مسعود را به ازدواج پسرش، ارسلان‌شاه درآورد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷/۱۴). ارسلان‌شاه از سوی پدر، حکومت مرو و خوارزم را به‌عهده داشت (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۲۶۴). این پیوندها بعدها توسط جانشینان مودود ادامه یافت. بعد از مودود، پسر خردسال او به نام مسعود (مسعود دوم) به‌سلطنت رسید. مستوفی او را فرزند مودود و دختر چغری‌بیگ داود سلجوقی دانسته، می‌نویسد در دوره کوتاه سلطنت مسعود دوم امور حکومت در دست خاتون سلجوقی، مادر مسعود و دختر چغری‌بیگ بود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۹۸).

پس از مسعود دوم، بهاءالدوله علی به‌سلطنت رسید که مدت حکومتش بسیار کوتاه بود. او در طی حکومتش، برادران محبوس خود را آزاد کرد و عزیز داشت. چون شنید عبدالرشید غزنوی (۴۴۳-۴۴۰ق) اندیشه خروج بر وی را دارد خزانه را گشود و میان مردم اموال فراوان گسترانید، لکن اثری نداشت و عبدالرشید به‌غزنین آمد و او را منهزم کرد (همان: ۳۴۰). جوزجانی معتقد است مسعود دوم و بهاءالدوله علی به‌طور مشترک دو ماه سلطنت کرده‌اند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۲۳۵). درواقع او سلطنت آن‌ها را از یکدیگر تفکیک نکرده است. شاید دلیل جوزجانی، اداره امور سلطنت هر دو توسط خاتون سلجوقی، مادر مسعود دوم و همسر علی‌بن مسعود اول بوده است و این‌که آن‌ها تنها به‌صورت اسمی بر تخت سلطنت تکیه زده، امور توسط مادرشان اداره می‌گردید (خلیفه، ۱۳۸۰: ۴۷). به‌نظر می‌رسد این موضوع بسیار مهم باشد، چراکه در این برهه زمانی، خاتونی از خاندان سلجوقی، اداره دولت غزنوی را بر عهده داشته است.

ازدواج‌های سیاسی بین غزنویان و سلجوقیان به ویژه در زمان علاءالدوله مسعودسوم غزنوی (۵۰۹ - ۴۹۲ق) ثبات خوبی به‌روابط دو حکومت بخشید. مسعودسوم با دو تن از شاهزاده خانم‌های سلجوقی که یکی از آنان دختر آلبارسلان و دیگری دختر ملک‌شاه و خواهر سنجرسلجوقی به نام گوهر/ جوهرخاتون (مهد عراق) بود، ازدواج کرد. گوهرخاتون به‌سبب رفتن به‌غزنه، به مهدعراق شهرت یافت و از زنان کاردان دستگاه غزنوی گردید. این ازدواج سیاسی علاوه بر این‌که باعث شد، گوهرخاتون بتواند نقش مهمی در درگیری بین ارسلان‌شاه (۵۱۰ - ۵۰۹ق) و برادرش بهرام‌شاه غزنوی (۵۵۲ - ۵۱۰ق) بر سر کسب قدرت

بازی کند، همچنین بهانه‌ای را برای سنج‌سلجوقی فراهم کرد که وی به‌پشتوانه حمایت از خواهرش، گوهرخاتون، بتواند در امور غزنه دخالت کرده، در نهایت منجر به دست‌نشانده شدن بهرام‌شاه غزنوی گردد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۴۰؛ بنداری، ۲۵۳۶: ۳۱۷ - ۳۱۵).

درواقع با مرگ مسعود سوم غزنوی، اختلاف بین فرزندان او؛ ارسلان‌شاه و بهرام‌شاه بر سر جانشینی بالا گرفت تا این‌که ارسلان‌شاه به‌قدرت رسید و توانست برادرانش را به‌جز بهرام‌شاه - فرزند تنی مسعود سوم و گوهرخاتون - به قتل برساند. بهرام‌شاه نیز توانست نزد سنج‌سلجوقی رفته، از او تقاضای کمک کند (حسینی، ۱۳۸۰: ۹۱ و ۵۴). برخی بر این باورند از آنجاکه ارسلان‌شاه فرزند ناتنی گوهرخاتون محسوب می‌شد، وی با نامادری‌اش، گوهرخاتون به خواری رفتار می‌کرد و همین امر خشم سنج‌سلجوقی را فراهم کرد تا به‌بهانه کمک به بهرام‌شاه غزنوی و شکست ارسلان‌شاه به‌غزنه لشکر کشیده، بهرام‌شاه را نیز دست‌نشانده خویش کند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۴۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۸۶).

### ۳. ازدواج‌های سیاسی با بنی‌عقیل؛ تثبیت مرزهای غربی

قبیله شیعه مذهب بنی‌عقیل در دوران ضعف و انحطاط حمدانیان موفق شدند، حکومت خود را با غلبه بر شهرهای موصل و نصیبین با پرداخت خراج و اظهار تابعیت نسبت به امرای بویهی بنیان‌گذارند. این خاندان سپس در پی دستیابی به موقعیت بهتر و یارهایی از پرداخت خراج به آل‌بویه به فاطمیان روی آوردند و به نام آنان خطبه خواندند (مقریزی، ۱۳۷۸ق: ۱/ ۲۷۴)؛ اما از سوی دیگر با قدرت‌یابی سلطان طغرل سلجوقی در غرب ایران، قریش عقیلی در سال ۴۴۶ق برای اثبات خود در مناسبات منطقه، خطبه به نام سلطان طغرل خواند که با این اقدام، نفوذ وی افزایش یافت (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۶/ ۱۶۲). به‌نظر می‌رسد میل باطنی بنی‌عقیل به حکومت‌های شیعی مذهب بود، اما به‌دلیل مقتضیات سیاسی و نظامی و برای حفظ موجودیت سیاسی‌شان در کل، برخلاف میل باطنی خویش رفتار می‌کردند (مودت و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۴۳).

پس از مرگ قریش‌عقیلی در سال ۴۵۳ق، پسرش، مسلم عقیلی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های بنی‌عقیل به‌حکومت رسید. وی درصدد برآمد که قلمروش را توسعه دهد. به‌همین منظور همان‌طور که قریش عقیلی در اواخر حکومتش از طغرل متابعت

نمود، مسلم نیز از آل‌بارسلان اطاعت کرد. به پاداش این عمل آل‌بارسلان در ۴۵۸ق شهرهای انبار، هیت و حربی را به اقطاع به مسلم واگذار کرد. وی همچنین با عقد ازدواج بین خواهر خود، صفیه و ابراهیم، برادر مسلم تلاش کرد که روابط بین سلجوقیان و بنی‌عقیل را محکم کند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷ / ۱۹۸). آل‌بارسلان همچنین یکی دیگر از خواهران خود را که ابتدا همسر هزاراسب بن بانکیربن عیاض از ملوک کرد بود، پس از مرگ شوهرش به عقد نکاح شرف‌الدوله مسلم بن قریش عقیلی درآورد و با احترام او را روانه همدان کرد (بنداری، ۲۵۳۶: ۴۴، ۴۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷ / ۳۵).

در زمان ملک‌شاه سلجوقی نیز همین سیاست نسبت به بنی‌عقیل دنبال شد. چنان‌که در سال ۴۷۹ق خواهر ملک‌شاه، زلیخا خاتون به عقد نکاح مسلم بن قریش درآمد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷ / ۱۳۵). در //عبر ابن‌خلدون به ازدواج زلیخا خاتون با محمد بن مسلم بن قریش اشاره شده است و می‌نویسد که ملک‌شاه، حران، سروج، رقه و خابور را به وی به اقطاع داد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۴: ۳ / ۳۸۵). به نظر می‌رسد سلاجقه درصدد نبودند قبایل عرب از جمله حکومت بنی‌عقیل را از میان ببرند. هم‌چنین تمایل چندانی برای سلطه مستقیم بر این قبیله نداشتند؛ بنابراین از آنجاکه حکومت بنی‌عقیل در منطقه سوق‌الجیشی و راهبردی مستقر بودند، برای جلوگیری از طغیان بنی‌عقیل و اتحاد آن‌ها با دولت‌های هم‌جوار و مهم‌تر از آن برای آسودگی خاطر از مناطق غربی کشور، سلاجقه سیاست مدارا و سازش با بنی‌عقیل را در پیش گرفتند، هرچند خواهان تابعیت این حکومت نیز بودند (باسورث، ۱۳۸۰: ۵ / ۱۴۵).

#### ۴. وصلت با خوارزمشاهیان؛ تلاش برای حفظ حکومت

هرچند سلاجقه، چندان پیوندهای سیاسی با خوارزمشاهیان (۶۲۸ - ۴۷۰ق) نداشتند، اما در یک مورد می‌توان به ازدواج ملکه خاتون سلجوقی با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاهی (۶۲۸ - ۱۷ق) اشاره کرد. ملکه خاتون، دختر طغرل سوم (۵۹۰ - ۵۷۱ق)، آخرین پادشاه سلجوقی عراق بود که در ابتدا همسر اتابک‌ازبک (۶۲۲ - ۶۰۷ق)، حاکم آذربایجان بود و زمانی که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به آذربایجان در سال ۶۲۲ق حمله کرد، اتابک‌ازبک پس از مدتی راه فرار در پیش گرفت و همسرش، ملکه خاتون را در برابر سلطان تنها گذاشت

(مستوفی، ۱۳۶۲: ۴۹۸؛ نوابخش، بی‌تا: ۲۷۸). سلطان جلال‌الدین، تبریز را محاصره کرد و ملکه تصمیم به دفاع گرفت، اما به‌زودی دریافت که قادر نیست به‌تنهایی با سپاه نیرومند سلطان دسته و پنجه نرم کند؛ بنابراین بزرگان شهر را جمع کرد و گفت: «سلطان بزرگ است که به شهر نزول کرده و اتابک را قوت ازعاج و اطراد او نه و اگر با او مصالحه نرود و شهر به غلبه مستخلص کند، همان کند که پدرش در شهر سمرقند کرد. پس اگر صلاح باشد قضات و معارف را نزد او فرستیم و با او میثاقی کنیم که حرم اتابکی را تعرضی نرساند و تا هرکجا خواهند بروند و شهر بدو تسلیم کنیم» (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۶/۲). آنان رأی او را پسندیدند و قاضی عزالدین قزوینی را که از افاضل و علمای عصر بود به همراه جمعی نزد سلطان فرستاده، التماس عفو و اغماض کردند. سلطان نیز درخواست آنان را قبول کرد و بعد از آن ملکه‌خاتون را به عقد خویش درآورد و با این وصلت علاوه بر وارد شدن ملکه‌خاتون به دربار خوارزمشاهی و واگذاری حکومت شهرهای خوی، سلماس و ارومیه، هم‌چنین از نابودی حکومتش به‌وسیله خوارزمشاهیان ممانعت به‌عمل آورد (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۷/۲؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱/۲/۶۶۱).

##### ۵. ازدواج‌های سیاسی و تثبیت مناسبات با قراخانیان

از حکومت‌های دیگری که مناسباتی با سلجوقیان داشتند، حکام آسیای میانه (ایلک‌خانیه) ترکستان بودند. ایلک‌خانیه (۶۹۰ - ۳۲۰ق) از دسته ترکان چگلی بودند که در بلاد ماوراءالنهر، ختن، کاشغر و بلاساغون سلطنت می‌کردند (پرویز، ۱۳۵۱: ۷۶ - ۷۵). سلاجقه نیز از گروه ترکان شرقی و قرلق بودند و مسکن اولیه ایشان در ترکستان و دشت قبیچاق بود که در عصر مسعود غزنوی به‌تدریج به‌نواحی شرق ایران انتقال یافتند (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۱۵ - ۱۰)؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد آن‌ها یک نوع قرابت نژادی با ایلک‌خانیه داشتند. از این‌رو مسئله پیوند زناشویی سلجوقیان با آنان جدا از یک وصلت نژادی، در جهت تثبیت مرزهای خود در نواحی شرقی بود. با توجه به این دو موضوع می‌توان به چند نمونه از این ازدواج‌ها اشاره کرد:

التونجن از زنان ترک‌نژاد خوارزم بوده که طغرل برای حفظ موقعیت سیاسی خود با حکام آسیای میانه در صدد پیوند زناشویی با وی برآمد. وی قبل از این که با طغرل ازدواج

کند، زوجه خوارزمشاه بود. بنابر گزارشی او زن مقدسه‌ای بوده که به کارهای خیر، قضاوت نیک، تصمیمات به‌جا و منطقی می‌پرداخت و پس از ازدواج با طغرل، سلطان به سخنان او گوش می‌داد و حتی گاه قضاوت را به او ارجاع می‌داد (سبط ابن جوزی، ۱۹۶۸م: ۷۵).

پس از ورود سلجوقیان به ایران، حکومت خراسان در اختیار چغری‌بیک داود سلجوقی قرار گرفت. نظر به این که در منابع گوناگون سخن از درگیری چغری‌بیک و قراخانیان به میان نیامده است، می‌توان احتمال داد که توجه به امور مهم‌تری مانند فتح خوارزم و بلخ و هرات موجب شده بود که مناسبات چغری‌بیک و قراخانیان دوستانه باشد (فروزانی، ۱۳۸۹: ۱۱۳). به احتمال بسیار نخستین همسر چغری‌بیک داود از قراخانیان بوده است. راوندی به این موضوع اشاره می‌کند که مادر آلبارسلان (پسر چغری‌بیک) از قراخانیان بوده است (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۲۰).

آلبارسلان در نخستین سال‌های فرمانروایی خویش، تلاش گسترده‌ای را برای بهبود روابط با قراخانیان آغاز کرد. براین‌اساس او کوشید تا از طریق یک رشته اتحادهای خویشاوندی با قراخانیان، علاوه بر توافق و سازش با آنان، همچنین در ثبات مرزهای شرقی سلجوقیان از آنان استفاده کند. سلطان آلبارسلان، دختر قدرخان، حاکم ختا و کاشغر را به‌همسری گرفت و این خاتون پیش از او زوجه سلطان مسعودبن محمود بن سبکتکین بود (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۶ / ۲۱؛ ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۳ / ۵۶۴). آلبارسلان دخترش، عایشه را نیز به‌نکاح شمس‌الملک نصر، پسر و جانشین طمغاج خان ابراهیم درآورد (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۳۳).

آلبارسلان در سال ۴۵۷ق ترکان‌خاتون، دختر تمغاج‌خان را برای فرزندش ملکشاه به‌همسری گرفت (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲). وی بسیار شجاع، دوراندیش و با اقتدار بود؛ «آلبارسلان در نیشابور بود که خبر رسید رسولی که برای خواستگاری دختر خان ترکستان برای پسرش رفته بود، با دختر خان از جیحون عبور کرده، متوجه نیشابور است، نیشابور را آذین بستند، روز زفاف چندان صله و هدایا به مستحقان بخشیدند که در نیشابور فقیر نماند ... پس از آن ملکشاه را ولیعهد خود کرد و او را حاکم اصفهان و فارس گرداند» (راوندی، ۱۳۳۳: ۱۳۳). همچنین ازدواج گوهرخاتون (مهدعراق) یکی از خواهران محمد و

سنجر، با ارسال خان محمد بن سلیمان قراخانی و ازدواج سنجر با ترکان خاتون، دختر ارسال خان از یک زن دیگر، مناسبات و روابط قراخانیان را محکم‌تر ساخت (لمبتن، ۱۳۹۶: ۲۸۶).

## ۶. پیوندهای خانوادگی با آل‌بویه و اسپهبدان؛ رفع دشمنی و تثبیت قدرت

سلجوقیان برای اداره فتوحات و تثبیت قدرت خود، نیازمند ایجاد روابطی به‌دور از دشمنی و همراه با صلح و دوستی با حکومت‌های محلی هم‌چون آل‌بویه و اسپهبدان بودند و از طریق این پیوندهای خانوادگی امید داشتند که همکاری آن‌ها را جلب نمایند، چراکه منافع حکومتشان با این حکومت‌های محلی در تضاد بود.

سلاجقه و آل‌بویه هر دو در جستجوی راه‌های متعددی جهت رفع تنش‌های موجود بودند. به‌عنوان نمونه، طغرل‌بیک در سال ۴۳۹ق با دختر اباکاليجار بويهی (۴۴۰ - ۴۱۵ق) ازدواج کرد. ابومنصور فولادستون (۴۴۸ - ۴۴۷ق)، فرزند اباکاليجار - که محدوده متصرفاتش فارس را دربرمی‌گرفت - با یکی از دختران چغری بیک داود، برادر طغرل ازدواج کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷ / ۲۴۰). در موردی دیگر با به‌وجود آمدن اختلافات بین فولادستون و ملک‌رحیم بويهی، فولادستون که از پیوند خویشی خود با سلجوقیان بهره می‌برد و به‌نوعی متحد سیاسی وی محسوب می‌شد، تلاش کرد در سال ۴۴۳ق از طغرل کمک بگیرد که در نهایت با پس گرفتن شیراز در سال ۴۴۵ق سیادت طغرل را بر خود پذیرفت و به نام وی خطبه خواند (همان: ۱۷ / ۲۹۲). به‌نظر می‌رسد با این پیوندهای سیاسی، هرچند ابومنصور فولادستون آرامش را به قلمرو خود برگرداند، اما به‌نوعی دست‌نشانده سلجوقیان گردید که این مسئله بر تثبیت قدرت سلجوقیان می‌افزود. البته این پیوندهای سیاسی بین سلجوقیان و آل‌بویه، تاریخ مصرف محدودی داشت، چرا که در نهایت، سلاجقه بساط آل‌بویه را برچیدند.

اسپهبدان یا ملوک جبال، دومین شاخه از خاندان باوندیه بودند که توانستند در اواخر سده پنجم و ششم در مازندران حکومت کنند (باسورث، ۱۳۸۰: ۱۳۸). از آنجاکه حکومت نیمه‌مستقل اسپهبدان، شیعه اثناعشری بودند، دستگاه خلافت عباسی درصدد برانداختن آنان با کمک سلجوقیان سنی مذهب برآمدند. سلجوقیان در آغاز، نابودی کامل اسپهبدان را در

دستور کار خود قرار دادند که به‌خاطر صعوبت لشکرکشی به‌طبرستان موفق به‌چنین کاری نشدند و به‌گرفتن خراج و گماردن نایب بسنده کردند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۹۳، ۶۱-۶۰، ۳۸). به‌نظر می‌رسد همین صعب‌العبور بودن مکان اسپهبدان، نقطه قوتی در رویارویی آنان با دشمنانشان به‌شمار می‌رفت.

پس از طغرل، دیگر سلاطین سلجوقی از سلطان محمد گرفته تا سلطان سنجر سلجوقی هریک با شیوه‌هایی در پی براندازی حکومت اسپهبدان باوندی برآمدند. به همین منظور سلطان محمد پس از شکست سپاهیان در برابر اسپهبدان تلاش کرد تا دست به ازدواج سیاسی با این خاندان بزند تا از این طریق بتواند علاوه بر رفع دشمنی موقت، به‌تثبیت حکومت خویش نیز بپردازد. درواقع سلطان محمد سلجوقی با دریافت خبر شکست سپاهش در مصاف با اسپهبدان باوندی، پیغامی برای حسام‌الدوله، حاکم اسپهبدان باوندی فرستاد و در این پیام از او درخواست کرد تا یکی از پسرانش را نزد سلطان بفرستد. حسام‌الدوله موضوع را با پسرانش در میان نهاد. از میان آن‌ها علاءالدوله علی پذیرفت که نزد سلطان برود. علاءالدوله در اصفهان با سلطان محمد دیدار کرد. امرای دولت سلجوقی، اسپهبد علاءالدوله علی را بر آن داشتند تا با سلطان خویشی کند، ولی او چنین کاری را برای خویش مصلحت ندید، بلکه برادر بزرگ‌تر خود، نجم‌الدوله را پیشنهاد کرد. عقد ازدواج میان نجم‌الدوله و خاتون‌سلقم، دختر محمدبن ملک‌شاه سلجوقی خوانده شد و اسپهبد علی به‌مازندران بازگشت (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۳۵؛ قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۶۱).

به‌نظر می‌رسد بتوان گفت سلطان محمد سلجوقی قصدش از این ازدواج علاوه بر رفع کدورت و ایجاد صلحی موقت آن بوده که اکنون نمی‌تواند اسپهبدان را به‌طور کامل از بین ببرد، دست‌کم حکومتی دست‌نشانده از میان خود اسپهبدان را بر سر کار بیاورد. در راستای اجرای این سیاست و از آنجا که سلطان سلجوقی از اختلاف بین دو برادر، علاءالدوله علی و نجم‌الدوله آگاه بود، تلاش می‌کرد که با ایجاد این ازدواج سیاسی و نزدیکی با برخی از سرداران اسپهبدان، حمایت آنان را جلب کرده و آنان را بر ضد خود این خاندان تحریک کند. البته سلجوقیان چه در دوران اقتدار و چه پس از آن، موفق به‌نابودی حکومت باوندیه نشدند.

## ۷. وصلت سلاجقه با مزیدی‌های حله و آل کاکویه با هدف به‌دست آوردن متحد

ازجمله حکومت‌های کوچک و محلی هم‌عصر سلجوقیان، مزیدی‌های حله بودند که پس از مرگ ملک‌شاه بر قدرت‌شان افزوده شده بود. به‌همین منظور سلجوقیان تلاش می‌کردند آن‌ها را متحد خود نگاه دارند؛ چنان‌که باسورث بر این باور است که با وجود حملات دبیس‌بن صدقه، یکی از امرای مزیدی، به‌بغداد در زمان حکومت سلطان محمودبن محمد سلجوقی (۵۲۵ - ۵۱۱ق)، سلجوقیان تعمداً دبیس را در قدرت نگه داشته بودند (باسورث، ۱۳۸۰: ۵/۱۲۳).

در همین راستا مسعودبن محمدسلجوقی (۵۴۷ - ۵۲۷ق) در سال ۵۳۱ق سعی کرد، پیوندهای سیاسی را در جهت تحکیم روابط با مزیدی‌ها برقرار نماید. طبق نوشته ابن‌اثیر هدف مسعودبن محمد از یک طرف تسلط بر مزیدی‌های حله بود و از سوی دیگر می‌خواست آن‌ها را در عراق متحد خود گرداند تا در هنگام ضرورت بتواند از کمک آن‌ها برخوردار گردد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۹/۲۷۶). چنان‌که پس از جنگ دای مرج - نزدیک همدان - در سال ۵۲۹ق که بین سلطان مسعود سلجوقی و خلیفه مسترشد (۵۲۹ - ۵۱۲ق) روی داد و نتیجه آن شکست خلیفه و به‌قتل رسیدن وی توسط اسماعیلیان شد (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۱۲)، به‌نظر می‌رسد سلطان برای این‌که خود را از اتهام قتل خلیفه مبرا کند، ابتدا دبیس را به‌قتل خلیفه متهم کرد و او را به‌قتل رساند؛ اما پس از قتل دبیس، متوجه قدرت‌گیری دستگاه خلافت عباسی شد و مصمم شد برای کنترل آن‌ها دوباره امارت بنی‌مزید را احیا کند (مرسلی‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۸۲). به‌همین منظور سلطان مسعود، صدقه پسر دبیس مقتول را به امارت بنی‌مزید برگزید و برای تحکیم موقعیت او با همدیگر پیوند خانوادگی برقرار کردند. چنان‌که یکی از دختران خود را به‌عقد امیر صدقه بن دبیس در آورد و بدین‌وسیله پایگاهش را در عراق استوار کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۹/۲۷۶؛ طهماسبی، ۱۳۸۲: ۹۵). سلطان مسعود هم‌چنین یک سال بعد، پس از مرگ همسرش، زییده‌خاتون با سفرا، دختر دبیس ازدواج کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۹/۲۸۰).

ازجمله پیوندهای سیاسی خانوادگی سلجوقیان با حکومت‌های محلی باید به‌وصلت با آل کاکویه اشاره کرد. سلاجقه سعی داشتند با ایجاد پیوندهای سیاسی با آل کاکویه از آنان

به‌عنوان متحدی قابل اطمینان اسفاده کنند. بنا به گفته جعفری، علاءالدوله ابومنصور فرامرز در زمان سلطان طغرل، حکومت عراق را در دست داشت و بعد از آن که طغرل، اصفهان را از وی طلب کرد به حکومت یزد و ابرقو اکتفا کرد (جعفری، ۱۳۳۸: ۳۵). کاتب این واقعه را به عصر ملکشاه نسبت می‌دهند؛ بعد از بازگشت سلطان ملکشاه از شام و بغداد، وی هم‌چنان به فکر تصرف اصفهان بود. با وجود این، تمایلی به رفتار خشونت‌آمیز با وی نداشت. برهمین‌اساس نامه‌ای به او نوشت با این مضمون که اگر صلاح می‌دانی، اصفهان را به من واگذار. علاءالدوله نیز به این درخواست، پاسخ مثبتی داد. ملکشاه از این پاسخ خشنود شد و یزد را به اقطاع به وی داد (کاتب، ۱۳۴۵: ۵۹).

پس از این بود که زمینه ازدواج‌های سیاسی بین این دو خاندان، شکل گرفت. چنان‌که ارسلان‌خاتون - دختر جعفری‌بیک، برادر طغرل و عمه ملکشاه سلجوقی - که یک‌بار به ازدواج خلیفه القائم درآمده بود، پس از مرگ خلیفه در سال ۴۶۹ق به ازدواج علاءالدوله منصور فرامرز، از آل کاکویه یزد درآمد. از آن‌ها دو فرزند به نام‌های گرشاسب و عطاخاتون به دنیا آمدند (همان: ۶۲ و ۵۹).

بعدها بین کاکویه یزد و خاندان سلجوقی وصلت‌های دیگری صورت گرفت. ازجمله ستاره، خواهر محمد و سنجر سلجوقی با علاءالدوله گرشاسب ازدواج کرد. این پیوندها در درگیری‌های سیاسی به‌یاری سلاجقه آمدند. چنان‌که علاءالدوله ابومنصور فرامرز در سال ۴۸۸ق در جنگ میان برکیارق و عموی او تتش‌بن آل‌بارسلان کشته شد و حکومت یزد به‌پسرش علاءالدوله گرشاسب، فرزند ارسلان‌خاتون و علاءالدوله رسید (جعفری، ۱۳۳۸: ۳۷). به‌دنبال مرگ سلطان ملکشاه در بغداد و جنگ جانشینی میان پسران سلطان، گرشاسب، عراق را رها کرد و به‌خراسان نزد سلطان سنجر رفت و در نزد او منزلت بالایی یافت. وی در جنگ قطوان در ۵۳۶ق کنار سنجر بود و در همان نبرد کشته شد (همان‌جا).

سلطان سنجر از آنجاکه گرشاسب، پسر نداشت، به‌پاس خدمات وی، دو نفر از دختران گرشاسب را به‌همراه رکن‌الدین‌سام، اتابک آن‌ها به‌یزد گسیل نمود و حکمرانی یزد را به آن‌ها سپرد و فرمان داد تا وقتی که این دختران به سن بلوغ برسند اتابک، سرپرستی آن‌ها را به عهده بگیرد تا حیف و میلی در مال ایشان نشود و عایدات یزد را به‌هر نحو که

مایلند صرف نمایند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۸ / ۷۴ - ۲۷۳؛ جعفری، ۱۳۳۸: ۳۸).

عطاخاتون، خواهر گرشاسب نیز به عقد محمود ملک‌شاه درآمد. از آن‌ها فرزندی به نام علاءالدوله عطاخان به دنیا آمد که پس از مرگ محمود، همراه مادرش عطاخاتون به یزد برگشت (کاتب، ۱۳۴۵: ۶۳). هنگامی که عطاخان و عطاخاتون به یزد برگشتند همراه خود ترکان خاتون، دختر محمودبن محمد را که مادرش یک زن صیغه‌ای بود، به یزد بردند. پس از مرگ عطاخاتون یکی از نوادگان قاورد، ترکان خاتون را به ازدواج سلیمان‌شاه درآورد (کاتب، ۱۳۴۵: ۶۳؛ لمبتن، ۱۳۹۶: ۲۸۵).

### نتیجه‌گیری

سلجوقیان اوایل قرن پنجم هجری از میان ترکان مهاجر از شرق ایران برآمدند و با پیروزی بر غزنویان و آل‌بویه، وسیع‌ترین امپراطوری اسلامی را در شرق جهان اسلام تا زمان خود ایجاد کردند. مشارکت زنان در قدرت در دوره سلجوقیان یک پدیده شاخص بود. برای سلجوقیان حفظ مناسبات این امپراطوری وسیع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. یکی از تدابیری که آنان برای حفظ و استحکام موقعیت خود به کار گرفتند، برقراری پیوندهای خانوادگی بود. تاریخ سلاجقه شاهد ازدواج‌های سیاسی بسیاری بود که به دو شکل درون‌خاندانی و برون‌خاندانی انجام می‌گرفت.

درحالی‌که نتیجه ازدواج درون‌خاندانی را می‌توان در انتقال قدرت و تلاشی در جهت اتحاد و استحکام دو طرف و تثبیت حکومت به‌شمار آورد، آثار و پیامدهای این ازدواج‌های سیاسی در مناسبات خارجی سلجوقیان متفاوت بود؛ چنان‌که سلاطین سلجوقی گاه تلاش می‌کردند از این حربه، جهت رفع دشمنی و حفظ قلمرو، تثبیت مناسبات، تلاش برای حفظ حکومت و اتحاد با برخی از قدرت‌ها و حذف رقیبان خویش استفاده نمایند؛ چنان‌که پیوندهای سیاسی بین سلجوقیان با حکومت‌های آل‌بویه و اسپهبدان باوندی، قراخانیان، خوارزمشاهیان، خاندان کاکویه و مزیدی‌های حله در همین راستا قابل‌تحلیل هستند. همچنین این پیوندهای خانوادگی، گاه با هدف حفظ صلح با همسایگان در جهت تثبیت و امنیت مرزهای حکومت سلجوقیان صورت می‌گرفت که می‌توان به ازدواج‌های سلجوقیان با غزنویان و خاندان بنی‌عقیل اشاره کرد.



اما مهم‌ترین ازدواج‌های عصر سلاجقه، پیوندهای سیاسی با خلافت عباسی بود. درواقع با توجه به‌نیاز سلجوقیان به‌کسب مشروعیت و حمایت معنوی خلفای عباسی به‌عنوان رهبران مذهبی جهان اسلام، ازدواج‌های صورت‌گرفته با خلفا در مقایسه با دیگر حکومت‌ها، ماهیت سیاسی بیشتری پیدا می‌کرد؛ بنابراین سلاجقه با این کار توانستند بر قدرت و اهمیت خود در چشم حکمرانان و قدرت‌های دور و نزدیک بیفزایند. به‌نظر می‌رسد خاتون‌های سیاست‌مدار سلجوقی با توجه به اهمیت این ازدواج‌های سیاسی، ضمن تشویق سلاطین سلجوقی گاهی می‌توانستند در این زمینه تأثیرگذار باشند.

## منابع و مأخذ

### کتاب‌ها

- آفسرای، محمودبن محمد (۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار*، تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۵۱)، *تاریخ (کامل) بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، بی‌نا.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمدبن حسن (۱۳۶۶)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، کلاله خاور.
- ابن جوزی، ابی‌الفرج عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲ق)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۸)، *العبر (تاریخ ابن خلدون)*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، ابی‌العباس شمس‌الدین احمدبن ابی‌بکر (۱۹۶۸م)، *وفیات‌الاعیان و انباء‌الانباء الزمان*، تصحیح احسان عباس، بیروت، الثقافة.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران کمبریج: از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان*، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- بنداری اصفهانی، ابوابراهیم علی‌بن محمد (۲۵۳۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی (زبدة‌النصره و نخبه‌العصره)*، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بیانی، شیرین (۱۳۵۲)، *زن در ایران عصر مغول*، تهران، دانشگاه تهران.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۵۶)، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- پرویز، عباس (۱۳۵۱)، *تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهان*، تهران، علمی.
- جعفری، جعفر بن محمدبن حسن (۱۳۳۸)، *تاریخ یزد*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.



- جوزجانی، منهاج‌السراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- جونی، علاء‌الدین عظاملک (۱۳۸۷)، *تاریخ جهانگشا*، به‌اهتمام احمد خاتمی، تهران، علم.
- حسینی، صدرالدین (۱۳۸۰)، *زبدۀ‌التواریخ*، ترجمه علی روح‌اللهی، تهران، انتشارات ایل شاهسون.
- خبیبی، محمد ابراهیم (۱۳۴۳)، *سلجوقیان و غز در کرمان*، با مقدمه باستانی پاریزی، تهران، طهوری.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۶۲)، *حبیب‌السیر*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۳۳)، *راحة‌الصدور و آیه‌السرور*، به‌تصحیح محمد اقبال، تهران، امیرکبیر.
- سبط ابن‌جوزی، ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی (۱۹۶۸م)، *مرآة‌الزمان فی تاریخ‌الاعیان*، حیدر آباد دکن، دایره‌المعارف العثمانیه.
- ستارزاده، ملیحه (۱۳۸۶)، *سلجوقیان*، تهران، سمت.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳)، *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۷)، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فروزانی، سیدابوالقاسم (۱۳۸۹)، *قراخانیان: بنیان‌گذاران نخستین سلسله ترک مسلمان در قراود (آسیای میانه)*، تهران، سمت.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، *غزنویان از پیدایش تا فروپاشی*، تهران، سمت.
- کاتب، احمد بن علی (۱۳۴۵)، *تاریخ جدید یزد*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین.

- کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۲۶)، *تاریخ افضل یا بدایع الزمان فی وقایع کرمان*، فرآورده مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۶۳)، *دیوانسالاری در عهد سلجوقیان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- لمبتن، آن (۱۳۹۶)، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر نی.
- مرنسی، فاطمه (۱۳۹۳)، *ملکه‌های فراموش‌شده در سرزمین‌های خلافت اسلامی*، ترجمه حسن اسدی، تهران، انتشارات مولی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- مقریزی، احمدبن علی (۱۳۷۸ق)، *اتعاظ‌الحنفاء باخبارالائمه الفاطمیین الخلفاء*، قاهره، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه.
- میرخواند، میربرهان الدین خواندشاه (۱۳۳۹)، *تاریخ روضه‌الصفاء*، تهران، پیروز.
- نوابخش، ع (بی‌تا)، *زن در تاریخ*، تهران، رفعت.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه با ذیل سلجوقنامه: ابوحامد محمدبن‌ابراهیم*، تهران، کلاله خاور.
- یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۶)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقیان*، تهران، انتشارات پیام نور.

#### مقاله‌ها

- جودکی، محمدعلی، «ازدواج‌های سیاسی عصر سلجوقی»، *تاریخ‌پژوهی*، ش ۲۸ و ۲۹، ۱۳۸۵.
- شهواری، ابوالحسن، «روابط سلجوقیان و عباسیان (ملکشاه و مقتدی)»، *پژوهشنامه تاریخ*، ش ۱۴، ۱۳۸۸.
- طهماسبی، ساسان، «روابط بنی‌مزید حله با سلجوقیان و خلافت عباسی»، *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، ش ۴، ۱۳۸۲.

- مرسل‌پور، محسن و اسدی، مهدی، «تکاپوی خلیفه مسترشد عباسی برای کسب قدرت دنیوی و تقابل او با سلجوقیان عراق»، *مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۱۵، ۱۳۹۱.
- مودت، لیدا و موسوی دالینی، جواد، «مناسبات سیاسی حکومت بنی‌عقیل شیعی با آل‌بویه، فاطمیان و سلجوقیان»، *فصلنامه شیعه‌شناسی*، ش ۵۵، ۱۳۹۵.

### پایان‌نامه

- خلیفه، مجتبی (۱۳۸۰)، *روابط سیاسی - اجتماعی غزنویان و سلجوقیان از نبرد دندانقان تا پایان سلطنت بهرامشاه غزنوی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.

### منابع انگلیسی

- Cahen, Cloude, (1986), "*Atabak*" Encyclopedia of Islam, Leiden.
- Houtsma, M.Th, (1987), "*TUGHRIL BEG*," First Encyclopaedia of Islam. Edit M. th. Houtsma, A. J. Wensinck. Vol 9. leiden: E. J. Brill. New york.
- İnce, Fatma, (2021), "*Heraldic Women in the Internal Policy of the Great Seljuk State*" Karadeniz Uluslararası Bilimsel Dergi, Volume: 50, p. (434-445).
- Peacock, Andrew (2015), *The Great Seljuk Empire*, Edinburgh: University Press.
- Talbot Rice, Tamara, (1961), *The Seljuks in Asia Minor*,. London: Thames and Hudson.



## از ظهور در پارادایم سنت تا افول در پارادایم مدرن: جایگاه صفویان در تاریخ‌نگاری دوره قاجار

حمید صادقی<sup>۱</sup>

نزهت احمدی<sup>۲</sup>

مرتضی دهقان‌نژاد<sup>۳</sup>

### چکیده

تاریخ‌نگاری دوره قاجار، تحت تأثیر گفتمان تجدد و منطق درونی آن، یک تجربه تاریخی را پشت سر گذاشت که برآیند آن، ایجاد خط حایلی آشکار میان دو چشم‌انداز تاریخی سنت و مدرن به‌مثابه دو پارادایم متمایز بود. بر مبنای این تحول گفتمانی، خوانشی دوگانه از مسئله صفویان نیز اتفاق افتاد که محصول اقتضات گفتمانی و مرزبندی‌های پارادایمیک میان دو کلان‌روایت سنت و تجدد بود. در روایت نخست، تحت تأثیر تجربه‌های زیسته، اقتضات ایدئولوژیکی و چشم‌اندازهای تاریخی همسو با پارادایم سنت، یاد و خاطره صفویان، با نوعی خرسندی، مباهات و البته به‌مثابه تکیه‌گاهی مشروعیت‌بخش با لحنی تفاخرآمیز و حماسی روایت شد و در نقطه مقابل، در چشم مورخان منتقد و تجددخواه همسو با گفتمان مدرن، تمام آن خصلت‌ها و معیارها وارونه شده و این بار، از یک چشم‌انداز نو، جایگاه صفویان به موقعیتی خسران‌بار، منحن و ضد تجدد تقلیل یافت. مسئله این پژوهش، تأمل در چرایی ظهور و افول صفویان در این دو چشم‌انداز تاریخی است که به روشی تحلیلی و با تکیه بر نقد محتوایی روایت‌های مورخان دوره قاجار انجام خواهد شد. بر این مبنا، این فرضیه قابل طرح است که به تناسب گذار از گفتمان سنت به تجدد و سیطره تدریجی گفتمان مدرن در این دوره، موقعیت صفویان نیز از وضعیتی مشروعیت‌بخش، والا و تفاخرآمیز، به موقعیتی نازل درافتاد و به رکنی مهم در انحطاط‌شناسی مورخان این دوره مبدل شد.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ‌نگاری، قاجار، صفویان، پارادایم، سنت، مدرن.

hamidsadeghi68@yahoo.com

n.ahmadi@ltr.ui.ac.ir

m.dehghannejad@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه اصفهان، ایران

۲. دانشیار دانشگاه اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار دانشگاه اصفهان، ایران

***From the Emergence in the Traditional Paradigm to the Decline in the Modern Paradigm: The Position of the Safavids in the Historiography of the Qajar Period***

Hamid Sadeghi<sup>۱</sup>

Nozhat Ahmadi<sup>۲</sup>

Morteza Dehghannejad<sup>۳</sup>

**Abstract**

The historiography of the Qajar period, under the influence of the discourse of modernity and its requirements, went through a historical experience. The result of this development was the creation of boundaries between the two historical perspectives of tradition and modern as two distinct paradigms. Based on this discursive development, a double reading of the Safavid issue also took place. In the first narrative of lived experiences, ideological requirements and historical perspectives aligned with the traditional historiographical paradigm, the memory of the Safavids was narrated with a kind of pride, and of course as a source of legitimacy with a proud and epic tone. On the opposite point and from the perspective of critical and modernist historians aligned with the modern discourse, all those previous characteristics and criteria were reversed from a new perspective, the position of the Safavids was reduced to a burdensome, decadent and anti-modern position. Based on these two approaches, the problem of this research is how did the rise and fall of the Safavids occur in these two historiographical perspectives? This question will be answered in an analytical way and based on the content criticism of the narratives of historians of the Qajar period. The hypothesis of this article is that in proportion to the transition from tradition discourse to modernity and the beginning of the gradual dominance of modern discourse in this period, the position of the Safavids also fell from a legitimizing, lofty and proud position to a low position and became an important pillar in the degeneration of the historians of this period. The course was converted.

**Keywords:** historiography, Qajar, Safavids, paradigm, tradition, modern.

<sup>۱</sup> PhD Student of Iranian History, University of Isfahan, Iran

hamidsadeghi68@yahoo.com

<sup>۲</sup> Associate Professor University of Isfahan , Iran (corresponding author)

[n.ahmadi@ltr.ui.ac.ir](mailto:n.ahmadi@ltr.ui.ac.ir)

<sup>۳</sup> Associate Professor, University of Isfahan, Iran

m.dehghannejad@yahoo.com

## مقدمه

با اتکا به مفهوم پارادایم<sup>۱</sup> در معنای کوهنی آن، تجربهٔ تجدد و مسئلهٔ گذار ایران از دوران سنت به مدرن تا حدودی قابل توضیح است. اهمیت این مسئله به ویژه از این منظر است که این تجربهٔ تاریخی، با تحول نسبی در مبانی معرفتی علم تاریخ و نوع نگاه به آن در دورهٔ پیشامشروطه هم‌زمان شد؛ به نحوی که پیوند میان بازخوانی تاریخ و تأثیر بنیادین آن در فهم مسئلهٔ انحطاط، گسست پارادایمی و مرزبندی آشکار میان دو منطق معرفت‌شناختی حاکم بر تاریخ‌نگری سنت و مدرن را به دنبال آورد. این وضعیت جدید، لزوم ارائهٔ تصویری نو از «خود» را اقتضا می‌کرد که با اتکا به آن، اقناع عمومی نسبت به موقعیت منحط ایران، تقویت و عوامل دخیل در تثبیت چنین موقعیتی شناسایی و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر امتناع ایران از تجربهٔ تجدد توضیح و تبیین شود. این مسئله، محتاج آفرینش روایتی بود تا براساس آن بتوان با تکیه بر یک خوانش تاریخی، وضعیت کنونی ایران نقد شود؛ وضعیتی که محصول یک گذار تاریخی قلمداد می‌شد و عناصر، مؤلفه‌ها، ساختارها و جهان‌بینی‌های آن، همسو با جهان سنت بود. بر مبنای این نزاع گفتمانی، رویکرد پیشینی و سنتی تاریخ‌نگارانهٔ دورهٔ قاجار توسط روشنفکر-مورخان نو ظهور به چالش کشیده شد. این گروه بر خلاف طیف وسیعی از مورخان رسمی دورهٔ قاجار، با بدینی خاصی، تاریخ ایران بعد از اسلام را روایت می‌کردند و تحت تأثیر نگرش و روایت خاصشان از مسئلهٔ تجدد، ایران بعد از اسلام را واجد تمام خصلت‌های خُسران‌باری می‌دانستند که وضعیت کنونی ایران از دل آن بیرون آمده بود. این نوع بینش تاریخی، به صورت کامل در تقابل با رویکرد غالب نزد مورخان

۱. این مفهوم برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲م با انتشار کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» توسط تامس ساموئل کوهن ابداع شد. کوهن این مفهوم را برای توضیح تحولات عصری و گفتمانی در علوم و دانش‌ها به کار گرفت. از منظر کوهن، دانش‌ها و علوم، در بستری پارادایمیک شکل می‌گیرند و پارادایم‌محور می‌شوند. در واقع، منظور کوهن این بود که بگوید دانش در چارچوبی تولید می‌شود که تعین‌بخش دیدگاه دانشمندان دربارهٔ جهان است و در این میان، مجموعه‌ای از اصول و پیش‌فرض‌های متافیزیکی و فلسفی، در ساخت این چارچوب نقش موثر ایفا می‌کنند (کوهن، ۱۳۶۹: ۱۸). بنابراین، کوهن با برساخت این مفهوم درصدد بود تا تأکید کند که پارادایم‌ها، حاصل مجموعه‌ای از اصول و قواعد هستی‌شناسانه، روش‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانهٔ مستدل و بدیهی هستند (حسینی و علی‌پور، ۱۳۸۹: ۹۹). بر این اساس، پارادایم، نظامی از باورداشت‌های بنیادین یا جهان‌بینی‌هایی بود که چشم‌انداز پژوهشگر را در حوزه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تحت تأثیر قرار می‌داد (محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۹).

رسمی قاجار قرار داشت. درواقع، تاریخ برای این دو گروه از مورخان، عرصه‌ای بود برای آفرینش روایتی که بیشترین سنخیت و سازگاری را با منطقِ گفتمانی و جهان زیسته و انتظارات و افکار آنان از مطالعه تاریخ داشته باشد.

بازخوانی تاریخ صفویان در تاریخ‌نگاری دوره قاجار، تحت تأثیر این فضا و نزاع‌های فکری و گفتمانی عمیق رخ داد.<sup>۱</sup> بر این مبنا، مسئله این پژوهش این است که این گسست پارادایمیک در مبانی معرفتی تاریخ، چرا و چگونه آفرینش دو روایتِ ناهمگون از تاریخ صفویان نزد مورخان رسمی و مورخ-روشنفکران منتقد دوره قاجار را ناگزیر ساخت و این دو چشم‌انداز تاریخ‌نگارانه، براساس کدام منطق معرفتی به بازخوانی تاریخ صفویان پرداختند؟ و روایت آن‌ها، تحت تأثیر کدام بسترهای گفتمانی و منطق پارادایمیک صورت‌بندی شد؟ و این دو روایت، از چه طریقی به تثبیت موقعیت ایستای ایران در دوران سنت یا به چالش کشیدن این موقعیت در آستانه دوران تجدد کمک می‌کرد؟

### پیشینه پژوهش

درباره تاریخ‌نگاری دوره قاجار و تأثیر گفتمان مدرن بر مرزبندی میان دو گفتمان تاریخ‌نگاری سنت و مدرن، پژوهش‌هایی انجام شده است که می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد؛ با وجود این، پژوهشی با محوریت این موضوع یا نزدیک به این تاکنون انجام نشده است. پژوهش متقدم محمد توکلی طرّقی با عنوان «تاریخ‌پردازی و ایران‌آرایی: بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ» (توکلی طرّقی: ۱۳۷۳) ازجمله تحقیقات متقدم در این زمینه است که مورخ در آن تلاش کرده است تا نخستین تکاپوهای تاریخ‌نگارانه دوره قاجار با محوریت آفرینش روایت ایران‌محور را مورد واکاوی قرار دهد. علاوه بر این، مقاله «پارادایم‌های مؤثر بر تاریخ‌نگاری دوران معاصر» (رحمانیان و دیگران: ۱۳۸۷)، صورت

۱. در اینجا باید به این نکته در نسبت میان منابع تاریخی رسمی دوره قاجار و موضع آنان نسبت به صفویان اشاره کرد که در این سنت تاریخ‌نگارانه با قلمر نسبتاً وسیعی از مورخان و آثار تاریخی متنوع، اگرچه هیچ ضدیتی با صفویان مشاهده نمی‌شود و روایت تاریخ آن دوره نزد این مورخان معمولاً با لحنی حماسی و همدلانه همراه است، اما بعضاً، برخی از این منابع تاریخی، از منظر نوع توجهی که به تاریخ صفویان و نسبت تبارشناسانه قاجارها با آن‌ها اعمال کردند، یک‌دست نیستند. برخی از این مورخان همچون مفتون دنبلی یا اعتضادالسلطنه کمتر و برخی دیگر همچون رضاقلی‌خان هدایت بیشتر به مسئله پیوند میان قاجارها و صفویان حساسیت نشان داده‌اند.

مکتوبِ نشست است با همین موضوع که در آن برخی از پژوهشگران و مورخان نسل جدید ایران، درباره الزامات و اقتضائات پارادایمیک تاریخ‌نگاری مدرن به گفت‌وگو پرداخته‌اند و به برخی از مهم‌ترین مسائل در این زمینه اشاره می‌کنند. در همین زمینه، کتاب «تداوم و تحول در تاریخ‌نویسی ایران عصر قاجار» (قدیمی قیداری: ۱۳۹۳) از معدود آثار است که مؤلف آن به شکلی متمرکز به جریان تاریخ‌نویسی در دوره قاجار پرداخته و برخی آرای مورخان قاجاری درباره صفویان را نیز مطرح و بررسی کرده است. همچنین از همین مؤلف، مقاله «تکوین جریان انتقاد بر تاریخ‌نویسی سنتی در ایران عصر قاجار» (قدیمی قیداری: ۱۳۸۸) پژوهشی است که در آن تلاش شده است تا نخستین رویکردهای انتقادی به تاریخ‌نویسی سنتی در دوره قاجار را بررسی شود. علاوه بر این، پژوهشی با عنوان درآمده بر موانع و دشواری‌های تاریخ‌نویسی در ایران با تأکید بر عصر قاجار (قدیمی قیداری: ۱۳۹۰) نیز با تمرکز بر تاریخ‌نویسی در دوره قاجار، برخی از مهم‌ترین چالش‌ها و دشواری‌های تاریخ‌نویسی در این دوره را مورد تأکید قرار داده است. به این‌ها می‌توان مقاله «پارادایم تاریخ‌نویسی در ایران: الگویی از تاریخ‌نویسی هزارساله» (شوهانی: ۱۳۸۹) را نیز افزود که نگارنده تلاش کرده است تا در ذیل مفهوم پارادایم سنت، تمام سنت تاریخ‌نویسی پیشامشروطه در ایران را براساس منطق درونی این مفهوم تحلیل و بررسی کند و مؤلفه‌ها و عناصر بنیادین این پارادایم را بررسی کند.

### نزاع گفتمانی و برآمدن تاریخ‌نگاری مدرن به‌مثابه پارادایمی جدید

عطف توجه به مسئله صفویان در تاریخ‌نگاری دوره قاجار، با توجه به نزاع گفتمانی پراهمیتی که میان دو وضعیت سنت و تجدد رخ داد، دو وضعیت متمایز را تجربه کرد. نخست، روایتی که ذیل پارادایم سنت و منطق درونی آن جای می‌گرفت و براساس اقتضائات و الگوهای فکری و گفتمانی ناظر بر آن، به تثبیت و تمرکز اقتدار قاجارها در ایران کمک می‌کرد و دوم، روایتی انتقادی که تحت تأثیر منطق درونی حاکم بر گفتمان تجدد، با بازخوانی مجدد تاریخ، کارکردهای تثبیت‌شده در پارادایم سنت را به چالش می‌کشید و بر آن

بود تا به برون‌رفت ایران از موقعیت انحطاط کمک کند.<sup>۱</sup> بنابراین، پایه‌پای تحولات درونی و بیرونی عمیق در جامعه ایران عصر قاجار، صورت‌بندی روایت‌های متکثر از تاریخ ایران نیز گریزناپذیر می‌نمود (نک: آدمیت، ۱۳۴۶: ۲۱-۱۵؛ قدیمی‌قیداری، ۱۳۸۸: ۱۹۰-۱۷۳). درواقع، به نسبتی که گذار جامعه از دوران سنت به دوران مدرن شکل واقع‌گرایانه‌تری به خود می‌گرفت، پارادایم جدید تاریخ‌نگاری و بینش متمایز تاریخ‌نگاری نیز به تدریج پارادایم سنتی رایج را به چالش می‌کشید و چشم‌اندازها، تلقی‌ها، انتظارات و اقتضائات نوین و متمایزی را پیش روی مورخان می‌گذاشت (نک: رحمانیان و همکاران، ۱۳۸۷: ۹-۴؛ شوهانی، ۱۳۸۹: ۹۳-۸۱). بر مبنای چنین تحولی، جامعه در دوران ایستایی و پیشینی خود، خوانشی از تاریخ را اقتضا می‌کرد و در دوران پویایی و تحرک، روایت و خوانشی دیگر. این نزاع میان دو پارادایم سنت و مدرن در تاریخ‌نگاری دوره قاجار که بر تافته از موقعیت ایران در گذار از یک دوره به دوران دیگری بود، (آخوندزاده، ۲۵۳۵: ۱۸-۲۵؛ آخوندزاده، بی‌تا: ۴۷-۵۲؛ کرمانی، ۱۳۲۶: ۲۴-۶) بر نوع نگرش‌ها و برداشت‌ها، داوری‌ها و روایت‌ها از تاریخ ایران به طور اعم و صفویان به شکل اخص، نیز تأثیر می‌گذاشت. در این وضعیت، آن خوانش و روایت از تاریخ صفویان که در دوران ایستایی جامعه به کار می‌آمد، برای دوران پر از تکاپو و دگرگونی و تغییر، جذابیت نداشت یا اگر هم داشت، از چشم‌اندازی دیگر و تحت تأثیر اقتضائات دیگری بود. مسئله صفویان تحت تأثیر این دوگونه زیست‌جهان و این دو جهان‌بینی و فرایند سیاسی-اجتماعی متفاوت بود که در تاریخ‌نگاری دوره قاجار معنا پیدا می‌کرد. در اینجا هدف این است تا نشان داده شود که چرا و براساس کدام اقتضائات تاریخی، این خوانش‌ها و روایت‌ها از تاریخ صفویان شکل می‌گرفت و گذار ایران از دوران پیشامدرن به دوران مدرن، چگونه بر تلقی‌ها از مسئله صفویان در تاریخ‌نگاری این دوره

۱. این مسئله‌ای بود که از منظر برخی پژوهشگران، پیشینه فکری و تاریخی آن تا حدودی به اوایل حکومت قاجارها برمی‌گشت. در این دوره برای نخستین بار، تمایل دو گروه از نخبگان قاجاری به مطالعه تاریخ، به ظهور دو گونه‌گرایی متمایز به مطالعه تاریخ کمک کرد. گروه نخست به سرکردگی فتح‌علی‌شاه که گرایشش به مطالعه تاریخ و حمایتش از نگارش آن بر اساس همان الگوی سنتی متداول نزد سلاطین و شاهان بود و گروه دوم، به نمایندگی عباس‌میرزا و هواداران او در تبریز شکل گرفت؛ جایی که برای نخستین بار تمایلی آشکار به مطالعه برخی آثار تاریخی مهم در اروپای آن زمان نمود پیدا کرد. این گرایش‌ها با توجه به محیط فکری تبریز و اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه عباس‌میرزا در این دوره دارای اهمیت قابل توجه بود به نحوی که نوع نگاه وی به تاریخ و انتخاب آثار تاریخی برای مطالعه نیز در زمینه‌ای از تکاپوهای معطوف به اصلاح و تجدید معنا پیدا می‌کرد (در این زمینه نک: قدیمی‌قیداری، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۶۹).

سایه می‌افکند.

### الف: مسئله صفویه و نسبت آن با تاریخ‌نگاری پارادایم سنت در دوره قاجار

در اینجا، از آن سنت تاریخ‌نگارانه دوره قاجار که هم‌زمان هم رسمی بود و هم سنتی، به‌مثابه یکی از جریان‌های دیرپا اما نسبتاً مسلط در سنت تاریخ‌نگاری این دوره نام برده می‌شود؛ جریانی که از منظر وابستگی آن به نهاد قدرت، نظارت نهاد قدرت بر محتوای آن، تقدم امر سیاست- دولت بر فرهنگ و اجتماع در آن، پایگاه اجتماعی- فرهنگی مورخان و دایره مخاطبان و کارکردهای سیاسی مشروعیت‌بخش آن، جریانی رسمی تلقی می‌شود (نک: سپهر، ج ۱، ۱۴۲۷ق: ۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۹۵۴؛ آدمیت، ۱۳۴۶: ۵۰-۲۱) و از چشم‌انداز روش‌شناختی و بینش تاریخ‌نگرانه، جریانی است سنتی و متکی بر روش‌ها و رویکردهای کهن موجود در میراث تاریخ‌نگاری ایرانی در دوره پیشامدرن (آخوندزاده، بی‌تا: ۵۲-۴۷؛ کرمانی، ۱۳۲۶: ۲۴-۶؛ شوهانی، ۱۳۸۹: ۸۰-۹۸؛ قدیمی‌قیداری، ۱۳۹۰: ۸۱-۷۲)؛ بنابراین، اگر بتوان تسامحاً دوران پیشامدرن را دوره ایستا و فاقد تکاپوهای اجتماعی- سیاسی- فکری ناظر بر مسئله ترقی و تجدد قلمداد کرد، آنگاه می‌توان گفت که این جهان‌بینی ایستا، تلقی و چشم‌انداز تاریخی خاص خود را اقتضا می‌کرد. بر مبنای چنین نگرشی، می‌توان گفت که سنت تاریخ‌نگارانه رسمی و سنتی دوره قاجار، از منظر کارکردی، خادم تثبیت وضعیت‌ها و ساختارهای موجود در دوره ایستا و فاقد تحرک قاجاری بود و تثبیت‌کننده و بازتابنده وضعیت سیاسی- فکری- فرهنگی ایران در دوران پیشامدرن (نک: آدمیت، ۱۳۴۶: ۵۰-۲۱؛ قدیمی‌قیداری، ۱۳۹۰: ۸۳-۷۰) تحت تأثیر غلبه این چشم‌انداز سیاسی- اقتدارگرایانه، تاریخ‌نگاری رسمی و سنتی قاجاریه نیز خادم سه مؤلفه مشروعیت‌بخش به نهاد قدرت بود. نخست: بازخوانی مجدد انگاره‌های شاهی، دوم: برجسته سازی پیوندهای ایلی- نسب‌شناسانه و سوم: تأکید بر جایگاه و کارکردهای مذهبی- ایدئولوژیکی نهاد دولت.

از منظر مناسبات شاهی، تاریخ‌نگاری رسمی تلاش می‌کرد تا بر مؤلفه‌هایی همچون ساختار سیاسی- حکومتی شاه محور و موقعیت ظل‌الهی آن، مناسبات دوگانه شاه- رعیت، پیوستگی نهاد قدرت با امنیت و مسائلی از این دست تمرکز کند. از چشم‌انداز مناسبات ایلی

و مسئله نسب، این تاریخ‌نگاری، روایت‌گر علقه‌های ایلی- قبیله‌ای، تأکید فزاینده بر مسئله نسب خاندان حاکم و مروج پاره‌ای تفاخرات ایلی بود و سرانجام از چشم‌انداز مذهبی اعتقادی، در خدمت تبیین جایگاه شاه در همگرایی و انسجام دین و دولت، حامی و پاسدار بودن او در مقام نگهبان نهاد دین (مذهب تشیع اثنی‌عشری) و تأکید بر انگاره خلیفه‌گرایی و رهبری دینی- اعتقادی شاه بود. این کارکردهای سه گانه درواقع به پشتوانه تاریخ‌نگاری رسمی و سنتی، مدام بازتعریف می‌شد؛ مسئله‌ای که روایت شکل گرفته در آن درباره صفویان را نیز به شکل عمیق تحت تأثیر قرار می‌داد به‌نحوی که بازخوانی تاریخ صفویان از این چشم‌انداز، در سنخیت کامل با این محورهای سه‌گانه قرار می‌گرفت.

#### ۱. بازخوانی تاریخ صفویان از چشم‌انداز مناسبات شاهی

ساخت و شکل سیاسی- حکومتی قاجار که برآمده از دل الگوی کهن شاه‌محور در تاریخ تحولات سیاسی ایران بود، اقتضات کلاسیک و تکراری مرسوم را پیش پای سنت تاریخ‌نویسی رسمی آنان می‌گذاشت؛ یعنی تلاش برای مشروع جلوه دادن مقام و موقعیت شاهی آنان در ایران. این مسئله البته، برای قاجارهای برآمده از سنت ایلی که در گستره‌ای چشمگیر، به نسب ترکی- مغولی خود تفاخر داشتند، چالش جدی و مهمی تلقی می‌شد. بر مبنای چنین ضرورتی، شاهان قاجار، هم در عمل تلاش کردند تا در جایگاه شاه ایران، رفتارها و رویکردهای شاهانه شناخته شده در تاریخ باستانی ایران را الگوبرداری کنند (واتسن، ۱۳۴۰: ۹۵؛ بن‌تان، ۱۳۵۴: ۸۲؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۹؛ جونز، ۱۳۸۶: ۲۳۵) و هم از منظر تئوریک، انتظار داشتند تا مورخان و تاریخ‌نویسی آن‌ها، در فقدان ابزارهای تبلیغی متعدد، مسئله پیوستگی قاجارها با الگوهای شناخته شده شاهی در ایران را مجدداً بازخوانی کنند و نسبت به همگرایی تاریخی قاجارها با این سنت سیاسی در ایران حساسیت نشان دهند. در چنین وضعیتی، این مورخان علاوه بر به کار بردن القاب و اغراق‌گویی‌های مرسوم در تشبیه این شاهان به شاهان باستانی ایران (نک: نوری، ۱۳۸۶: ۴-۲، ساروی، ۱۳۷۱: ۱۳۱؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۰-۱۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۲۵)، به‌صورتی

شگفت‌انگیز، حکومت قاجار را ادامه حکومت صفویان قلمداد می‌کردند.<sup>۱</sup> آن‌ها، بزرگان ایل قاجار، نظیر فتحعلی‌خان و محمدحسن‌خان و برادر وی حسینقلی‌خان را نیز جزو شاهان و سلاطینی به حساب می‌آوردند که از زمان صفویه، فرایند شاهی آن‌ها آغاز شده بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۰۸۵؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۱؛ سپهر، ۱۴۲۷: ق، ۱۳۷۷: ۱۵؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۳۲).

بر این اساس، شاهان قاجار از دو مسیر مجزا، به سنت شاهی در ایران پیوند خوردند. نخست رویکردهای عملی در الگوبرداری از شاهان باستانی و دوم پیوند دادن تکاپوهای شاهانه خود به صفویان. در این میان، رویکرد دوم بنابر دلایلی، اهمیت بیشتری برای مشروعیت جایگاه شاهی قاجارها داشت. از آنجاکه برآمدن حکومت قاجاری به الگوی شاهی به روایت صفویه نزدیک‌تر بود، ضرورت توجه بیشتر به الگوی شاه در دوره صفوی بسیار حائز اهمیت بود. براساس این الگو، مورخان دوره قاجار تلاش کردند تا با کاربست زبانی تفاخرآمیز و در آمیزه‌ای از القاب اسطوره‌ای - اعتقادی، جایگاه و منزلت شاهان صفوی را برجسته‌تر کنند (رستم‌الحکما، ۱۳۸۲: ۶۸-۶۷؛ سپهر، ۱۴۲۷: ق، ۹-۸؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۲۵؛ خورموجی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۴) و از آن به مثابه الگویی از شاه آرمانی، در دو بعد اسطوره‌ای - مذهبی برای ساخت سیاسی جدید، بهره ببرند؛ بنابراین، شاه در روایت صفوی آن، به الگویی جذاب و ضروری برای شاهان قاجار مطرح می‌شد که هم شاهی شیعی و «سقه الله نراه و جعل الجنة مئواه» و «خلف مبارک» بودند و هم «سکندر شآن، سلیمان مکان، قیصر پاسبان، دارادربان، قآن جمشید شآن، کی‌نشان، عشرت توأمان، سلطان دادگستر» (رستم‌الحکما، ۱۳۸۲: ۶۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۲۶).

۱. در این میان، مورخان همچون اعتضادالسلطنه، خاوری شیرازی و خورموجی، علی‌رغم همدلی فزاینده با تشکیل حکومت صفوی در ایران، برخی سیاست‌های دولت مرکزی در قبال ایل قاجار به ویژه رویکرد محافظه‌کارانه شاه‌عباس و تلاش او برای دور نگه داشتن سران ایل قاجار از دربار را تلاش برای «پراکندگی ساختن» این ایل تعبیر می‌کردند (نک: اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۹؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۵). برخی دیگر نیز این مسئله را ناشی از «ترس شاه عباس از کثرت و جمعیت و شوکت قاجارها» تلقی می‌کردند (نک: خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۰). اعتضادالسلطنه همچنین ناکامی فتحعلی‌خان قاجار برای دفع حمله افغان‌ها را به دلیل مخالفت درباریان صفوی که آنان را «خائن آن خاندان» خطاب می‌کرد و نیز مواضع شخص شاه سلطان حسین می‌دانست که تحت تأثیر این فضا، مستقیماً به فتحعلی‌خان اعلام کرد که «ما را به کمک تو حاجت نیست» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۰). برخی محققان معاصر با تکیه بر همین اختلاف دیدگاه‌ها در میان مورخان دوره قاجار نسبت به صفویان، نگاه آنان به این مسئله را تا حدودی کاویده‌اند (نک: قدیمی‌قیداری، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۸۰).

## ۲. علقه‌های ایلی و تأثیر آن در برجسته شدن جایگاه صفویان

از منظر هویت ایلی، وجود برخی اشتراکات تاریخی و پیوندهای هم‌سان میان قاجارها و صفویان، گرایش‌ها به جانب اقرار به نوعی اشتراک هویتی میان این دو حکومت، نزد مورخان این دوره را تقویت می‌کرد. این اشتراکات، هم به ماهیت ایل‌محور تأسیس حکومت صفوی و نقش اتحادیه‌های ایلی در تثبیت موقعیت آن‌ها مربوط می‌شد و هم احیاناً به برخی ریشه‌های ترکی نزد قاجارها و صفویان. درواقع، اگرچه پیوستگی ایلی و نسب‌نامه‌ای قاجارها در تواریخ رسمی، به مغولان ارتباط داده می‌شد (سپهر، ۱۴۲۷ق: ۱۳۳۷-۱۳۲۸؛ نوری، ۱۳۸۶: ۱-۳؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۴۰-۱۳۲۸؛ افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۸) و تلاش می‌شد تا با برجسته‌سازی برخی خصلت‌ها و ویژگی‌های سلاطین غیرایرانی و ترک‌نژاد، قهرمانان نخست ایل در تحولات دوره صفوی را به «سلجوق ثانی» و «سبکتکین اول» و «امیر تیمور گورکانی» تشبیه کنند، (نوری، ۱۳۸۶: ۱۶) اما فارغ از این رویکردهای نسب‌نامه‌ای، جایگاه و موقعیت ایلی قاجارها در ساختار حکومت صفویان بسیار حائز اهمیت بود. درواقع برای قاجارها که تفاخر به پیشینه ی ایلی و التزام عملی به برخی هنجارها و ارزش‌های آن اهمیت داشت، (نک: اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۳۴-۱۳۲۸؛ افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۸؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۳؛ رستم‌الحما، ۱۳۸۲: ۶۷) جنبه تاریخی این مسئله و رصد فرایندهای طی شده توسط ایل، پس از رسیدنشان به سلطنت، ارزش تاریخی دوچندانی پیدا کرد. در اینجا نیز تلاش تاریخ‌نویسان رسمی دوره قاجار این بود که دوره صفویه را به‌مثابه مهم‌ترین دوره در مطرح شدن بیشتر قاجارها در تحولات سیاسی ایران معرفی کنند. بدین ترتیب، هم پیوستگی ایلی آن‌ها به صفویان تفاخرآمیز روایت می‌شد، هم تلاششان در جهت بازخوانی خدمتشان به صفویان برای عبور از بحران‌های داخلی و هم درعین‌حال، تاریخمند کردن فرایندی که ایل، از این دوره تا رسیدن به تخت سلطنت پشت سر گذاشته بودند؛ بنابراین، جایگاه ایل نسبت به حکومت صفویه، موقعیتی مریدی-مرادی، تابع-زیردست و فرمانروا-فرمانبر روایت می‌شد و نه وضعیتی طغیان‌گر و در تقابل با حکومت مرکزی. در چنین روایتی، قاجارها، ایلی فرمانبردار بودند که از نخستین دوره‌های رسیدن شیخ صفی به رهبری طریقت صفوی، «به استدعای مقتدای اردبیلی که از اکابر امامیه بوده» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۵۶) و به واسطه‌گری او نزد امیرتیمور گورکانی، از شام به ایران آمده و بخشی از



نیروهای بدنه اعتقادی طریقت صفوی شده بودند. در ادامه نیز قاجارها «از اواسط دولت مروج مذهب پیغمبر حجازی، شاه عباس غازی ماضی تغمده الله بغفرانه، به ایالت و دارایی بعضی از ممالک محروسه ایران چون مشهد مقدس و مرو شاهینجان خراسان و قراباغ و بعضی از محالات آذربایجان مباحی و سرافراز بوده در اواخر عهد جمعی از ایشان را به توطن مرو شاهینجان و برخی به توقف ایروان و اکثر در مبارک آباد استرآباد و جرجان مأمور فرمود» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۴). در این موقعیت نیز، «کمال متابعت و سرسپردگی» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۵۶) را نسبت به حکومت صفوی بجا آورده بودند؛ بنابراین، نسبت قاجارها با حکومت صفوی به نحوی در همگرایی و مطابعت مطلق روایت می‌شد؛ به‌صورتی که حتی «در کمال اقتدار نیز هرگز با سلاطین صفویه به راه مخالفت نرفتند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۳۶۷). علاوه بر این، تاریخ‌نگاری رسمی قاجاری، موقعیت ویژه قاجارها در لحظه سقوط صفویان را نیز برجسته می‌کردند و بر نوعی حمیت و غیرت ایلی نزد آن‌ها در حفاظت از تخت و تاج سلطنت صفوی تأکید می‌کردند. «در زمان سلطنت شاه سلطان حسین، نوبت سرداری این لشکر و امارت این کشور به فتحعلی‌خان بن شاه‌قلیخان قوآنلو رسید و هنگامیکه پادشاه مرتضوی‌نژاد در اصفهان محصور طایفه غلیجه افغان بود با هزار سوار جلادت‌آثار به اصفهان شتافت» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۴). این روایت حماسی درباره فتحعلیخان همچنین نزد اعتضادالسلطنه نیز قابل مشاهده است. در روایت او، این فتحعلیخان بود که علی‌رغم شایستگی در جانشینی صفویان، سلطنت را از آنان نگرفت و بدان‌ها بازگرداند. در این روایت، فتحعلیخان در نتیجه اختلافاتی که با شاه طهماسب ثانی پیدا کرد، وی را در جنگی در نزدیکی اشرف شکست داد اما پس از این پیروزی، «افسر سلطنت» مجدداً بر سلطنت شاه صفوی نشانده (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۱). این روایت آشکارا، تداوم سلطنت صفویان را وامدار فتحعلیخان می‌کرد و به نحوی ضمنی بر سلطنت فتحعلیخان و مشروعیت وی صحنه می‌گذاشت؛ بنابراین برخی مورخان قاجاری در مجموع، علی‌رغم ستایش‌های فراوانی که نثار دولت صفویه می‌کردند، عدم اتکا به توانمندی‌ها و وفاداری‌های ایلی قاجارها در اواخر عمر حکومت صفویه را در سقوط این دولت برجسته می‌کردند و با لحنی همدلانه، همگرایانه و حسرت‌آمیز، سقوط «سلاله خاندان مرتضوی و نباله دودمان مصطفوی، یعنی سلسله علیه صفوی» را روایت می‌کردند (نوری، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۷).

### ۳. موقعیت صفویان از چشم‌انداز مذهب و مشروعیت دینی

علاوه بر مناسبات شاهی و علّقه‌های ایلی که نیاز قاجارها به پیوستگی و اتصال به صفویه را ناگزیر می‌ساخت، تأکید بر این پیوستگی از یک چشم‌انداز مهم دیگر نیز حائز اهمیت فراوان بود؛ یعنی چشم‌انداز مذهبی-دینی. این مسئله از همان ابتدای آغاز سلطنت قاجار، به دغدغه‌ای حساس و ضروری تبدیل شد به‌نحوی که آقامحمدخان با بستن شمشیری که در مرقد شیخ صفی‌الدین اردبیلی متبرک شده بود، حمایت خود را از مذهب تشیع اعلام کرد (نفیسی، ۱۳۶۴: ۵۱). بر مبنای این ضرورت عاجل، تاریخ‌نگاری رسمی دوره قاجار نیز می‌کوشید تا اتصال مذهبی-دینی قاجارها به صفویان را تثویز کند تا زمینه برای رسوخ و نفوذ و تثبیت یکی از مهم‌ترین پایه‌های مشروعیت اقتدار قاجارها، یعنی مشروعیت دینی آنان فراهم شود (نک: الگار، ۱۳۶۹: ۴۶-۵۱). درواقع، این نیاز عاجلی بود تا هویت اعتقادی-مذهبی ایل قاجار به‌روشنی مورد تأکید قرار بگیرد و به شکلی مستحکم، نسبت به پیوستگی آن به یک منبع مشروعیت‌بخش مهم یعنی حکومت صفویان حساسیت نشان داده شود. اگرچه در این مسیر، نهاد روحانیت به‌مثابه یک مسئله جدی مطرح بود. این مسئله، دو وجه مهم داشت: نخست تحول نهاد روحانیت تحت تأثیر غلبه اصولی‌گری بر اخباری‌گری و دگرگونی مدعیات سیاسی و حکومتی و بسط دامنه عمل‌گرایی آن‌ها در حوزه عمومی نسبت به دوره صفویه و دوم: برخلاف صفویان، عدم اتصال تاریخی و پیوستگی نسب‌شناسانه قاجارها با امامان شیعه می‌توانست معضل مشروعیت دینی آن‌ها را برجسته و امکان حل‌وفصل مسأله‌آمیز این مسئله را از آن‌ها سلب کند (نک: تنکابنی، ۱۳۸۹: ۲۵۰ تا ۲۵۳؛ فیرحی، ۱۳۸۳: ۲۷۷ و ۲۷۸؛ الگار، ۱۳۶۹: ۴۸). در چنین موقعیتی، قاجارها می‌بایست هم جایگاه خود را به‌عنوان نقطه کانونی دین و دولت تقویت و هم درعین‌حال، موقعیت خود را نسبت به نهاد دین و روحانیت شیعه بازتعریف کنند. این مسئله از چند مسیر حل شد. نخست به رسمیت شناختن موجودیت مقتدر و مستقل روحانیت شیعی توسط نهاد سلطنت؛ دوم، تایید مشروعیت سیاسی شاهان توسط نهاد روحانیت شیعی (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۷۳۰؛ نراقی، ۱۳۶۷: ۳۰). درواقع، روحانیت شیعه در این دوره، آشکارا، میزان مشروعیت سیاسی و مردمی شاهان را به درجه اعتنای آن‌ها به روحانیت شیعه قلمداد می‌کردند. «ارادت عامه مردم به سلطان، بسته به ارادت خاصه است به علمای زمان؛ چراکه عموم مردم گوش به سخن

ایشان دارند و رشته اطاعت ایشان را از کف نگذارند و چون سلطان را به خود مایل دانند، جز حدیث اطاعت او بر زبان نرانند. لاجرم عموم مردم، ارادت شعار آیند و قاطبه خلق، طاعت‌گذار» (مروزی، ۱۳۸۶: ۱۰۶). بدین ترتیب، پیوستگی مذهبی قاجارها با صفویان و تأکید بر اتصال ایدئولوژیکی آن‌ها به نهاد روحانیت شیعی دوره صفوی، توسط مورخان مورد تأکید قرار گرفت و گامی مهم در مسیر ارتقای پایگاه مشروعیت مذهبی پادشاهان قاجار برداشته شد.<sup>۱</sup>

### ب: پارادایم تاریخ‌نگاری مدرن دوره قاجار و نسبت آن با مسئله صفویه

پارادایم تاریخ‌نگاری سنتی عصر قاجار را تکاپوهای فکری معطوف به تغییر و تلاش برای اقناع عمومی به منظور آگاهی از وضعیت ایستا و بحرانی ایران به چالش کشید. درواقع، تلاش برای توضیح و توصیف موقعیت انحطاط و یافتن علل و عوامل آن، نیاز به بازخوانی همه جانبه تاریخ ایران، از جانب طیف دیگری از روشنفکر-مورخان را ضروری ساخت. این بازخوانی، در اصل، روایتی رقیب و دور از نظارت‌های مرسوم بود و برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی، چشم‌اندازهای مسئله‌محور، انتظارات نو و ملزومات غیرمرسوم تازه‌ای پیش پای بازخوانی تاریخ ایران می‌گذاشت و با گذار از روایت رسمی، درصدد آفرینش روایتی نو از تاریخ بود که بتوان از دل آن ایده‌هایی به منظور گذار از وضعیت انحطاط ساختاری ایران به دست داد. این وضعیت، پای مورخان منتقد و متفکرانی مستقل و غیردرباری را به عرصه روایت تاریخ ایران باز می‌کرد. هدف این طیف جدید از مورخان این بود تا مسئله امتناع ایران از تجدد و ترقی و عوامل دخیل در زوال و افول تاریخی آن به پرسش گرفته شود. بر این اساس، تاریخ‌نگاری مدرن و انتقادی دوره قاجار از یک سو، تاریخ‌نگاری سنتی را متهم به ارائه روایت‌های غیرکاربردی می‌کرد و از جانب دیگر بر آن بود تا با ارائه خوانشی متمایز،

۱. در میان مورخان دوره قاجار، تقریباً تنها مورخی که به مبانی مشروعیت‌بخش مذهبی صفویان چندان اعتنایی نکرد و رویکردهای اغراق‌آمیز و تعصب‌آلود آنان در زمینه مذهب را یکی از عوامل اصلی سقوط صفویان به شمار آورد، رستم‌الحکما بود. او در علت‌شناسی انحطاط و سقوط صفویه، بر خلاف رویکردهای مرسوم، نه تنها این مسئله را به امور ماورایی و قضاو قدر ربط نداد بلکه بر برخی عوامل درونی و اختلافات مذهبی و بی‌خردی و دوری از حکمت و مصلحت در این زمینه انگشت تأکید گذاشت. وی همچنین با اشاره فزاینده به نقش خرافات و توسل به آن در بدنه دولت صفوی، شیوع این پدیده را یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط صفویان قلمداد کرد (نک: قدیمی‌قیداری، ۱۳۹۳: ۱۸۶).

نقش و جایگاه برخی فرایندها در به تأخیر افتادن فرایند ترقی ایران را پررنگ جلوه بدهد. با درک چنین اقتضائاتی بود که برخی از این مورخان صراحتاً اعلام می‌کردند که «ما علاوه بر لیتراتور (ادبیات)، چیزی دیگری لازم داریم و آن هیستوار یعنی تاریخ است؛ اما نه تاریخی که در مشرق مرسوم و متداول است به‌طوری‌که خوانندگان را مقصودی از آن جز استماع قصه و افسانه و مجرد گذرانیدن وقت و نویسنده را نیز منظوری جز ریشخند و بیهوده سرایی باشد، بلکه تاریخی که تحقیقی و مشتمل بر حقایق جوهری و امور نفس‌الامری باشد تا سائق غیرت و محرک ترقی و موجب تربیت ملت بتواند شد و خواننده با خواندن آن، خود را از عالم غفلت و عرصه بی‌خبران بالاتر بیاورد (کرمانی، بی‌تا: ۱۱)» زیرا که تاریخ بحث می‌کند از ادوار و اطوار ترقی و تنزل ملت‌ها در هر عصر و ظهور شوکت‌های بشریه در هر زمان و تحقیق و تفتیض موجبات انحطاط و انقراض دولت‌ها» (کرمانی، بی‌تا: ۱۱).

بر مبنای چنین بینشی، در روایت جدید، جامعه ایران عصر قاجار، به یک معنا، تداوم منطقی ایران عصر صفوی پنداشته می‌شد. درواقع، جایگاه صفویان در پارادایم تاریخ‌نگاری مدرن و انتقادی دوره قاجار، تحت تأثیر برداشت‌های کلان تاریخی این منتقدان و چشم‌انداز تاریخی خاص آن‌ها و نیز نوع تلقی ویژه‌ای که از روندهای پیشرفت و عقب‌ماندگی تاریخ ایران عرضه می‌کردند، قرار می‌گرفت. این تاریخ‌نگاری، واجد چهار خصلت برجسته بود و هرکدام از این ویژگی‌ها، به نحوی، بر نوع روایت و خوانش این مورخان از مسئله صفویان نیز تأثیر می‌گذاشت. نخست: این روایت، از چشم‌انداز ملی‌گرایانه، قرائتی ناسیونالیستی از تاریخ ایران به دست می‌داد و با تأکید فزاینده بر مؤلفه‌های ملی از نوع باستانی آن، هویت ملی ایرانیان را مسئله‌مند می‌کرد. دوم: این روایت، وضعیت باستانی ایران را به شکلی ایده‌آلیستی جلوه می‌داد و با تأکید بر عنصر نژاد، برآن بود تا از دل این باستان‌گرایی نژادی، ایده‌ای برای تقویت انگاره‌های ملی‌گرایانه کنونی بیرون بکشد و آن را تقویت کند. سوم: از منظر تاریخ تحولات دین، به ویژه دین اسلام در ایران، با نقد بی‌پروا و تند و تیز، کارنامه دین و مذهب در ایران به دیده تردید نگریسته می‌شد؛ بنابراین، بسط روزافزون نهاد دین، نزدیکی افراطی این نهاد به کانون قدرت و رسوخ فساد گسترده در آن را به نقد می‌کشید و به نوعی باور به جدایی دین از سیاست به‌منظور گذار از دوران انحطاط دامن می‌زد. تحت تأثیر این تفکرات، تاریخ ایران به ویژه دوران پس از اسلام، تحت تأثیر پیوستگی‌های عمیق

دین و دولت روایت و نهاد دین به عنوان کانونی ترین علت زوال ایران شناسانده می شد و چهارم، نسبت به تاریخ تحولات ایران بعد از اسلام، با نوعی نادیده انگاری و نگرشی بدبینانه می نگرست و تحولات عمیق فرهنگی- اجتماعی آن را واجد هیچ گونه تحلیل و تبیینی نمی دانست؛ بنابراین، ایران، از لحظه انقطاع از تاریخ باستان، رو به افول و زوال نهاده بود و به دوره هایی از خشونت و تمدن گریزی و واپس گرایی وارد شده بود. در اینجا با تأکید بر این چهار خصلت محوری در بینش تاریخ نگارانه انتقادی و مدرن دوره قاجار، موقعیت صفویان در نسبت با این خصلت ها مورد تأمل قرار خواهد گرفت.

#### ۴. بینش تاریخ نگارانه ناسیونالیستی و پیوند آن با مسئله صفویان

یکی از مهم ترین بنیان های فکری طیف جدید مورخان عصر قاجار، وطن محوری و دلبستگی به انگاره های جدید حول مسئله دولت- ملت بود (وینست، ۱۳۷۱: ۵۱؛ داوری، ۱۳۶۵: ۱۶). این گروه، با تکیه بر حجم قابل توجهی از متون دساتیری متعلق به آذریوانیان هندوستان (نک: ملکم، ۱۳۸۰، ج ۱: ۹؛ جلال الدین میرزا قاجار، ۱۳۲۴: ۳-۳۵؛ پوردوود، ۲۵۳۵: ۴۷؛ توکلی طرقي، ۱۳۷۳: ۵۸۹) صورت بندی متمایزی از تاریخ ایران باستان به دست دادند و با بازخوانی مستمر این دوره، لزوم بازنگری در مسئله ملیت و مؤلفه های آن را در کانون توجهات خود قرار می دادند. از نظر آنان، فقدان یک روح ملی برانگیزاننده و نبود نوعی همگرایی حول محور وطن و ملیت، به چندپارگی و واگرایی اجتماعی- هویتی منجر شده بود که برآیند آن نیز، به زعم آنان، وضعیت وخیمی بود که ایران در آن به سر می برد (توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۵۲؛ اکبری، ۱۳۸۴: ۱۱؛ کاتم، ۱۳۷۸: ۳۵). علاوه بر این واقعیت ها، بنیش تاریخ نگارانه ناسیونالیستی همچنین تحت تأثیر برخی جریان های فکری- علمی مانند مطالعات شرق شناسی، باستان شناسی، پوزیتویسم و پاره ای تکاپوها مانند ترجمه و تأسیس دارالفنون قرار گرفت (نک: آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲۳-۱۰۶؛ بیگدلو، ۱۳۸۰: ۳۳).

مجموعه این عوامل، به شکل گیری این بینش تاریخ نگارانه ناسیونالیستی نزد طیف نخست مورخان ترقی خواه دوره قاجار کمک کرد؛ بنابراین، ناسیونالیسمی که از تاریخ ایران بیرون کشیده می شد، تکیه بر مؤلفه های باستانی فرهنگ ایرانی داشت و تمام تجربه ها و فرایندهای فرهنگی- هویتی ایران بعد از اسلام را نادیده و بی اعتبار می ساخت. در این

نگرش، آنچه در ایران بعد از اسلام تجربه شده بود، واجد خصلت‌های ملی و ناسیونالیستی نبود و برانگیزانندگی کافی در جهت تجدد و ترقی با محوریت ایده دولت-ملت را در خود نداشت. «ای ایران، کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسپ و انوشیروان و خسروپرویز می‌بود. اگرچه آن‌گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگى دنیا مانند شمعی است در مقابل آفتاب. لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در برابر ظلمت. ای ایران زمانی که سلاطین تو به فرهنگ عمل می‌کردند چند هزار سال در صفحه ارم مثال دنیا به عظمت و سعادت، کامران می‌بودند و مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره‌یاب شده در عزت و آسایش زندگانی می‌کردند» (آخوندزاده، بی‌تا: ۱۵). این روایت، ایران باستان را به گونه‌ای در معرض دید قرار می‌داد که همسانی وضعیت آن با اروپای دوران مدرن، در بالاترین سطح قرار داشت و بر آن بود تا نوعی تفاخر و دلبستگی عاطفی را نسبت به آن تقویت کند. «قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد می‌بود و برای هر امری، فارسیان قاعده مقرر می‌داشتند. نسبت به آن عصر که هنوز علوم و صنایع را ترقی زیاد نبود ذکر همه قوانین ملک فرس باعث تطویل کلام می‌شود» (آخوندزاده، بی‌تا: ۲۰). میرزا اقاخان کرمانی نیز در ستایش از وضعیت ایران در این دوره، به میراث برجامانده از ایران باستان، به دیدی تفاخرآمیز می‌نگریست. «تصاویر طاق بستان و کوه بیستون کرمانشاه برای ما داستان باستان را حکایت می‌کند که حدود حکمرانی ایران تا کجا بوده است. بزرگی ببین. جلالت را تماشا کن. اشکال مصوره تخت جمشید درجه تمدن ایران را در چهار هزار سال پیش را نمایان می‌کند» (کرمانی، ۱۳۹۵: ۹۹).

این شیفتگی نسبت به ایران باستان، تمام ظرفیت‌های هویتی ایران بعد از اسلام که می‌توانست خادم برخی تکاپوهای ناسیونالیستی باشد را به حاشیه می‌راند. موقعیت صفویان تحت تأثیر این نگرش، موقعیتی نبود که تقویت‌کننده تکاپوهای ناسیونالیستی باشد. دلیل چنین موقعیتی از یک طرف، بدبینی فزاینده‌ای بود که نزد این مورخان نسبت به تاریخ پسااسلامی ایران وجود داشت و از جانب دیگر ارجحیت مؤلفه‌های باستانی بر عناصر فرهنگی-ملی پس از اسلام. این در حالی بود که صفویان حداقل از برخی جنبه‌ها مانند حفظ یک‌پارچگی سرزمینی و بهره‌گیری از پاره‌ای عناصر ملی در برابر فشارهای ترکان از شرق و غرب، ظرفیت‌هایی نسبی برای تقویت ناسیونالیسم ایرانی را می‌توانست عرضه کند.

## ۵. باستان‌گرایی نژادی و تأثیر آن بر بدبینی به صفویان از منظر التقاط نژادی

در این چشم‌انداز تاریخ‌نگارانه، دو مولفه تاریخ باستانی ایران و پیوستگی آن با نژاد آریایی، به‌صورت هم‌زمان برجسته شد. تمرکز فزاینده بر ایران باستان با مولفه مهم دیگری تلفیق شد و آن تأکید بر تمایز نژادی ایرانیان باستان و تلاش برای القای نوعی همبستگی نژادی میان ایرانیان و غربیان و درعین‌حال تحقیر نژادهای غیرآریایی بود. گرایش به این اندیشه‌ها، محصول مواجهه نسل نخست روشنفکر-مورخان ایرانی با اندیشه‌هایی بود که در این زمان حداقل در برخی محافل فکری-ایدئولوژیکی اروپا رونق چشمگیر داشت (سایکس، ج ۲، ۱۳۶۶: ۲۳۶؛ گوینو، بیتا: ۹؛ نک: ضیاء‌البراهیمی، ۱۳۹۴: ۱۰۴-۱۲۲). تحت تأثیر این اندیشه‌های نژادی، دو بینش تاریخ‌نگرانه معطوف به ترقی و زوال نزد این مورخان شکل گرفت؛ بنابراین، دوره باستانی ایران، دوره پاک نژادی و ترقی و دوره اسلامی تاریخ ایران، عصر آلوده شدن نژاد ایرانی و آغاز فرایند افول این سرزمین. «کو آن شوکت، کو آن قدرت، کو آن سعادت، عرب‌های برهنه و گرسنه یک هزار و دویست و هشتاد سال است که تو را بدبخت کرده‌اند. زمین تو خراب و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بی‌خبر و از نعمت جهان بی‌خبر و محروم و جوهر قابلیت تو را زنگ‌آلود و تو را به دنائت طبع و رزیت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکر و خدعه آلوده‌اند» (آخوندزاده، بی‌تا: ۲۱). میرزاآقاخان کرمانی نیز از چند دوره زوال و فترت بعد از ساسانیان نام می‌برد و صفویان را در حد فاصل هجوم ترکمانان و هجوم افغانه می‌نشاند. برای او، این دوره‌های تاریخی، از منظر آسیب و ضربه‌ای که به نژاد ایرانی در اثر التقاط و درهم‌آمیزی نژاد ایرانی وارد کرده بودند، دورانی سراسر افول و زوال ایران و نژاد ایرانی بود. «اما در این عصر فرخنده! (از ابتدای اسلام تا افشاریه) که به اعتقاد مورخین چاپلوس عین سعادت و کمال ملت ایران است، از آثار و علایم مشهود است که دیگر خون فاضل و عرق پاک و رگ غیرت و جمعیتی در بدن اهالی نمانده و اخلاق وضع و شریف رو به تباهی نهاده چنین بر می‌آید که کار این ملت شریف و سخت‌عنصر، به انقراض بکشد. این ملت بزرگ که در زمان دارا صد میلیون پارسی زبان داشت و در زمان ساسانیان پنجاه و سه میلیون رسیده، در زمان صفویه به چهل میلیون رسیده است» (کرمانی، ۱۳۲۶: ۳۶۶).

## ۶. بدبینی به تاریخ ایران بعد از اسلام و قلمداد کردن صفویان به مثابه بخشی از فرایند افول در این دوره

یکی از خصلت‌های روایت تاریخی نسل اول متفکران متجدد، نوعی بدبینی و نگرش تخریب‌گرایانه و منفی نسبت به تحولات ایران بعد از اسلام بود. دامنه و گستره این بدبینی و شدت آن به نحوی است که به زعم آنان، این دوره، در نسبت با تاریخ پیشااسلامی ایران، سراسر تاریکی و فرورفته در تباهی و زوال بود. میرزاآقاخان کرمانی به عنوان نمونه، ظهور سه خصلت منفی به جامعه ایران را در نتیجه ورود اسلام می‌داند. «اسلام در ایران باعث پیدا شدن و تولید کردن سه خُلق و خو در ایران شد. اول شک و شبهه، دوم تصدیق بلا تصور، سوم تقیه و توریه» (کرمانی، ۱۳۹۵: ۲۰۲). در آخر عصر بنی‌عباس مسئله تکفیر شایع گشت و سیل خون‌ریزی جهانگیر شد. اولاً تقلید و تقیه زیاد شد ثانیاً ریا و حيله فزونی گرفت و ثالثاً درجه نفاق بالا گرفت (کرمانی، ۱۳۹۵: ۲۰۶). «در مملکت ایران، بعد از غلبه تازیان و زوال دولت پارسیان و و فانی شدن پیمان فرهنگ و قوانین مهابدیان، قانون حقیقی نبوده است. در مدت تاریخ هجری، فرمانروایان این مملکت، کلا دیسپوت و شبیه حرام‌باشیان بوده‌اند. به تواریخ رجوع کنید و ببینید که از هجرت تا امروز، سلاطین اسلام نسبت به وطن ما که ایران است و نسبت به ملت ما که اسلام و فرقه اثنی‌عشری است چه نیکی و احسان کرده است؟ از غفلت ایشان، مملکت ما در تنزل است و وضعش مستوجب گریه و زاری است و این ماتم که اینان بر امامان می‌کنند در حقیقت، تعزیه تیره‌بختی خودشان است» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۰۴). با این خوانش تاریخی، جایگاه صفویان معلوم بود. «درجه عقل و شعور وزاری شاه عباس در قضیه یوسف‌شاه بر شما پوشیده نیست. نمی‌بینید که وزرای دولت و بزرگان قوم، برای نجات دادن شاه عباس از نحوست بی‌معنی کواکب چه تدبیر طفلانه به کار برده‌اند. این هم که افترا نیست. تاریخ عالم‌آرا پیش چشم شماست. نگاه توانید کرد» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۳۷).

## ۷. رویکرد انتقادی به تاریخ مناسبات دین و دولت در ایران و نسبت صفویان با این تحولات

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که ذهن و زبان این مورخان را به شکلی وسیع به خود



مشغول ساخت، تأثیرات جامعه‌شناختی، فرهنگی و سیاسی نهاد دین و مذهب در ایران بود. برای این مورخان که نظر بر تحولات و اصلاحات دینی اروپا و ظهور پروتستانتیسم داشتند (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۲۳-۲۲۲؛ دوستدار، ۱۳۷۷: ۱۱۰). تأمل در درجه و میزان تأثیرگذاری نهاد دین بر تحولات ایران بسیار ضروری بود. در اینجا نیز تاریخ ایران بعد از اسلام به‌صورت ویژه مورد توجه قرار داشت و بسیاری از تحولات و فرایندهایی که در نتیجه نفوذ و رسوخ بالای نهاد دین در ایران رخ داده بود، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین عوامل تثبیت وضعیت عقب‌افتادگی و زوال درازمدت ایران قلمداد می‌شدند. به‌عنوان نمونه، آخوندزاده با اشاره به کارکردهای نهاد دین و دامنه تأثیرگذاری آن، می‌نوشت «بر فرض که بعضی اقوال و احوال ارباب دیانت و قوانین آن نسبت به حال بشریت خالی از فایده نباشد، اما چون در اذهان آن‌ها اجبار ظهور می‌کند و آزادی خیال (اندیشه) مرفوع می‌گردد، به همین سبب رفع آن احکام مرضیه هم از واجبات است» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۹۵). وی با مقایسه وضعیت ایران با فرانسه از منظر نسبت این دو جامعه با نهاد دین اشاره می‌کرد که «به خیال شما چنان می‌رسد که گویا بامداد، احکام شریعت کونستیتوتیون فرانسه را در ممالک شرق مجری می‌توان داشت؟ حاشا و کلا بلکه محال و ممتنع است. بنی امیه و بنی عباس، به شریعت قریب‌العهد بودند. بنای ظلم و فساد اول بار آن‌ها نهادند پس احکام شرعیه اینان را چرا از دیسپوته و ظلم باز نداشت و از آن تاریخ تا امروز ظلم فیما بین ملت اسلام با وجود احکام شرعیه، برقرار است؟» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۰۲). برای آن‌ها، تاریخ ایران بعد از اسلام به نوعی تاریخ بسط اقتدار نهاد دین در جامعه بود. «ما به تکلیف سعد وقاص دین اسلام را قبول کردیم. نظر به وعده‌های او بایستی در دنیا و آخرت به شادی و شاهی زندگانی می‌کردیم. از جهان آخرت که خبر نداریم بیاییم به عالم دنیا. از هجرت تا این زمان، بر ایرانیان ظلم‌ها و مصیبت‌هایی رسیده است که در هیچ‌جای دنیا مردم به آن مصائب و مشکلات گرفتار نبوده‌اند. آیا لشکرکشی و خون‌ریزی عرب‌ها را بگویم یا لشکرکشی و خون‌ریزی دیالمه و صفاریان و سامانیان و خوارزمشاهیان و مغولان و صفویان و افشاری و زند و قاجار» (آخوندزاده، بی‌تا: ۳۲).

بر مبنای این طرز تلقی، دوره صفویه و ماهیت استقرار آن به مدد مدعیات مذهبی و نیز تأثیرگذاری عمیق نهاد روحانیت بر فرایندهای اجتماعی - سیاسی ایران، مسئله‌ای بود که به‌صورت جدی مطرح می‌شد. نمونه‌ای از این دست انتقادات، به فزونی گرفتن شعائر مذهبی

از دوره صفویه به این سو اشاره داشت. «تعزیه‌داری یک امر محدث است که پادشاهان اثنی‌عشری برای صلاح پلیتیکه خودشان احداث کرده‌اند. نخست دیالمه و بعد صفویه. علما هم نخست به‌خاطر سلاطین اثنی‌عشریه و ثانیاً رفته‌رفته خلق معتاد شدند و علما هم در ضمن آن، برای خود منافع کثیره لحاظ کردند و به ترویج آن کوشیدند. امام حسین این‌گونه اخلاص و ارادت شما را نمی‌خواهد، اگر پیرو او هستید، باعث ترقی شیعه او شوید» (آخوندزاده، ۱۳۵۱: ۱۰۴). انتقاد سخت آخوندزاده همچنین رویکردهای روحانیت در ترویج خرافات و هزینه کردن اموال برای امورات غیر مهم و ترویج خرافات به جای ساخت مدارس و مریض‌خانه‌ها و غیره را نیز شامل می‌شد (آخوندزاده، بی‌تا: ۳۳). وی همچنین با نقد صریح و تند پاره‌ای اخلاقیات اعتقادی مانند قمه‌زنی و انتقال جنازه به عتبات و نقد تبعات بهداشتی و غیرعقلانی بودن آن، تأثیر علما را بر رسوخ این گونه رفتارها مؤثر می‌دانست (آخوندزاده، بی‌تا: ۵۷).

میرزا آقاخان کرمانی نیز با نقد تند و شدید رویکردهای حدیثی ملامحمدباقر مجلسی، آن را «مجموعه‌ای از موهومات و مزخرفات» می‌دانست که مجلسی به امامان نسبت می‌داد و محتوای آن را سبب تمسخر و حقارت «ایرانیان و دینشان» تلقی می‌کرد (کرمانی، ۲۰۰۰: ۱۹۶). وی با اشاره به شکل‌گیری این نگرش‌های مذهبی در دوره صفوی و تأثیر درازمدت آن بر شکل‌گیری بسیاری از باورهای مذهبی و خرافه در ایران می‌نوشت «دوست عزیز من، حالا می‌توانی خرابی‌های پادشاهان خرافت‌نشان صفویه را مشاهده کنی که یکی از سیئات ایشات واداشتن ملامحمدباقر مجلسی بود به نوشتن این مزخرفات و القاء این موهومات به دماغ مردم ایران و تخم خرافات پاشیدن در عقاید عوام و خواص. به قسمی این اعتقادات در کله ایرانیان فرورفته که هیچ عالم توانایی در مدت سی سال نمی‌تواند مثقالی از آن را بکاهد» (کرمانی، ۲۰۰۰: ۱۹۶). کرمانی نظریه مهدویت و زعامت امام غائب را که در دوره صفویه به انسجامی تئوریک رسید و به یکی از پایه‌های مشروعیت سلطنت صفویان تبدیل شد، منتسب به مجلسی می‌دانست و درباره دامنۀ تأثیرگذاری او در تحولات این دوره می‌نوشت «می‌توان گفت که آن درخت خبیث ظلم و ستم که تازیان در ایران کاشتند مرحوم مجلسی نه‌تنها آن را آبیاری و مددکاری فرمود بلکه از زقوم خرافات و حنظل جهل و وهم بر او پیوند زد و ریشه ایرانی‌گری و بیخ درخت بزرگواری کیانی‌گری از گلستان مینونشان ایران این آخوند جاهل برکند» (کرمانی، ۲۰۰۰: ۱۹۷). کرمانی همچنین، «ظلم و

ستم پادشاهان صفوی به دستیاری ملاهای نادان» را عاملی خسران‌بارتر از «چنگیزیان» می‌دانست و برآیند پیوند میان نهاد دین و دولت را درختی می‌دانست که «تخمش را مرحوم مجلسی در ایران پاشید و پادشاهان صفویان آبیاری کردند، چه خار مغیلان‌ها و چه درد بی‌درمان‌ها و چه بنگ و حشیش‌ها در زیر و بالا و چپ و راست گلستان ایران رُسته است. مجلسی، اساس ملت اسلام را خراب و خانهٔ ایرانیان را ویران ساخت» (کرمانی، ۲۰۰۰: ۲۰۵). تأثیر دیگر مجلسی در ایران، آن همه آخوند و ملا و طلبه و فقیه و ملا و گدا و گرسنه بودند که دست از کار و تلاش شستند و در کمال فقر و پریشانی، به امید وام‌های خرابهٔ موقوفات در کنج مدرسه نشسته و امور معاش خویش را عاطل و عقاید بیچارهٔ مردم را باطل نمودند (کرمانی، ۲۰۰۰: ۲۰۶). کرمانی همچنین «روضه‌خوانی‌ها و عزاداری‌های پرضرر و بی‌معنی و تراشیدن مسئله‌های جعلی که اسباب تنفر شیعیان از تمامی امت دیگر شد» را میراث دیگر مجلسی عنوان می‌کرد (کرمانی، ۲۰۰۰: ۲۰۶).

### نتیجه‌گیری

تاریخ‌نگاری دورهٔ قاجار، تحت تأثیر تجربهٔ تجدد، به دو پارادایم سنت و مدرن تقسیم شد. این دو پارادایم به‌مثابه دو گفتمان متمایز تاریخ‌نگارانه، هرکدام تحت تأثیر منطق درونی خود، تاریخ صفویان را مورد بازخوانی و روایت مجدد قرار دادند. در روایت نخست و براساس منطق تاریخ‌نگارانهٔ پارادایم سنت، تاریخ صفویان می‌توانست برخی ضرورت‌ها و نیازهای ایدئولوژیکی و مشروعیت‌بخش را برای دولت قاجار برطرف کند. مورخان هم‌راستا با این گفتمان، تلاش کردند تا هم از منظر مناسبات شاهی، هم علقه‌های ایلی و هم مشروعیت دینی، تاریخ قاجاریه را به نوعی با تاریخ صفویه پیوند دهند و آن را به شکلی تفاخرآمیز و حماسی روایت کنند. در نقطهٔ مقابل چنین بینشی و تحت تأثیر تحولات ایران و تجربهٔ تجدد و مدرنیته، طیفی از مورخان نوظهور برآمدند که تاریخ را نه در معنای پیشینی آن بلکه براساس طرح پاره‌ای مسائل و خواست‌های نوین روایت کردند که براساس آن، تاریخ صفویان، نه تنها تفاخرآمیز و مایه مباهات نبود، بلکه به دلیل آمیختگی آن با نهاد دین و برخی خصلت‌های دیگر، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین دوره‌ها در تثبیت وضعیت انحطاطی ایران نگریسته شده و از آن به‌عنوان دوره‌ای سراسر افول یاد شد.

## منابع و مآخذ

### کتاب‌ها

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران، خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۶)، *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران، کتابخانه طهوری.
- آخوندزاده، فتحعلی (بی‌تا)، *مکتوبات کمال‌الدوله*، به کوشش م.ب. مومنی، بی‌جا، بی‌نا.
- \_\_\_\_\_ (۲۵۳۵)، *مقالات فارسی*، به کوشش حمید محمدزاده، تهران، نگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۱)، *مقالات*، گردآورنده: باقر مومنی، تهران، آوا.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی (۱۳۷۱)، *اکسیرالتواریخ*، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، نشر وسیم.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۳)، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران، نشر نی.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل‌التواریخ*، تصحیح منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، *دین و دولت در ایران*، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، توس.
- بنتان، اگوست (۱۳۵۴)، *سفرنامه بنتان*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، سپهر.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران، نشر مرکز.
- پورداوود، ابراهیم (۲۵۳۵)، *فرهنگ ایران باستان*، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- جلال‌الدین میرزا قاجار، (۱۳۲۴)، *نامه خسروان*، تهران، چاپخانه علیقلی میرزا قاجار.
- جونز، سرهارفورد (۱۳۸۶)، *روزنامه سفر خاطرات هیئت اعزامی انگلستان به ایران*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، ثالث.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۹)، *قصص‌العلماء*، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی*، تهران، نشر تاریخ ایران.
- داوری، رضا (۱۳۶۵)، *ناسیونالیسم و انقلاب*، تهران، انتشارات دفتر پژوهش‌های اسلامی.
- دوستدار، آرامش (۱۳۷۷)، *درختش‌های تیره*، پاریس، نشر خاوران.

- رستم‌الحکما، محمدهاشم (۱۳۸۲)، *رستم‌التواریخ*، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، نشر دنیای کتاب.
- ژوبر، پیرآمده (۱۳۴۷)، *مسافرت به ایران و ارمنستان*، ترجمه محمود مصاحب، تبریز، چهر.
- ساروی، محمد فتح الله (۱۳۷۱)، *احسن‌التواریخ (تاریخ محمدی)*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۶)، *تاریخ ایران*، ترجمه محمد تقی فرخ‌داعی گیلانی، تهران، نشر دنیای کتاب.
- سپهر، محمدتقی (۱۴۲۷ق)، *ناسخ‌التواریخ*، ترجمه علی اشرف، قم، انتشارات مدین.
- خاوری شیرازی، فضل‌الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، به کوشش ناصر افشارفر، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴)، *حقایق‌الآخبار ناصری*، تصحیح حسین خدیوچم، تهران، انتشارات زوار.
- قدیمی‌قیداری، عباس (۱۳۹۳)، *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران دوره قاجار*، قم، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۳)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نشر نی.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۸)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات کویر.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۲۶)، *آئینه اسکندری*، تهران، بی‌جا.
- \_\_\_\_\_ (۲۰۰۰)، *سه مکتوب*، به کوشش بهرام چوبینه، اسن (آلمان)، نیما.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵)، *صدخطابه*، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران، نشر چشمه.
- گوینو، آرتور دو (بی‌تا)، *تاریخ ایرانیان*، ترجمه ابوتران خواجه‌نوریان، تهران، چاپ شرکت مطبوعات.
- مالکوم، سرجان (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، انتشارات یساولی.
- مروزی، میرزاحمدصادق (۱۳۸۶)، *تحفه عباسی (در: سیاست‌نامه‌های قاجاری: رسائل سیاسی)*، گردآوری و تصحیح غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳)، *عبرت‌نامه (ترجمه سفرنامه کروسینسکی)*، به کوشش مریم میراحمدی، تهران، توس.

- نراقی، ملا احمد (۱۳۶۷)، *ثوون فقیه*، ترجمه سید جمال موسوی، تهران، بعثت.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۴)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*، ج ۱، تهران، نشر بنیاد.
- نوری، محمدتقی‌بن محمد مهدی (۱۳۸۶)، *اشرف‌التواریخ*، تصحیح سوسن اصیلی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- واتسن، رابرت گرانت (۱۳۴۰)، *تاریخ قاجار*، ترجمه عباسقلی آذری، بی‌جا، بی‌نا.
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۱)، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۰)، *روضه‌الصفای ناصری*، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، نشر اساطیر.

#### مقاله‌ها

- قدیمی‌قیداری، عباس، «درآمدی بر موانع و دشواری‌های تاریخ‌نویسی در ایران با تأکید بر عصر قاجار»، *دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری دانشگاه الزهراء*، ش ۸، ۱۳۹۰.
- قدیمی‌قیداری، عباس، «تکوین جریان انتقاد بر تاریخ‌نویسی سنتی در ایران عصر قاجار»، *پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ*، ش ۲، ۱۳۸۸.
- ضیاابراهیمی، رضا، «خودشرفی‌گرایی و بی‌جاسازی: استفاده و سوء استفاده از گفتمان "آریایی‌گرایی" در ایران»، *ایران‌نامک*، ش ۴، ۱۳۹۴.
- شوهانی، سیاوش، «پارادایم تاریخ‌نویسی در ایران: الگویی از تاریخ‌نگاری هزارساله»، *مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۶، ۱۳۸۹.
- رحمانیان، داریوش، علیرضا ملایی توانی، حسن حضرتی، «پارادایم‌های مؤثر بر تاریخ‌نگاری دوران معاصر ایران»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۲۲، ۱۳۸۷.
- توکلی‌طرقی، محمد، «تاریخ‌پردازی و ایران‌آرایی: بازسازی هویت ایرانی در گزارش تاریخ»، *ایران‌نامه*، ش ۴۸، ۱۳۷۳.

## گفتمان کاوی انتقادی خاطرات سردار مریم بختیاری

سمیه عباسی<sup>۱</sup>

سمیه خانی‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

خاطرات عصر قاجار که زمینه‌های شکل‌گیری و توسعه آن ارتباطی تنگاتنگ با ورود مظاهر مدرن به ایران دارد، با قلم و بیان مردان روایت‌گر آغاز و توسعه یافته است. در این آثار زنان به‌عنوان سوژه‌ای مستقل نقشی ندارند؛ اما کتاب سردار مریم بختیاری، به‌عنوان اولین زن خاطره‌نگار عصر قاجاری، در این میان اثری متفاوت است. مسئله اصلی و هدف نوشتار حاضر واکاوی متن خاطرات مریم بختیاری با تکیه بر روش گفتمان‌کاوی انتقادی فرکلاف، جهت رسیدن به چگونگی بازنمایی نقش‌های جنسیتی در این اثر است. لذا با استفاده از سه مبحث اصلی این نظریه در حیطه متن، پرکنیس گفتمانی و پرکنیس اجتماعی، می‌توان چنین تحلیل کرد که این اثر برخلاف گفتمان سنتی، بر نقش‌ها و وجود زنان در جامعه و لزوم اهمیت دادن به ایشان، تأکید دارد. همچنین دیگر یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که کتاب خاطرات او پا را از حوزه گفتمان محصور در سنت فراتر نهاده و در همین راستا سردار مریم با ترکیب کنش‌های جنسیتی در قالب گفتاری با احساس زنانه، از متون میان‌گفتمانی خویش فراتر رفته و به خلق متنی متفاوت دست زده است که همانا محصول آن، برساخت اندیشه‌ای فراتر از عصر خویش است.

**کلیدواژه‌ها:** گفتمان‌کاوی انتقادی، خاطرات، خاطره‌نگاری، سردار مریم بختیاری، عصر قاجاری.

somayehabbasi179@yahoo.com  
s.khanipour@rru.ac.ir

۱. دکتری ایران اسلامی دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران (نویسنده مسئول)  
۲. استادیار دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان، ایران

## ***Critical Discourse Analysis of Sardar Maryam Bakhtiari's Memoirs***

Somayeh Abbasi<sup>۱</sup>

Somayeh Khanipour<sup>۲</sup>

### **Abstract**

The memoirs of the Qajar era, whose formation and development are closely related to the arrival of modern manifestations in Iran, began and developed with the pen and expression of male narrators. In these works; women do not play a role as an independent subject. But Sardar Maryam Bakhtiari's book; as a first female memoirist of the Qajar era, is a different work. The main issue of this paper is the analysis of Maryam Bakhtiari's memoirs, based on Farklough's critical discourse analysis approach, in order to find out how generic roles are represented in this work. Therefore, by using the three main topics of this theory in text, discourse practice and social practice, it can be analyzed that this book, contrariwise the traditional discourse, emphasizes on the roles and being of women in the society and the necessity of according them importance. Also, other obtained results of the research show that her book has gone beyond the field of discourse confined in tradition, in this regard, through combining generic actions in the form of language with feminine feelings, Sardar Maryam has gone beyond her interdiscourse texts and created a different text. Which produced a construction of thought beyond her era.

**Keywords:** critical discourse analysis, Memories, memoir, Sardar Maryam Bakhtiari, Qajar era.

---

<sup>۱</sup> PhD in Islamic Iran, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (corresponding author)

somayehabbasi179@yahoo.com

<sup>۲</sup> Assistant Professor of Vali Asr University (Aj), Rafsanjan, Iran

s.khanipour@rru.ac.ir

## ۱. مقدمه

جنگ‌های ایران و روس که چشم و گوش برخی ایرانیان ترقی‌خواه را به دنیای جدید گشود، زمینه‌های نخستین اخذ دستاوردهای فکری و مادی تمدن جدید اروپایی در ایران را موجب شد. آشنایی با تاریخ‌نگاری نوین و انواع آن از دستاوردهای جدید فکری غرب بود که از اواسط عصر ناصری مورد توجه قرار گرفت. این آشنایی با شیوه‌های نوین و انتقاد بر سنت تاریخ‌نویسی کهن ایرانی، محصول تحول ذهنی و تحول در جهان‌بینی و افق فکر ایرانی در نسبت با باورها و عقاید سنتی و ریشه‌دار حاکم بر نظام فکری ایرانیان بود. شکل‌گیری خاطره‌نویسی و وقایع‌نگاری روزانه- با آگاهی و تکیه بر من فردی و هویت جمعی- به‌عنوان گونه‌ای جدید در تاریخ‌نگاری، به‌صورت مخفی و غیر رسمی در انتقاد به شیوه مرسوم در ثبت وقایع که نوعی تاریخ‌نویسی آشکار و فرمایشی بود را باید در این راستا قلمداد کرد. هرچند مردان در این گونه تاریخ‌نگاری نقشی غالب را داشته‌اند و زنان در اثر ایشان، به‌صورت محدود جلوه نموده‌اند، اما با تحولات عصر مشروطه و تسری آگاهی به بخش‌های مختلف جامعه، زنان نیز با حضور در این عرصه سعی نمودند تا جای خالی خویش را در این حوزه پر کنند.

به‌واقع می‌توان بیان داشت که در کل دوره تاریخ ادبیات ایران تا دوره ناصری، جز چند رساله فقهی، نمونه دیگری از نوشته‌های مکتوب زنان به نثر در دست نیست. زنان اهل سخن فرض نمی‌شدند و در تاریخ‌ها و تذکره‌ها و سایر متون نثر (جز موارد بسیار نادر) حضور نداشتند. غایب بودن آنان نشان‌دهنده بی‌اعتبار دانستن حضور زن در ساختار فرهنگ مکتوب است و اشاره به این دیدگاه عرفی مردسالار دارد که میان زن و فرهنگ مباینت وجود دارد (عاملی رضایی، ۱۳۸۹: ۱۷).

اما از میانه‌های عصر ناصری می‌توان با وجود نامه‌های زنان درباری، رساله‌های انتقادی و سفرنامه‌های زنان از تغییرات محسوس در عرصه نوشتاری در ادبیات فارسی نام برد. مجموعه مذکور «شامل نامه‌های مهدعلیا (مادر ناصرالدین‌شاه)، نامه‌های فروغ‌الدوله (دختر شاه) و زنان شاه (انیس‌الدوله، امینه اقدس و ندیم‌السلطنه)، سفرنامه خاور بی‌بی شادلو، سفرنامه سکینه سلطان وقارالدوله، گزارش سفر حج علویه کرمانی و گزارش سفر

عصمت‌السلطنه دختر فرهادمیرزا و رساله انتقادی معایب‌الرجال از بی‌بی خانم استرآبادی» است (رضوی، ۱۳۹۲: ۲-۳). همچنین با تدوین تاریخ اردلان یا تاریخ اکراد به‌وسیله مستوره کردستانی «نخستین تاریخ‌نویس زن ایرانی در دوره قاجار ظهور کرد» (قدیمی قیداری، ۱۳۹۳: ۳۲۵) که می‌توان آن را آغاز اوج حضور زنان در نثر قلمداد نمود که با جریان خاطره‌نگاری زنان در پیوندی گریزنپذیر است و خاطرات سردار مریم بختیاری به‌عنوان اولین نمونه تاریخی آن قابل‌بررسی و تأمل است.

کتاب خاطرات سردار مریم بختیاری، به‌عنوان اولین اثر خاطره‌نگاری زنان، از معدود خاطراتی است که از تفکر سنتی درباره زنان انتقاد می‌کند و نقش کلیشه‌ای زن را به چالش می‌کشد. گرچه نقش سنتی نیز در قسمت‌هایی مثل دخترایلخانی و خواهر سرداران مشروطه حفظ می‌شود، آنچه گفتمان اصلی را شکل می‌دهد، مخالفت با فرهنگ مردانه است. این فرهنگ همان است که در روند خاطره‌گویی، به‌طور گسترده مورد حمله نویسنده قرار می‌گیرد. راوی همیشه سعی دارد نقش کلیشه‌ای زنان را و نیز مخالفت صریح خود را با این فرهنگ مردانه آشکارا بیان کند. او چالش همیشگی با مردان زمان خود را نمایش می‌دهد که می‌خواهند او را صرفاً در نقش‌های زنانه سنتی ببینند.

مقاله حاضر بر آن است تا گفتمان دورنی کتاب خاطرات سردار مریم را، با تکیه بر نظریه و روش فرکلاف بررسی و تحلیل کند. در همین راستا و جهت پاسخ به سؤال اصلی و هدف مقاله، یعنی چگونگی بازنمایی نقش‌های جنسیتی در خاطرات سردار مریم، با استفاده از این روش، بررسی خواهد شد که سردار مریم بختیاری برای فاصله گرفتن از گفتمان جامعه درباره نقش‌های زنان آیا تلاشی نموده است؟ و به چه میزان توانسته است متنی بر علیه فرهنگ عینی زمانه خویش و در جهت تحقق آزادی از فرایند گفتمان سنتی جامعه رقم بزند.

درباب پیشینه پژوهش قابل‌ذکر است که مباحث و نظریات مبتنی بر روش‌های تحلیل گفتمان در تحلیل برخی از متون تاریخی مورد کاربست قرار گرفته است. در مورد خاطرات به‌عنوان منابع مهم و دست‌اول تاریخی، اما شاهد آثاری از این دست نیستیم. با وجود این می‌توان از مقالات دانش‌آموختگان ادبیات فارسی و تمرکز ایشان بر رویکرد ادبی این آثار به نمونه‌هایی چند جهت پیشینه پژوهش اشاره نمود. از جمله می‌توان به مقاله «تحلیل گفتمان



خاطرات عصر مشروطه و پهلوی» از مریم عاملی رضایی و همکاران مؤلف او اشاره کرد. در این مقاله نویسندگان با نظریه «جیمز پل جی» و «روث داک» به بررسی عناصر هویت زنانه در چهار مورد از خاطرات عصر قاجار و پهلوی پرداخته‌اند. همچنین محمدرضا جوادی یگانه و سید محمدعلی صفی نیز در مقاله «روایت زنانه از جنگ؛ تحلیل انتقادی کتاب خاطرات دا» با نظریه تحلیل گفتمان انتقادی به بررسی متن این اثر خاطره‌نگاری ایران امروز پرداخته‌اند که در بخش‌هایی از این پژوهش یاری‌رسان و الهام‌بخش مؤلفان نوشتار حاضر بوده است. در تحقیقات تاریخی نیز یک رساله دکتری در دانشگاه تربیت مدرس با عنوان «بازنمایی هویت و نقش‌های جنسیتی در خاطره‌نگاری زنان ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی» با استفاده از نظریه «هویت روایی» پل ریکور و مباحث حوزه جنسیت به خاطرات زنان در ایران معاصر پرداخته است که خاطرات سردار مریم نیز یکی از موارد کار شده است. همچنین در کتاب *تاریخ اجتماعی زنان در عصر قاجار* که مجموعه‌مقالاتی به کوشش سمیه سادات شفیعی است مقاله‌ای با رویکرد توصیفی محض و با عنوان «واکاوی نمونه‌هایی از بینش اجتماعی و سیاسی زنان در عصر قاجار» به معرفی *خاطرات سردار مریم* پرداخته است؛ معرفی‌ای که شامل ارجاعات طولانی به متن کتاب و گاه فکت‌های غیرقابل اعتبارسنجی است.

## ۲. نظریه گفتمان کاوی انتقادی

گفتمان کاوی انتقادی ریشه در زبان‌شناسی انتقادی دارد؛ و هدف از وضع این اصطلاح، آشکار کردن روابط پنهان قدرت و فرایندهای ایدئولوژیکی موجود در متون زبانی بود. زبان‌شناسان انتقادی این حرکت را جدایی از زبان‌شناسی توصیفی می‌دانستند که تنها به ساختارها و صورت متن توجه دارد و کارکردهای اجتماعی آن را مورد توجه قرار نمی‌دهد (سلطانی، ۱۳۸۴: ۵۱). گفتمان کاوی انتقادی مفهوم گفتمان را از گستره زبان و واحدهای زبانی فراتر برده و کل حوزه کردارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را در بر گرفت. از این دیدگاه، گفتمان کاوی «نوعی از تحلیل است که صرفاً معطوف به امرواق نیست، بلکه به شرایط امکان آن‌ها نیز می‌پردازد» (فیرحی، ۱۳۷۸: ۵۳).

بنابراین، واحد تحلیل نه فقط رخدادهای زبانی که کل اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده حوزه

معنایی و ساختار اجتماعی است که امکان اندیشه و عمل در بستر آن فراهم آمده است. گفتمان‌کاوی انتقادی زمانی پدید آمد که زبان تحت‌تأثیر اندیشه‌های فوکو و هابرماس در تولید و بازتولید جامعه و ساخت روابط قدرت در عرصه اجتماعی اهمیت به‌سزایی یافته بود. همچنین گفتمان‌کاوی انتقادی رویکردهای متفاوتی را شامل می‌شود که عبارت‌اند از: رویکرد اجتماعی-شناختی تئون ون دایک، رویکرد جامعه-زبان‌شناسی روث وداک، رویکرد نشانه‌شناسی اجتماعی گانتز کرس و وون لیوون، رویکرد لاکلاو و موفه و روان‌شناسی گفتمانی و رویکرد فرکلاف؛ که جامع‌ترین چارچوب گفتمان‌کاوی انتقادی به حساب می‌آید و گفتمان را به‌مثابه کردار اجتماعی در نظر می‌گیرد (ون دایک، ۱۳۸۲، آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶، یورگنسن، ۱۳۸۹، فتحی، ۱۳۸۷). در ادامه با تعاریف مفاهیم کلی این مبحث، با شرح و بسط نظریات فرکلاف، دیدگاه و روش وی را ملاک گفتمان‌کاوی انتقادی *خاطرات سردار مریم* بختباری قرار خواهیم داد.

واژه «discourse» در زبان فارسی به مباحثه، گفتمان، گفتار، گفت و گو، سخن و اصطلاح «analysis discourse» به سخن‌کاوی، تحلیل کلام، تحلیل گفتار، تحلیل گفتمان و گفتمان‌کاوی ترجمه شده است. (احمدی، ۱۳۸۸: ۱۹۲؛ بهرامپور، ۱۳۷۹: ۲۲) اما گفتمان‌کاوی انتقادی از نظر فرکلاف تلفیقی است از: تحلیل متن، تحلیل فرایندهای تولید و توزیع و مصرف متن و تحلیل اجتماعی-فرهنگی رخداد گفتمانی به‌عنوان یک کل. از دیدگاه وی گفتمان‌کاوی انتقادی، روشی است که در کنار سایر روش‌ها برای بررسی تغییرات اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود؛ مرجعی است که در نزاع علیه استثمار و سلطه مورد استفاده قرار می‌گیرد. وی بر این نظر است که گفتمان‌کاوی انتقادی، در بررسی پدیده‌های زبانی و کنش‌های گفتمانی، به فرایندهای ایدئولوژیک در گفتمان، روابط بین زبان و قدرت، ایدئولوژی، سلطه و قدرت، پیش فرض‌های دارای بار ایدئولوژیک در گفتمان، نابرابری در گفتمان و ... توجه کرده است و عناصر زبانی و غیر زبانی را به همراه دانش زمینه‌ای فاعلان، هدف و موضوع مطالعه خود قرار داده است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۹-۲۴).

فرکلاف گفتمان را در سه سطح بررسی می‌کند: گفتمان به‌مثابه متن، گفتمان به‌مثابه اعمال گفتمانی و کنش متقابل میان تولید و تفسیر متن و در نهایت گفتمان به‌مثابه زمینه

متن به معنای روابط کنش‌های گفتمانی و بسترهای اجتماعی، سیاسی، تاریخی و فرهنگی (همان: ۹۶). از این منظر تحلیل فرکلاف از متن آغاز می‌شود. متن را با توجه به چند ویژگی می‌توان تحلیل کرد. این خصوصیات بیشتر مرتبط با زبان‌شناسی است. شکل‌گیری هویت در متن، استعاره‌ها، طرز بیان و قواعد دستوری از این مواردند (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۱۴۴). پرکتیس گفتمانی پس از تحلیل متن و شناخت بافت گفتمانی از دیدگاه فرکلاف مورد توجه است. پرکتیس گفتمانی به بخش تولید و مصرف متن توجه دارد. در این بعد، پژوهش‌گر قصد دارد تا بداند چرخه تولید اثر به چه شکلی است و خوانندگان چگونه متن را مصرف می‌کنند. همچنین یکی دیگر از سؤال‌ها این است که متن موردنظر در چه ژانر یا موضوعی قرار دارد. در این مرحله میان گفتمانیّت و میان متنیت معنا پیدا می‌کند. در واقع می‌توان در جست و جوی ژانرها و موضوعاتی بود که در حلقه متن مورد نظر جای دارند و همگی در یک وادی سیر می‌کنند. این متون که از نظر موضوعی با هم رابطه دارند، پیوندهای درون متنی دیگری نیز یافته‌اند و از عناصر یک شکلی برخوردارند. به این ترتیب می‌توان به مقایسه متن مورد نظر با دیگر متون نوشته شده در آن گفتمان دست زد و از این رهگذر، مناسبات اثر با گفتمان عصر خویش را به دست آورد. بعد سوم نظریه فرکلاف به پرکتیس اجتماعی می‌پردازد. در بحث پرکتیس اجتماعی، رابطه دو بعد پیشین با جامعه و ساختارهای اجتماعی موردنظر است. درواقع چگونگی ساخت متن با توجه به ساختارهای اجتماعی از یک سو و چگونگی برساخت نظم گفتمانی توسط پرکتیس گفتمانی متن از سوی دیگر اهمیت دارد. در این بعد، به تحلیل رابطه میان متن و ساختار جامعه توجه شده است و این‌که آیا متن ساختارهای اجتماعی و نظم گفتمانی موجود در جامعه را بازتولید کرده و بر آن صحنه گذاشته است یا سعی کرده از آن بگریزد و آن را بشکند. او فهم پرکتیس اجتماعی را با توجه به نظریه‌های اجتماعی ممکن می‌داند (جوادی یگانه، ۱۳۹۲: ۸۹-۹۰).

در ادامه پژوهش، به گفتمان کاوی انتقادی خاطرات سردار مریم با توجه به سه بعد موردنظر فرکلاف خواهیم پرداخت. ابتدا به متن و تحلیل زبان‌شناختی آن، سپس پرکتیس گفتمانی آن (کتاب خاطرات به‌طور عام و خاطرات زنان به‌طور خاص) و سرانجام به پرکتیس اجتماعی‌اش (گفتمان سنتی نقش زنان) اشاره خواهیم کرد. در انتها نیز سهم خاطرات سردار مریم را در ساخت گفتمانی نو یا تسلیم شدن به گفتمان مسلط بررسی می‌کنیم.

### ۳. معرفی اجمالی خاطرات سردار مریم بختیاری

بی‌بی‌مریم بختیاری، اولین زن خاطره‌نگار در دوره قاجار، «دختر حسین‌قلی‌خان ایلخانی» (سرائی، ۱۳۹۴: ۱/۲۶۷) است که در سال ۱۲۹۹ ه‍.ق ظاهراً به دستور ناصرالدین شاه قاجار به‌وسیله شاهزاده مسعودمیرزا ظل‌السلطان در اصفهان به قتل رسید. بی‌بی‌مریم با آن که سواد اندکی داشت، دست به نوشتن خاطرات زندگی خود زد. وی این خاطرات را در نهان و خلوت خویش می‌نوشت و نگه می‌داشت و با آن‌که خانه او کانون رفت‌وآمد دانشمندان و مردان سرشناس بود، گویا هرگز نخواست به خاطرش را آشکار کند یا ویرایش و آرایش آن را از دانشمندان محفلش بخواهد. وی در نوشته‌هایش شجاعانه و حقیقی سخن می‌گوید و حقایق تراویده از قلمش قابل‌ستایش است. او در هیچ شرایطی از حق و حقیقت چشم‌پوشی ننموده است. باید بیان کرد که یکی از بهترین اسناد به‌جامانده از دوره ناصری و وضع زندگانی طبقه ممتاز بختیاری همین نوشته بی‌بی‌مریم است، زیرا وی از پرداختن به حقیقت‌گویی کوتاهی ننموده و در تمام اوراق خاطراتش حقایق را عیناً بر روی کاغذ آورده و کمتر چیزی را کتمان کرده است و در زمینه تاریخ وقایع زمان خودش اشاره‌های جالب و ارزنده‌ای دارد. وضع خاص زندگی بزرگان بختیاری و شاهزادگان قاجار و مخصوصاً در مورد شخصیت لرزان و بی‌ثبات مظفرالدین شاه قاجار به شکلی جالب و خواندنی مطالب را ادا می‌نماید که موجبات تحیر خواننده را فراهم می‌نماید (بختیاری، ۱۳۸۲، برگرفته از مقدمه کتاب به قلم غلام‌عباس نوروزی بختیاری).

سردار مریم در شعبان ۱۳۳۶ ق شروع به نوشتن خاطرات خود نمود و از همان ابتدا هدف خود را ثبت وقایع زندگانی خویش عنوان کرده است (همان: ۲۳). این مقصود به گونه‌ای شگرف و ظریفانه در طی خاطرات پیگیری شده و من شخصی سردار مریم آن چنان قوی و جاری در متن است که می‌توان گفت نوشته‌های وی از این منظر نمونه‌ای ارزشمند است. با آن که بی‌بی‌مریم قصد تاریخ‌نویسی نداشته، ولی اثر وی اثری ارزشمند از منظر دارا بودن اطلاعات تاریخی است. این امر از قضاوت‌های تاریخی وی به‌خوبی مشهود و قابل‌اثبات است. *خاطرات سردار مریم بختیاری* با معرفی خانواده وی شروع می‌شود و سپس به چگونگی قتل پدرش و دستگیری و زندانی بودن برادرانش اسفندیار خان و علیقلی خان به

دست ظل السلطان ادامه می‌یابد. توصیف وضعیت اسفناک زنان ایرانی و بالاخص زنان ایلی جایگاهی ویژه در این خاطرات دارد و سردار مریم با ظرافتی خاص همگام با بیان مشکلات خویش به‌عنوان نمونه‌ای از این زنان، در حوزه‌ای وسیع‌تر به نقد وضعیت هم‌جنسان خود نیز می‌پردازد.

صحبت از خانواده و بیان احساسات نیز از جایگاهی برجسته در خاطرات سردار مریم برخوردار است و همان‌گونه که بیان شد، آغاز خاطرات با معرفی خانواده وی شروع می‌شود. توضیح بدبختی‌های زندگی ایلی و دو ازدواج اجباری و سختی‌های درگیری با برادرانش بر سر اموال از مباحث‌های اصلی مسائل خانوادگی سردار مریم است. وی با صراحت و با توصیفی روشن ظلم برادران خود سردار اسعد دوم، سردار ظفر و ... را در حق خود و فرزندان برای تصاحب مال شوهرش شرح می‌دهد. مورد جالب توجه این است که وی هر جا از آن‌ها خوبی دیده خوبی را وصف می‌کند و از بدی‌های آن‌ها نیز به موقع یاد می‌کند. بیان واقعی احساسات به مانند ذکر حقایق جاری نیز تبلور ویژه در این خاطرات دارد.

انقلاب مشروطه نیز تأثیر خاصی بر روند خاطرات سردار مریم دارد. وی که خود و احوالاتش درست در مرکز خاطرات قرار دارد و در کل کم‌تر از محدوده خویش و بختیاری فراتر می‌رود، با وقوع انقلاب مشروطه و سپس استبداد صغیر و اتحاد بختیاری‌ها برای فتح تهران، او نیز توجه به مسائل مملکتی می‌کند و نحوه اتحاد برادران را برای حرکت به سمت تهران با جزئیات بیان می‌دارد و پایان خاطرات وی حادثه فتح تهران و پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روسیه است (همان: ۱۸۰-۱۸۵). در کل می‌توان گفت، خاطرات بی‌بی مریم بختیاری، به‌عنوان اولین خاطره‌نگار زن در عصر قاجار دارای امتیازهای ویژه است. «من فردی» قدرتمند نویسنده، توجه به احساسات و توصیف احوالات خانواده، نقد فرهنگ مردسالارانه اجتماع، چالش با نگاه سنتی جامعه به زن و نقد وضعیت زنان ایرانی، نقد مسائل جاری و امور مملکتی، همه از تحولی شگرف در این خاطره برخوردارند. در ادامه مبحث با جزئی‌نگری بیشتری به هر یک از این ویژگی‌ها اشاره خواهیم نمود.

#### ۴. بررسی متن خاطرات سردار مریم بختیاری

جهت بررسی متن خاطرات سردار مریم بختیاری، باید به نکات متفاوت این متن توجه

داشت. روایت این کتاب، حکایت زنی است که با تمام آزاد اندیشی، درگیر مشکلات بر ساخته اجتماعی است که وی ناچار به تبعیت از قوانین آن است و اما با وجود این سعی می‌کند دارای نقش‌های اجتماعی ویژه‌ای نیز باشد. نقش‌هایی که گاه از مقوله کرداری فرای جنسیت وی باید آن را دوری از نقش‌های زنانه دانست و آن را کرداری مردانه توصیف نمود. سردار مریم در هر دو زندگی زناشویی خویش به دلیل موقعیت برتر خانوادگی خود و قدرت حاصل از این موقعیت، نقشی برتر در امور زندگی و مدیریت آن دارد و گاه به گونه‌ای است که این نقش برتر به ریاست وی بر طایفه‌ای نیز سرایت داده می‌شود. وی در توصیفی از برتری خویش بعد از ازدواج اول بر طایفه چهارلنگ می‌نویسد: «... علاجی که برای این مردم دیدم، این بود که خودم را خشن نشان بدهم، متکبر نشان بدهم، از آن طرف هم سخاوتی نشان بدهم که به قوت خداوند تمام کارها خوب بشود. بمختصر یک سال طول نکشید که تمام اهل چهارلنگ از من می‌ترسیدند و اطاعت می‌کردند ... حکومت چهارلنگ بدون مدعی از ما بود. در آن روزگار من خیلی هم متمول شده بودم، به حدی ایل چهارلنگ از من حساب می‌بردند که جرات نمی‌کردند دو کلام حرف جلو من بزنند ...» (خاطرات سردار مریم بختیاری: ۸۲-۸۳) این قدرت و تسلط وی حتی بر همسر نیز در جاهای مختلف خاطرات ذکر شده است (همان: ۸۵).

توانایی سردار مریم در ایفای نقش‌های مردانه موردی است که از سوی برادران وی نیز تا حدودی مورد قبول است. به عنوان نمونه در درگیری بین فرزندان و برادران حسینقلی خان ایلخانی، سردار مریم به دستور برادرش صمصام‌السلطنه همراه با ایل چهارلنگ جهت حمایت از اردوی برادران به آن‌ها می‌پیوندد و این درست در زمانی است که از مرگ همسر اول وی مدتی گذشته است و حضور وی هنوز وحدت‌بخش و مدیریت کننده ایل چهارلنگ است (همان: ۸۹). تأکید سردار مریم در پذیرش و برجسته کردن نقش‌های مردانه به وضوح در جای جای اثر ذکر شده است. از نمونه‌های بسیار آن می‌توان دادن مسئولیت خانواده ایلخانی از سوی حاجی علیقلی خان سردار اسعد به وی در سال ۱۳۱۱ ق (همان: ۱۰۷) و سلاح به دست گرفتن و خلع سلاح کردن اردوی برادرش سردار ظفر در حمله به آبادی‌های همسر دوم سردار مریم را نام برد. حرکتی که باعث خشم سردار ظفر و تحریک سپاه برای حمله مجدد به وی در این عبارات بیان گردیده است: «... حضرت سردار ظفر بیداد نمود که ای

مردم یک زن سوارهای ما را یراق چین بکند؟ تمام سوار حرکت بروند سورشجان... تمام آبادی را غارت بکنند... حتی مقنعه سر بی بی مریم را هم بیاورید... آنچه سردار ظفر وعده و نوید داد، بختیاری‌ها جواب ندادند...» (همان: ۱۷۱)

حضور پر رنگ بی‌بی‌مریم در نقش‌های متفاوت از جنسیت وی، در زمان اعزام اردوی بختیاری جهت فتح تهران در زمان استبداد صغیر نیز قابل ذکر است. نطق استوار وی در اردوی آماده حرکت با چنین واکنشی و تأییدی همراه بوده است: «...حضرت سردار اسعد فرمودن زنده باد خواهر عزیزم که بعد از گریه و زاری این نطق آتشین را نمودید، هم محبت خواهر را بروز دادید، هم نجابت ایرانیّت خود را» (همان: ۱۸۳).

سردار مریم بختیاری که در جای جای خاطرات خویش سعی دارد از چنگال نقش‌های صرفاً جنسیتی رها شود و به نقشی برابر با مردان دست یابد و آن را حق زنان بداند، همچنان که در فعالیت‌های سیاسی زمان خود در حد مقدور شرکت می‌کند، در خاطرات خویش نیز وارد مباحث سیاسی می‌شود و در موقعیت‌های مختلف به نقد سلسله قاجار و منسوبان آن‌ها می‌پردازد؛ که در این میان بیشترین انتقادات نسبت به ناصرالدین شاه است. وی با ذکر این که «... ناصرالدین شاه که در عالم هیچ فکری برای ایران نداشت سوای اینکه خودش را وسعت بدهد و آنچه می‌تواند ایران را ذلیل کند...» (همان: ۲۴) با تحول اندیشه‌ای عمیق و متفاوت نسبت به مردان روزگار خویش، «شخص سلطان» را «نوکر ملت» می‌داند نه «خدای ملت» و بر این اعتقاد است «هر وقت این مستخدم برای ملت خوب کار کرد او را باید دعا کرد و برقرار داشت، اگر بد کار کرد باید معزول نمود و حسابش را رسید، پدرش را سوخت، نه اینکه ستایش نمود.» (همان: ۱۰۶-۱۰۷). توجه سردار مریم به امور سیاسی تنها به نقد دستگاه حکومتی نیست و دقت در امور دیگر و مورد توجه بودن مسائل بسیار را می‌توان در خاطرات وی ردیابی نمود. به عنوان نمونه، وی هنگام گذر از قلمرو بختیاری در بیلاق و قشلاق‌های متفاوت ضمن بیان نعمت‌ها و زیبایی‌های این مسیر بر این عقیده است «...که اگر ما هم خط آهن داشتیم، اگر ما هم راه شوسه داشتیم، تمام محصول این جنگل‌های بختیاری به قیمت طلا در خارجه به فروش می‌رفت...» (همان: ۸۴).

اما راوی این خاطرات به همان میزان که به نقش‌های جنسیتی مردانه توجه دارد، از

احساسات منسوب به زنان نیز گریزان نیست و در مواقع مختلف از آن‌ها استفاده و نسبت به بروز آن‌ها اقدام می‌کند. اشک و گریه کردن را اگر واکنش و احساسی زنانه بپنداریم، در جای جای اثر به این مورد به وفور دست خواهیم یافت. توصیف وداع پر اشک و هیاهو با برادران در هنگام رفتن آن‌ها به سمت تهران جهت وساطت آزادی اسفندیار خان (همان: ۷۳) از این نمونه است. عدم رضایت سردار مریم در هر دو ازدواج و استفاده از واکنش زنانه جهت مخالفت با این اجبار نیز بدین گونه در مورد ازدواج اول توصیف شده است «... عروسی من هم شروع شد ... فردا ما را حرکت می‌دادند اما چه رسوایی‌ها در آوردم تمام موهای سرم را کندم، تمام صورتم را کندم، اما چه ثمر تمام بی‌نتیجه ماند...» (همان: ۸۲) هر چند سردار مریم پذیرش نقش همسری را به دلیل آن که «... زن‌های ایرانی در خانه شوهر اسیرند» (همان: ۱۱۰) بر نمی‌تافت و صراحتاً ذکر کرده است که «از شوهر داری بدم می‌آمد، از اول تا آخر عمر میل به شوهر داری نداشتم ...» (همان: ۱۱۱) اما در بیان احساسات مادرانه دریغ نکرده است و در موقعیت‌های مختلف خاطرات خویش این حس عمیق زنانه را بروز و به آن افتخار نموده است (همان: ۱۴۳-۱۴۴).

متن *خاطرات سردار مریم بختیاری*، در گفتاری پیچیده است که می‌توان با قطعیت آن را زنانه تعبیر نمود. این متن سرشار از ذکر جزئیاتی با روایت و وسواسی زنانه است. ذکر خاطرات کودکی، بیان صحنه‌های مختلف زندگی در موقعیت‌های شاد و غمگین، همراه با احساسات راوی، تأثیر متن را بر خواننده اثر دوچندان می‌کند. به‌عنوان نمونه روایتی که ذکر خبر مرگ پدرش حسینقلی‌خان ایلخانی است این گونه با جزئیات به تصویر کشیده شده است «... خبر رسید که ایلخانی را کشتند، خوب به یادم هست که چه محشری در چقاخور شد. تمام سراپرده‌ها سیاه چادرها تا چشم پیدا بود، کنده شدند. تمام زن‌های فامیل لباس‌ها را پاره‌پاره نمودند که لخت شده بودند. عمویم و چند نفر مردهای محترم عبا میان سر زن‌ها می‌انداختن ... آن وقت در فامیل ما و ایل یک نفر بزرگ که می‌مرد، گیسو می‌بریدن. یادم هست بحدی در چقاخور برای پدرم گیسو بریده شد که می‌توانم بگویم هزار من بود. چون که تقریباً ده هزار نفر زن در بختیاری گیسو بریدن، روزی که خبر کشتن پدرم رسید روز محشر شد.» (همان: ۳۳).

ذکر این جزئیات همراه با حسی که وی منتقل می‌کند در مورد خاطرات دوران کودکی سردار مریم نیز قابل توجه است، موردی که در خاطرات هم عصر وی به این شیوه دیده نمی‌شود. سردار مریم به خوبی توانسته است در این مورد نمونه موفق باشد و این گونه روایت خویش را از حالت و اتفاقات مختلف کودکی بازگو نماید «... تا پدرم در حیات بود خیلی کوچک بودم، خوب و بد دنیا را نمی‌دانستم ... خیلی از مادرم می‌ترسیدم. به حدی مرا کتک می‌زد، به حدی مرا اذیت می‌نمود که در طفولیت او را دوست نمی‌داشتم ... مادرم نمی‌گذاشت غذا زیاد بخورم، چون که یک اولاد داشت، می‌ترسید ناخوش بشوم ... نمی‌توانستم حرف بد را تحمل کنم، زود جواب بی‌ادبانه می‌دادم. از بس رو به من دادن. خیلی برادرهایم رو دوست می‌دارم ... به حدی مرا محبت نمودن که یتیمی به من اثر نکرد ...» (همان: ۴۹-۵۲) سردار مریم با بیان این توصیفات دقیق، مخاطب اثر خویش را از همان آغاز به زیبایی با خود همراه نموده است و با قدرت بازنمایی حوادث و احساسات مختلف در موقعیت‌های متفاوت، اثری ویژه و ممتاز را در حیطه خاطرات عصر قاجار که به‌طور یقین با روایت مردان گره خورده، پدید آورده است.

## ۵. پرکتیس گفتمانی

پرکتیس گفتمانی به تولید و مصرف متن مورد نظر اشاره دارد. در این مرحله می‌توان میان گفتمانیت متن را مورد توجه قرار داد؛ به این معنا که متن در چه موضوع و ژانری تولید شده و رابطه آن با دیگر متون این موضوع چگونه است (جوادی یگانه، ۱۳۹۲: ۱۰۱). در همین راستا برای تحلیل میان گفتمانی کتاب *خاطرات سردار مریم بختیاری* باید به مقایسه آن با کتاب‌های مشابه با آن پرداخت. موضوع و ژانری که این کتاب به آن اختصاص دارد، خاطرات عصر قاجار است. بیشتر فعالان این عرصه مردان هستند و منهای خاطرات سردار مریم، فقط تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه به‌عنوان دیگر زن خاطره‌نویس این عصر قابل ذکر است. بررسی شباهت‌ها، تفاوت‌ها و در کل مقایسه کلی چند اثر برجسته خاطره‌نگاری این عصر با خاطرات سردار مریم، مبحث اصلی این بخش است. با توجه به این که خاطرات سردار مریم، در زیر مجموعه خاطرات بختیاری‌ها نیز قابل تقسیم است. در اولین مقایسه، به بررسی خاطرات سردار اسعد بختیاری به‌عنوان نمونه‌ای نزدیک از لحاظ

قومیتی به اثر بی‌بی‌مریم خواهیم پرداخت.

خاطرات سردار اسعد بختیاری از جعفرقلی‌خان سردار بهادر فرزند علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری است که برادرزاده بی‌بی‌مریم محسوب می‌گردد. خاطرات وی یادداشت‌های روزانه است و برای تاریخ ایران اطلاعات سودمندی دارد. گزارش وی از وقایع مهم مشروطیت، حکومت وی در تهران و والی‌گری در خراسان از مطالب مهم بخش تاریخ قاجار آن است. جعفرقلی‌خان در حوادث مربوط به مشروطه، به‌طور کلی و تیتروار حوادث را بیان کرده و از جزئی‌نگری به‌صورت مطلق پرهیز نموده، هرچند که یادداشت‌ها روزانه بوده است. صحبت از رسم و رسوم بختیاری و همچنین حضور زن در اثر وی نیز دارای جایگاهی نمی‌باشد و به‌ویژه در مورد زنان هیچ اشاره‌ای صورت نپذیرفته است (اسعد بختیاری، ۱۳۷۸). متن رسمی، گزارش‌گونه و گاه کسالت‌بار وی، بدون داشتن داده‌های بکر، به‌خوبی تفاوت این اثر با نوشته بی‌بی‌مریم و ارزش خاطرات اولین خاطره‌نگار زن عصر قاجار را نشان می‌دهد.

از دیگر خاطرات ارزشمند دوره مذکور که می‌توان به مقایسه آن با خاطرات سردار مریم پرداخت، خاطرات قهرمان‌میرزا عین‌السلطنه است. وی که صاحب طولانی‌ترین خاطرات مربوط به دوره قاجار است، از دیگر مردان خاطره‌نگاری است که البته برخلاف اسعد بختیاری توجه‌ای ویژه در ثبت خاطرات خویش داشته است و اثر وی دوره‌ای طولانی در حدود ۶۵ سال را دربرمی‌گیرد. این اثر که دائره‌المعارفی ارزشمند از تاریخ ایران محسوب می‌شود، در بیشتر سال‌ها به‌صورت روزانه ثبت شده است. در این روزنامه به غیر از مطالب سیاسی، اطلاعات دیگری از فرهنگ، آداب و رسوم، طرز پوشش و عقاید مردم در ارتباط با مسائل مختلف ذکر شده است (عباسی، ۱۳۹۹: ۱۶۱).

هرچند جزئی‌نگری و اهتمام در ثبت دقیق گزارش‌ها، از ویژگی‌های مشترک این اثر با خاطرات سردار مریم است، اما حس عمیقی را که بی‌بی‌مریم در خط به خط سطور خاطرات خود به خواننده منتقل می‌کند، این اثر فاقد است؛ اما توجه به مسائل زنان و امور ایشان نیز تقریباً جایگاه متعادلی را در این اثر دارد و عین‌السلطنه اطلاعات ارزنده‌ای را در مورد زنان طبقات بالا و به‌خصوص وضعیت حرم‌سرای ناصرالدین‌شاه عرضه می‌کند (عین‌السلطنه؛ ۱۳۷۶: ۱/۶۳۶؛ ۱۰۶۹-۲/۱۰۷۰). هر چند که این اطلاعات نیز جنبه رسمی و گزارش‌گونه

دارد و هیچ گونه انتقادی از وضعیت زنان در آن دیده نمی شود؛ و این درست برخلاف اثر بی بی مریم بختیاری است که با ذکر جزئیات مربوط به زنان، به انتقاد بی پرده از وضعیت ایشان در جامعه ایران، به خصوص ایل بختیاری می پردازد.

اما در مقایسه خاطرات سردار مریم با دیگر زن خاطره نگار این عصر، یعنی تاج السلطنه متوجه شباهت ها و دغدغه های مشترک بسیاری در متن دو اثر می شویم. توصیف جزئیات دقیق وقایع، انتقال حس عمیق خود از اتفاقات مختلف که بازگو می شود، انتقاد از وضعیت زنان ایرانی، توجه دقیق به دوران کودکی، اغراق در ستایش پدر و نقد برادران، ابراز حس تنفر از همسر انتخاب شده از سوی دیگری، از مواردی است که در خاطرات تاج السلطنه نیز بازگو گردیده است (تاج السلطنه، ۱۳۶۶). هر چند که صراحت انتقادهای وی به تندی سردار مریم نیست و این امر را باید در نزدیکی بیشتر وی به حلقه قدرت دانست. نقد وضعیت زنان ایرانی، اما به مانند خاطرات سردار مریم در این اثر نیز دارای جایگاه ارزشمندی است و وی نیز در جای جای اثر خویش به توصیف وضعیت اسفبار زنان هم عصر خود پرداخته و «تمام عیوب و مفاسد اخلاقیه» جامعه را «به واسطه عدم علم و اطلاع زن ها» می داند (همان: ۷) و بر این امر افسوس می دارد که «زن های ایرانی از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحوش هستند؛ و صبح تا شام، در یک محبس ناامیدانه زندگانی می کنند» (همان: ۱۲).

باید ذکر نمود که هر چند خاطرات تاج السلطنه نیز دارای شباهت های بسیاری با اثر سردار مریم است، اما توجه و اهتمام و همچنین نکته سنجی اثر سردار مریم در نقد امور بیشتر از خاطرات تاج السلطنه است. این نکته را باید زمانی دارای نقش پررنگ تری دانست که دو اثر و دو فضای متفاوت زندگانی دو خاطره نگار را مورد توجه قرار داد؛ و امکانات بیشتر جهت اطلاع از فضای متفاوت و محدودیت کمتر را از آن تاج السلطنه دانست. از نکات جالب در مورد این دو خاطره نگار زن عصر قاجاری نیز این است که بنا بر روایت سردار مریم دیداری نیز با یکدیگر داشته اند، دیداری که سردار مریم ضمن توصیف آن ابتدا ویژگی های زنانه تاج السلطنه را مورد شرح قرار داده است «تاج السلطنه معروف که یکی از خواهرهای او (مظفرالدین شاه) بود، خیلی خوشگل بود ... سوای این که اندکی قامتش کوتاه بود و خیلی هم چاق بود به حدی که از هیکل انسانی خارج شده بود، وقتی که در طهران بودم یک

روزی دیدن من آمد تا دو ساعت از شب گذشته ماند ... دانا بود تا اندازه‌ای عالمه بود، خیلی خوش کلام و با تقریر بود، یکی هم بدبختانه تمام صفات خوب با پرده ضخیم بی‌عصمتی پوشیده داشت» (سردار مریم بختیاری، ۱۳۸۲: ۱۷۴-۱۷۵). نکته پایانی این مقایسه را می‌توان این‌گونه ذکر نمود که هر چند دو اثر، از یکنواختی روایت‌های مردان خاطره‌نگار عصر قاجار به دور می‌باشند و به نقد وضعیت زنان و جامعه خویش می‌پردازند و در راه این نقد از گفتار زنانه استفاده می‌کنند، اما به دلیل صراحت بیشتر و توجه دقیق‌تر می‌توان برتری را از آن خاطرات مریم بختیاری دانست. زنی که حتی برخلاف هم نوع خاطره‌نگار خویش در زمان توصیف خود و احوالات خویش، بیشتر از توجه به ویژگی‌های زنانه، عقل، کاردانی و هوش خویش را برجسته می‌کند (همان: ۵۲ و ۶۰).

## ۶. پرکتیس اجتماعی

کتاب *خاطرات سردار مریم بختیاری*، روایت به چالش کشیده شدن وضعیت زنانی است که بی‌بی‌مریم نمونه‌ای از آن است. هر چند وی در این خاطره‌نویسی با بیان زندگی خود سعی دارد، به نقد گفتمان و کردار سنتی محدود کننده زنان بپردازد و این دیدگاه را محکوم نماید، اما در لایه‌های گوناگون اندیشه و کردار وی باز شاهد دوگانگی در این مسیر هستیم. به‌گونه‌ای که می‌توان بیان کرد سردار مریم با تمام آگاهی به معایب دیدگاه سنتی و انتقاد به عملکرد مردان، باز نتوانسته خود را از چارچوب این دیدگاه، به‌طور مطلق رها کند. سردار مریم با تمام اذغان به توانایی‌های زنان و موانع محدود کننده ایشان در مسیر ترقی، باز خود و تصمیمات کلیدی خود را در پرتو دیدگاه سنتی توجیه نموده است. دیدگاهی که زن و ارزش وجودی وی به مردان منتسب است و ملاک خوشبختی و تیره‌بختی یک زن در این دایره سنجیده می‌شود. به‌عنوان نمونه، راوی به هنگام توصیف صفات و شرح کلی زندگانی خواهر چهارم خویش، هر چند که وی را دارای مال و مکنت می‌داند، اما بر این نظر است که «...از طرف اولاد خیلی بدبخت بود، چونکه از دو شوهر که میان خانواده پدر مادرم نمود، اولاد ذکور برای او نماند...» (همان: ۴۶).

تأکید چندین باره مریم بختیاری بر دارا بودن پسران متعدد و تفاخر به این امر در جای جای خاطرات قابل مشاهده است. در مثالی دیگر در این زمینه، وی که به صراحت عدم

رضایت خود را از ازدواج اول ذکر نموده است در هنگام توصیف مرگ همسر اول، این دلیل «چونکه حالا سه پسر از او داشتم، ابداً راضی به مرگ او نبودم» (همان: ۸۸) را علت ناراحتی از فقدان همسر اول ذکر می‌کند و حتی تصمیم خود بر عدم طلاق از همسر دوم را، با تمام نارضایتی و تنفیری که از وی دارد، داشتن پسر از وی می‌داند. به گونه‌ای که حاضر می‌گردد، متارکه غیررسمی با وی بنماید و در خانه خود باشد و پسرش را تربیت کند (همان: ۱۶۲). البته باید دقت نمود که راوی این خاطرات با صراحتی بی‌مانند و به گونه‌ای مستقیم دلیل این شیوه تفکر را در رسوم منفی ایل بختیاری و عدم استقلال مالی زن می‌داند. زنی که به ناچار و جهت مسائل اقتصادی خویش مجبور به ازدواج ناخواسته می‌گردد. ازدواجی که هر چند، تلخ و ناموفق است اما به گونه‌ای نیاز مالی زندگی یک زن را تأمین می‌نماید. زنی که در این ازدواج اگر دارای فرزندان ذکور باشد، نیز سعادت‌مند محسوب می‌گردد؛ زیرا که در قانون بختیاری «ارث به دختر نمی‌دهند» و زن در هر حالت وابسته مردان بوده است و همیشه نیاز به حمایت آنان داشت (همان: ۱۱۰). این وضعیت در خاطرات سردار مریم این گونه به تصویر کشیده شده است: «ما زن‌های بختیاری تا در خانه پدریم یک مخارجی آنهم جزئی داریم، وقتی که شوهر کردیم حق اینکه از مال پدر، خانه پدر اسمی ببریم نداریم. در خانه شوهر هم اگر خدمت ارباب خود که شوهر باشد، خوشبخت شدیم عزیز شدیم که برای رفع شهوت و عیش خود همه‌گونه اسباب راحت ما فراهم می‌باشد، اگر خدای نخواستہ سیاه‌بخت شدیم که خر بیار معرکه بار کن، نه در خانه پدر جا داریم نه خانه شوهر حق داریم، باید همین جور به ذلت و خواری میان دو خانواده زندگانی کنیم. اگر اولاد پسر داریم باید صبر کنیم تا او بزرگ شود آن وقت در پناه پسر خود یک زندگانی که سربار پسر باشیم بکنیم. هر کس پسر نداشت که باید عمرش را به ذلت و فقری بگذرانند» (همان: ۱۱۵). شاید بتوان با این توصیفات، زنی را در پس این روایت دید که با تمام نقد بر ساختارهای موجود و امید به اصلاح آن‌ها در زندگی آیندگان خود، به تنهایی توان مقابله با تمام این سنت‌های به قدمت تاریخ را نداشته است و گاه به ناچار خود را نیز در این سنت‌ها مورد ارزش‌گذاری قرار داده است؛ اما تلاش خویش را جهت بازگو نمودن این سنن غلط در خاطرات خود و نقد همه جانبه آن نموده است زیرا که با تمام این دو گانگی ارزش، در دیدگاه سردار مریم زن نیز انسانی است که انسانیتش در پرتو جنسیتش مورد ظلم قرار

گرفته است و وی بر این اعتقاد است که اگر «می‌دانستیم که خداوند ما را برای چه خلقت کرده است، نمی‌توانستند این همه ظلم در حق ما بکنند» (همان: ۱۵۹).

عشق نیز در گفتمان سردار مریم و خاطرات وی با گفتمان معمولش فاصله دارد. عشق به پدر، برادران و ایل و وطن نمود خاصی در این اثر دارد. در همان صفحات آغازین روایت، خاطره‌نویس با مشخص کردن هویت خویش این توجه را در مخاطب جهت همراهی با وی برمی‌انگیزد. وی امیدوار است که خداوند به او فرصت بدهد تا وی که «یک نفر ایرانی و از ایل بختیاری» است «روزنامه زندگانی خود را خیلی ساده و مختصر» بنویسد (همان: ۲۳).

عشق به پدر در این اثر جایگاهی ویژه دارد و سردار مریم در هر کجای روایت خویش بنا بر موقعیت ممکن به ابراز این عشق می‌پردازد و پدر خود را با صفات بزرگ یاد می‌کند: «پدر من حسین‌قلی‌خان ایلخانی مرد خیلی بزرگی بود ... وضع زندگانی ایشان وضع سلطنتی بود ... آنچه از تحمل ایشان بنویسم هنوز کم است ... پدرم خیلی بزرگ بود ... خیلی پلیتیک‌دان بود ... خیلی مهربان و رووف بود ...» (همان: ۲۴-۲۶). اغراق در وصف صفات خوب پدر به‌گونه‌ای است که وقتی سردار مریم در سال ۱۳۳۶ قمری شروع به نوشتن خاطرات خویش می‌نماید، در اوج تحولات مشروطه و در تحت‌تأثیر بافت زمانی خویش، مدعی می‌گردد که «... ایلخانی پدرم تمام خیالش این بود که شاید در دربار دولت همدست پیدا نموده و ایران را مثل اروپا مشروطه بکند و این کهنه درخت استبداد را شاید بتواند به دستیاری بزرگان ملت و دولت از بیخ و بن بردارد ... افسوس که آزادی ایران را که ندید، جان شیرین خود و آزادی اولاد خود را هم سر این مطلب و خیال مقدس گذاشت ...» (همان: ۳۹). علاقه به برادران حتی با تمام اجحافات که در حق وی می‌نمایند و در هر دو ازدواج ناخواسته وی تصمیم گیرنده هستند و هم در تصاحب اموال وی در خانه همسر دوم نیز باعث آزار وی می‌شوند، نیز جلوه‌ای خاص دارد و بی‌بی‌مریم ضمن بیان معایب ایشان در موقعیت‌های متفاوت، ذکر خوبی‌های آن‌ها را نیز می‌نماید و گاه می‌نویسد که «به حد پرستش آن‌ها را دوست دارم» (همان: ۵۲).

عشق به وطن نیز در تمام دغدغه‌های ملی راوی جایگاه ممتازی دارا می‌باشد و مریم بختیاری ضمن نقد اوضاع جاری مملکت آرزومند سعادت و پیشرفت وطن است و هنگام

راهی شدن اردوی بختیاری به سمت تهران به هنگامه استبداد صغیر، در نطق خود برای تشویق بختیاری‌های عازم به میدان نبرد، افسوس می‌خورد که چرا «من یک نفر زن بدبختی هستم که نمی‌توانم برای آزادی ملت جانفشانی بکنم» (همان: ۱۸۳). ترس و افسوس از بدبختی وطن با امید به آینده‌ای درخشان همراه است و هرچند که سردار مریم افسوس دارد که «می‌ترسم بمیرم و ایران را مثل اروپا یا امریکا یا ملت‌های دیگر دنیا» نبیند اما از آیندگان سعادتمند! ایران می‌خواهد «ای کسانی که روزنامه مرا مطالعه می‌نمایید، اگر در عصر شما ایران وطن عزیز مرا و خودتان دیدید به دانش و علم نورانی و مشعشع شده و قدم در راه و خاک آزادی گذاشتید یا در سایه علم و تمدن زندگانی نمودید از من بیچاره که یگانه آرزویم تمدن ایرانست یادی بنمایید. آیا ساعتی که من در قعر گور خوابیده‌ام شما ای ایرانی‌های بدبخت آزادید؟ با کمال سرفرزی قدم‌های شمرده شمرده می‌زنید؟ بخصوص خانم‌های بدبخت که مثل اسیر در خانه شوهر از ترس روزی زندگانی می‌کنند ... امیدوارم برحم و مروت خداوندگار که ترحمی در حق زن‌های ایرانی عموماً و بختیاری‌ها خصوصاً بنماید ...» (همان: ۸۴ و ۱۴۲-۱۴۳). عشق به وطن را سردار مریم به زیبایی در این توصیف‌ها به دغدغه‌های جنسیتی خویش پیوند می‌زند و امیدوار آینده‌ای متفاوت از زمانه خویش برای ایران و ایرانی و به‌ویژه زنان ایرانی است.

مریم بختیاری که در گفتمان خویش، به نقد گفتمان سنتی در مورد زن می‌پردازد و در این راستا مؤاخذه‌گر شدید این گفتمان است، در قبال همسری هیچ حس و تعلقی را بروز نمی‌دهد و گاه نیز حتی از مرد تحمیل شده این ساختار غلط به خود با عنوان «حیوان» یاد می‌کند (همان: ۱۲۶) و تنها دلیل رضایت به این ازدواج تحمیلی را نداشتن «ارث از پدر» می‌داند (همان: ۱۱۱) زیرا که «طبیعت من قبول نمی‌کرد که آزادی خود را از دست بدهم و خود را در قید اسارت مردهای خوب دنیا در بیاورم تا چه رسد به این مرد که می‌بایست شوهر من باشد ... زیرا آنچه طبیعت عیوبات بد و صفات پست را برای تمام مخلوق کره ارض آماده کرده، این یک نفر شخص دارا بود» (همان: ۱۱۲). وی در مسیر این نقد که حاصل تبعات زندگی پر رنج خود می‌باشد آرزومند است که «چقدر میل داشتم دارای یک قدرت فوق‌العاده باشم که بتوانم سنت‌های پوسیده ... را از بیخ و بن برکنم...» (همان: ۱۲۰). در کنار نقد گفتمان سنتی و تلاش عملی و فکری سردار مریم در به چالش کشیدن این

گفتمان، اما روایت وی دارای بیان عاطفی است. عطوفتی که همراه با احساسات و تخیلات پردازش شده قوی وی، گفتاری زنانه را شکل داده است که در متون مردان خاطره‌نگار این عصر دیده نشده است.

خاطرات بی‌بی‌مریم در ساختار روایی نیز به‌مانند خاطرات دیگر مردان هم‌عصر خویش عمل نمی‌کند. خاطراتی که اغلب گزارشی رسمی و خشک، همراه با روایتی یک دست است؛ اما اثر دختر حسینقلی‌خان بختیاری که بیشتر روح داستانی بر نثر آن حاکم است، با توصیف مرگ پدر راوی و ذکر بزرگی‌های شخصیت وی و نقد اوضاع مملکتی آغاز می‌گردد و پس از شرح پریشانی و آشفتگی ایجاد شده در خانواده، خواننده را با بازگشت به گذشته‌ای مهیج به دوران کودکی خویش و توصیف روزهای خوب سپری شده می‌برد و در مقایسه بین دو وضعیت به تصویر کشیده شده، مخاطب را همراه خویش تا انتها می‌کشد. نثری زیبا و ساده، اما پرسوز که حتی غلط‌های فاحش املائی آن نیز بیشتر از آن که نشان از ناتوانی درست نوشتن خاطره‌نگار را به ذهن متبادر کند، توانایی یک زن را که با کمترین دانش، با نوشتن خویش و نقد دقیق اوضاع سعی در اثبات وجود خویش در فرهنگ عینی زمانه دارد را اثبات می‌نماید.

انسجام، نظم و ترتیب بیان خاطرات و ذکر تاریخ دقیق اتفاقات مهم از ویژگی‌های دیگر این خاطره‌نگاری زنانه عصر قاجار است. خاطراتی که روایت‌گر آن، با نقد و به چالش کشیدن فرهنگ عینی زمانه، با گفتمانی متفاوت سعی در آگاهی‌بخشی به هم‌نوعان آینده خویش جهت شناخت از توانایی و حقوق خود دارد. توانایی و حقوقی که نه آنان را مثل مردان عصر وی کند، بلکه نمونه‌ای باشند مثل تمام زنانی که از دیدگاه وی در دیگر کشورها، بخصوص کشورهای اروپایی «در تمام اداره‌جات دولتی و ملتی مقام بزرگی را دارا می‌باشند» (همان: ۱۱۶). این توجه به زنانگی و توانایی‌های زن همراه با جزئی‌نگری، بیان احساسات و تصویرپردازی دقیق وقایع، همگی از توجه به هویت‌بخشی به گفتمان زنانه‌ای مایه می‌گیرد که سردار مریم آغاز کننده آن در بخش خاطره‌نگاری بوده است. خاطره‌نگاری که خود متأثر از فضای زمانه وی و تمایل عمومی جامعه در تغییر تمامی ساختارهای کهن و ضبط آن در تاریخ برای عبرت آیندگان صورت می‌پذیرفته است.

## نتیجه‌گیری

نظریه گفتمان‌کاوی انتقادی فرکلاف، با دارا بودن مدل سه بعدی متن، پراکتیس گفتمانی و پراکتیس اجتماعی که وی هر سه بعد را در فهم اجتماعی از متن مهم می‌داند، جهت تحلیل *خاطرات سردار مریم بختیاری*؛ اولین خاطره‌نگار زن عصر قاجار برای پاسخ‌گویی به پرسش چگونگی بازنمایی نقش‌های جنسیتی در متن این اثر را به کار بسته‌ایم. نوشته بی‌بی‌مریم بختیاری، خاطرات یک زن در عصر قاجار و در زمان اوج تحولات مشروطه است. وی که تحت تأثیر فضای مذکور دست به نوشتن برده است، سعی دارد تا با شرح زندگانی خویش برای آیندگان، به نقد وضعیت زمانه زیسته در آن بپردازد و با به چالش کشیدن گفتمان سنتی جامعه و مورد تردید قرار دادن آن، ضمن ارزش‌گذاری به نقش‌های ویژه زنانه و کنش‌های جنسیتی، زنان را دارای توانایی و قابلیت حضور در عرصه عینی جامعه نیز بداند و راه رسیدن به این مقصد را آگاهی از حقوق انسانی خویش و الگوبرداری صحیح از زنان موفق دیگر کشورها تصور کند. راوی خود نیز در این مسیر هر چند تحت سلطه ساختار سنتی و مردسالار جامعه خویش است، اما گاه نقش‌های به ظاهر مردانه‌ای نیز مانند سرپرستی خانواده، حضور در فعالیت‌های سیاسی و نقد امور را بر عهده می‌گیرد و با توییح یک جانبه دیدن نقش‌های جنسیتی زنان از سوی جامعه سنتی، ضمن ارزش‌گذاری به کنش‌های جنسیتی زنان، با گفتار پر از احساسات زنانه سعی در تحریک مخاطب خویش در برساخت دنیایی متفاوت با زمانه خود را دارد. گفتاری که با شرح دقیق جزئیات و احساسات زنانه راوی، مخاطب را با لایه‌های درونی اندیشه وی همراه می‌کند. گفتار سردار مریم که تصویرگر قوی کردارهای مردانه وی نیز هست، این اثر را متعلق به فرهنگ عینی جامعه می‌کند. به گونه‌ای که این گفتار از متون میان‌گفتمانی خویش فراتر رفته و به خلق نوشته‌ای متفاوت دست زده است، متنی برخاسته از گفتمان نوین جامعه عصر سردار مریم که برخاسته از فضای مشروطه است و وی با ثبت خاطرات خویش در آفرینش آن به نوعی سهیم بوده است. شاید لقب سردار را در پیشوند اسم وی که حاکی از حضور پررنگ بی‌بی‌مریم در عرصه عینی جامعه باید دانست، به خوبی بازگو کننده موفقیت وی در نقد گفتمان سنتی در حوزه ذهنی و فضای خاطره‌نگاری و به چالش کشیدن آن با ورود به عرصه عمومی بتوان پنداشت.

## منابع و مأخذ

## کتاب‌ها

- احمدی، بابک (۱۳۸۸)، *ساختار و تاویل متن*، تهران، نشر مرکز.
- بختیاری، سردار مریم (۱۳۸۲)، *خاطرات سردار مریم بختیاری*، ویراسته غلام‌عباس نوروزی بختیاری، تهران، آنزان.
- بهرامپور، شعبانعلی (۱۳۷۹)، *درآمدی بر تحلیل گفتمان: گفتمان و تحلیل گفتمانی*، گردآورنده محمدرضا تاجیک، تهران، فرهنگ گفتمان.
- تاج‌السلطنه (۱۳۶۱)، *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران.
- سرائی، لیلا (۱۳۹۴)، «مریم بختیاری»، *فرهنگ‌نامه زنان ایران و جهان*، ج ۱، تهران، ارتباط نوین.
- سردار بهادر، جعفرقلی خان (۱۳۷۸)، *خاطرات سردار اسعد بختیاری*، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر.
- سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۴)، *قدرت، گفتمان و زبان: ساز و کارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نی.
- عاملی رضایی، مریم (۱۳۸۹)، *سفر دانه به گل: سیر تحول جایگاه زن در نشر دوره قاجار (۱۳۴۰-۱۳۱۰ ق)*، تهران، نشر تاریخ ایران.
- عین‌السلطنه، قهرمان‌میرزا سالور (۱۳۷۶)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، تهران، اساطیر.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه گروهی، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران، نشر نی.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳)، *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار*، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.

- ون دایک، ای.تئون (۱۳۸۲)، *مطالعاتی در تحلیل گفتمان: ازدستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی*، ترجمه پیروز ایزدی و دیگران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.

#### مقاله‌ها

- آفاگل‌زاده، فردوس، غیاثیان مریم‌سادات، «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی»، *زبان و زبان‌شناسی*، ش ۱، ۱۳۸۶.
- جوادی، یگانه، محمدرضا، صفی، سیدمحمدعلی، «روایت زنانه از جنگ»، *فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی*، ش ۲۱، ۱۳۹۲.
- فتحی، سروش، سرایی، حسن، زارع، زهرا، «روش کیفی در مطالعات اجتماعی با تأکید بر روش تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی»، *پژوهش‌نامه علوم اجتماعی*، ش ۲، ۱۳۷۸.
- عاملی رضایی، مریم، مهرآیین، مصطفی، ایشانی، طاهره، افکار امیریون، پریسا، «تحلیل گفتمان خاطرات زنان عصر مشروطه و پهلوی»، *ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، ش ۲، ۱۴۰۰.
- عباسی سمیه، «تحلیل ساختار روایت در خاطرات روزنگاشت قهرمان میرزا عین‌السلطنه»، *دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء*، ش ۲۶، ۱۳۹۹.

#### پایان‌نامه

- رضوی، فاطمه (۱۳۹۲)، *زنانه‌نویسی در عهد قاجار: سبک‌شناسی خاطرات منسوب به تاج‌السلطنه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.



## ابزارهای اجرای سیاست در دربار سلطان حسین بایقرا

سید علی مزینانی<sup>۱</sup>

### چکیده

در ایران عصر تیموری تفاوت بنیادی-تمدنی میان جامعه یکجانشین ایران و جمعیت‌های شبان‌پیشه تاتار موجب می‌شد که امکان تلفیق و ادغام سنت‌های این دو گروه تا حد زیادی منتفی شود و به این خاطر سنت‌های دشت و سنت‌های شهر در کنار هم ساکن شده و به همزیستی بپردازند. این تقابل تا به حال از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. به عنوان مسئله اصلی خود، این نوشتار در پی آن است که تقابل پیش‌گفته این بار از منظر ابزارهای اعمال سیاست پیگیری کند. بر این اساس از نظر روش‌شناسی مقاله حاضر می‌کوشد با اتکا به شیوه توصیفی-تشریحی ابزارها و لوازم اعمال قدرت سیاسی در هرات دوره سلطان حسین بایقرا را در میان سه گروه اهل شمشیر، اهل قلم و شخص سلطان گونه‌شناسی و معرفی نماید. نتیجه‌گیری این نوشتار حاکی از آن است که در دربار سلطان حسین بایقرا ما با دو گونه اصلی ابزار سیاست‌ورزی مواجه هستیم، «ابزار شهر» و «ابزار دشت». اهل شمشیر با تکیه بر ابزارهایی چون «خون و طایفه»، «قزاقی‌گری»، «سنت جانشینی»؛ اهل قلم هم با تکیه بر ابزارهایی دیگری مانند «تشکیل حلقه»، «ذخیره و اعطای/ممانعت از اعطای مناصب»، «توزیع پول و سطح ثروت» و نهایتاً «غارت و تبعید»؛ سلطان هم علاوه بر سرخ‌داری تمام ابزارهای «شهر» و «دشت»، با بهره‌مندی از دو ابزار مضاعف یعنی «شراکت» و «عنایت خاصه/سلب عنایت» در پی تحقق منویات سیاسی خود بودند.

**کلیدواژه‌ها:** تیموریان، هرات، سیاست شهر، سیاست دشت، سلطان حسین بایقرا، امیر علیشیر نوایی.

## ***Policy-Implementation Means in the Court of Sultan Ḥosayn Bāyqarā***

Seyyed Ali Mazinani<sup>۱</sup>

### **Abstract**

In Iran during the Timurid era, the fundamental-civilizational difference between the sedentary society of Iran and the nomadic communities of Tatar shepherds made the possibility of combining and merging the traditions of these two groups to be ruled out, and because of this, the non-urban traditions of the steppe and the urban traditions settled inevitably together and co-existed. This confrontation has been studied from different perspectives; however, the present article aims at going through the aforementioned confrontation from a new perspective by focusing on policy-implementation means. Thus, the present article, using a descriptive-explanatory method, attempts to introduce and typify the means of implementing political power in Herat during the reign of Sultan Ḥosayn Bāyqarā among three groups of people of the sword, people of the pen and the Sultan himself. The conclusion of this article indicates that in the court of **Sultan** Ḥosayn Bāyqarā, we are faced with two main types of political means: urban and steppe. The people of the sword relied on "blood relations and tribe", "Qazāqhood", and the tradition of "succession"; the people of the pen also relied on "setting up parties", "bestowing/withholding offices", "distributing money", and finally "looting and sending people to exile"; and the Sultan himself, in addition to controlling all the urban and steppe means, sought to realize his political objectives by benefiting from two additional means: "joint office-holding" and "granting/withholding special favors".

**Keywords:** the Timurid, Herat, Urban Policy, Non-urban Policy, Sultan Ḥosayn Bāyqarā, Amir Ali-Šir Navā'i

## مقدمه

## ترکان و مغولان در جهان ایرانی

برای درک سازوکار و ابزارهای سیاست‌ورزی در دربار سلطان حسین بایقرا (۹۱۱-۸۶۲ ه.ق.) باید نخست برخی زمینه‌های تاریخی را ترسیم نمود. به‌طور مشخص منظور ظهور و استقرار سنت‌های سیاسی ترکی-مغولی است که با یورش مغولان به ایران و استقرار سلسله ایلخانی (۶۵۶-۷۳۱ ه.ق.) محقق شد. ظهور حکومت مغولی در ایران به معنی افزایش ناگهانی جمعیت‌های ترک بود، جمعیت‌هایی که از آگاهی فرهنگی نسبت به اختلاف هویت خود با جمعیت‌های بومی کشور برخوردار بودند (Barthold, 1962: 6). این آگاهی به شکلی بود که جمعیت‌های ترک حتی خود را در اسطوره‌های ایرانی جایابی کردند و پیشینه سیاسی خود را به افراسیاب پادشاه تورانی گره زدند (Ibid: p 5). در این فضای اختلاط ترک-مغول با ایرانی، جمعیت‌های جدید در عین آن که از کودکی با آثار ادبی فارسی همدم بودند چونان پیوند امیر علیشیر نوایی و منطق‌الطیر فریدالدین عطار (واحدی جوزجانی، ۱۳۴۶: ۷۲) اما درعین‌حال همچون سلطان حسین بایقرا هنگام حضور در مجمع علمای اسلام اذعان داشتند که من «مردی ترکی‌ام» (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۹۲).

این ترکیب عجیب اما درعین‌حال کارا و بقاپذیر توسط شخص تیمور برلاس (۷۷۳-۸۰۴ ه.ق.) دامن زده شده بود. او در کار سیاست و اجتماع کنار یاسای چنگیز و رسوم دشت به قواعد اسلامی هم پایبند بود. او در این مسیر به هشدار علمای مسلمانی چون شیخ حافظ‌الدین بزازی و محمد بخاری که این رویه او را شکست در کار شریعت دانسته و حکم به کفر تیمور دادند هم اهمیتی نمی‌داد (میر جعفری، ۱۳۷۵: ص ۲۰۵). بر همین اساس در عصر تیموری مقرر بود که امور لشکری و نظامی براساس قواعد مغولی-ترکی و امور کشوری براساس قواعد ایرانی-اسلامی تدبیر شود (رویمر، ۱۳۷۹؛ میرجعفری، ۱۳۷۵؛ Manz, 2007) رویه‌ای که تا پایان عمر آن سلسله به قوت خود پابرجا باقی ماند. بر این اساس تیمور البته علاقه خاصی هم به بنیان‌گذاری سنن و رسوم و در کل اقداماتی سابقه به محوریت شخصیت خود داشت. وی در تزوک خود یک دسته‌بندی ۱۱ رده‌ای از طبقات مردمان به ما ارائه می‌دهد (تیمور، ۱۳۴۲: ۲۰۴ تا ۲۱۴).<sup>۱</sup> این علاقه به دیگر اولیای دولت

تیموریان هم رسوخ کرده به نحوی که امیر علیشیر نوایی هم طبقات مردم را به ۳۴ رده مختلف تقسیم‌بندی می‌کند.<sup>۲</sup>

مسئله اصلی اینجا است که این چنین نظام‌های اجتماعی و سیاسی التقاتی که آگاهانه و یا عامدانه فکر نشده باقی گذاشته می‌شدند در سازوکار دولت‌داری تیموریان به هم‌ریختگی‌ها و آشفتگی‌هایی ایجاد می‌کرده است؛ بنابراین در چنین فضایی بهتر است جستجو برای به نظم آوردن مبانی پدیده‌ای که التقاط و آشفتگی مسئله اساسی آن است را به کناری گذاشت. اینجا به جای مبانی باید به دنبال ابزارهایی گشت که از خلال آن‌ها امر سیاست که ناظر بر کسب قدرت و حفظ و گسترش قدرت است، به پیش برده می‌شده است.

سابقه پژوهشی موضوع این نوشتار گویای آن است که پژوهشگران برجسته دوره تیموری کمابیش فاقد چنین نگاهی به موضوع بوده‌اند. آن‌ها در درجه اول به دنبال کشف و دسته‌بندی نهادها و ادارات دیوان‌سالاری تیموری رفته و هرچه بیشتر جسته‌اند، کمتر یافته‌اند. ه. رویمر در بازشناسی سازوکار دولت‌داری تیموریان بعد از ذکر مجموعه از اسامی موازی و ذکر وظایف و نیروهایی که می‌توانسته‌اند همپوشانی داشته باشند اذعان دارد: «باید پذیرفت تصویری که در اینجا ارائه شد، الزاماً یگانه تبیین ممکن از مجموعه بسیار بغرنج و پیچیده واقعیت‌ها نمی‌تواند باشد» (رویمر، ۱۳۷۹: ص ۱۳۵). این شرایط در مورد بئاتریس فوربس منز نیز صادق است. او می‌نویسد:

«اینجا توافقی کلی وجود دارد که دو دیوان در کار بوده‌اند، یکی مربوط به مالیات و نامه‌نگاری‌ها که عمدهٔ نفراش از دیوان‌داران ایرانی تشکیل شده بود و دیوان دیگری که عمدتاً نفراش از میان ترکان برگزیده بودند و مربوط به امور نظامی بود. الفاظ مورد استفاده برای نامیدن این دیوان‌ها و توصیف دامنه وظایف هریک از آن‌ها را نمی‌توان حتی برای دوره سلطان حسین بایقرا به دقت تعیین کرد» (Manz, 2007: 80-81)

باید اعتراف کرد که بی‌تناسبی، پیچیدگی و نظم‌گریزی جزو خصایص برجسته دولت‌داری تیموریان است و مقاله حاضر ضمن استناد به خاصیت فوق در متن خود دقیقاً به دلیل همین خاصیت به دنبال روشن کردن رده‌بندی‌ها، سلسله‌مراتب، مقام‌های دولتی، وظایف و حقوق در دولت‌داری تیموریان طی دوره حکومت سلطان حسین بایقرا نیست بلکه

به دنبال گونه‌شناسی روش‌ها و ابزارهایی است که از خلال آن‌ها سه جناح اهل شمشیر، اهل قلم و نهایتاً شخص سلطان نیت سیاسی خود را محقق می‌ساخته‌اند.

به نظر در دربار سلطان حسین بایقرا ما با دو گونه اصلی ابزار سیاست‌ورزی مواجه هستیم، «ابزار شهر» و «ابزار دشت». راهنمای ما در پردازش این دو مفهوم کلی تا حد زیادی ملاحظات آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس انگلیسی و بانی نظریه ساخت‌یابی است. او با مبنا قراردادن زمان-مکان تمامی مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی از کنش تا ساختار را مورد بازبینی اساسی قرار داده است (نک. Giddens, 1985 and 1993). در بخش مربوط به جامعه‌شناسی تاریخی از متن نظریه ساخت‌یابی گیدنز معتقد است در تمام طول تاریخ سه نوع جامعه عمده، یا سه نوع عمده فاصله‌گذاری زمانی-مکانی یا سه دسته اصول ساختاری، بروز کرده است:

| نوع نظام اجتماعی                         | اصول ساختاری                                                                                               | نوع بازتولید                   |
|------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------|
| ۱. جوامع قبایلی                          | سنن (اعمال جمعی)<br>خویشیت<br>تحریم‌های گروهی                                                              | التقاط انسجام اجتماعی و سیستمی |
| شکل غالب سازمان مکانی دسته‌ها و روستاها  |                                                                                                            |                                |
| ۲. جوامع منقسم به طبقات                  | سنت (اعمال جمعی)<br>خویشیت سیاست-مبتنی بر قدرت<br>نظامی<br>اقتصاد-اتکا متقابل (پیوند عرضی و عمودی ناچیز)   | تفکیک انسجام اجتماعی و سیستمی  |
| شکل غالب سازمان مکانی همزیستی شهر و حومه |                                                                                                            |                                |
| ۳. جوامع طبقاتی (سرمایه‌داری)            | روال‌مندی<br>خویشیت (خانواده)<br>نظارت<br>سیاست-قدرت نظامی<br>اقتصاد-اتکا متقابل (پیوند عرضی و عمودی بالا) | تفکیک انسجام اجتماعی و سیستمی  |
| شکل غالب سازمان مکانی فضای مصنوع         |                                                                                                            |                                |

(Giddens, 1984: 183)

با توجه به ملاحظه گیدنز مشخصاً امرای ترکمان به جوامع قبایلی تعلق دارند. اصول ساختاری این جوامع ناظر بر سنن، اعمال جمعی و خویشیت است. در آن سو سازمان‌دهی مکانی آن هم بیشتر مبتنی بر دسته‌های کوچ‌رو و نهایتاً روستاهاست. در مقابل اهل قلم به جوامع منقسم به طبقات تعلق دارند که اصول ساختاری این جوامع سنت، خویشیت، سیاست (مبتنی بر قدرت نظامی)، اقتصاد (با پیوند عرض و عمودی محدود) هستند. توان اعمال اقتدار قبیله در جایی که در آنجا «حضور» ندارد بسیار محدود است در مقابل توان اعمال و اقتدار جامعه منقسم به طبقات در جایی که در آنجا «حضور» ندارد بسیار بالاست. این واقعیت را به‌وضوح می‌توان در جنس ابزارهای اعمال سیاست هر یک از دوگروه اهل شمشیر و اهل قلم به نظاره نشست.

### هرات دوران سلطان حسین بایقرا

هرات به‌عنوان پایتخت تیموریان از موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای برخوردار بود که از سمت شمال پذیرای جمعیت‌های ترک زبان جنگاور بود و از سمت جنوب پذیرای جمعیت‌های ایرانی فارس‌زبان کتابت‌پیشه به نحوی که در خود شهر نیز قدرت قلمرویی بود تقسیم شده میان این دو گروه (Barthold, 1962: 9). حکومت سلطان حسین بایقرا توانست بنا بر گفته دولت‌شاه سمرقندی با سرکوب راهزنان و آبادی کاروان‌سراها رونقی در روزگار خراسان ایجاد کند و باز از بخت خوش این سلطان در دوران همو با افزایش بارش‌ها و لبریز شدن منابع آبی وضعیت کشاورزی نیز «به مرتبه‌ای رسید که کیوان برترنشین فلک هفتمین بر جمع دهاقین روی زمین حاسد است و بازار خرمن سنبله از رشک این مزارع کاسد» (سمرقندی، ۱۳۱۸: ۵۳۹-۵۴۰). با توجه به این گشودگی و به لطف شهرتی که از دوران سلطان شاهرخ تیموری برای هرات ایجاد شده بود شهر برای مشتاقان تحصیل علم و دانش به کعبه می‌مانست که کسی برای تحصیل از آنجا به جای دیگری نمی‌رفت (Barthold, 1962: 28-29) و دانش‌دوستان بی‌شماری را از نقاط دوری چون تبریز (نوایی، ۱۳۳۳: ۶۵) برای کسب دانش و آزمودن شانس خود در یافتن پشتیبانی خواجه‌ای دانش‌پرور به آنجا می‌رفتند. اجتماع اصحاب دانش و پژوهش در شهر به گونه‌ای بود به شکل‌گیری حلقه‌های ادبی فراوانی راه داده بود تا جایی که بنا بر قول سام میرزا، صاحب تذکره سامی، از دربار سلطان

حسین بایقرا دوازده هزار نفر «وظیفه» دریافت می‌داشته‌اند (سام میرزا، ۱۳۸۴: ۱۴). در همان حال در میان اغلب اهالی علم و دانش کمتر کسی یافت می‌شده که به واسطه رونق عرفان و تصوف سر در دامن مرشدی نداشته باشد و در این مسیر چند گامی تبع‌آزمایی نکرده باشد (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۱۹)؛ به‌ویژه که در این وقت مولانا عبدالرحمن جامی به جایگاه قطب طریقت نقشبندی تکیه زده بود.

### ابزارهای سیاست در نزد امرای ترکمان و اهل شمشیر

#### خون و طایفه

با توجه به ملاحظات آنتونی گیدنز ما مجموعه عناصر در دست هر سه جناح بازیگران سیاسی در صحنه سیاست هرات سلطان حسین بایقرا را در دو مقوله کلی «ابزار دشت» و «ابزار شهر» دسته‌بندی می‌کنیم. «ابزار دشت» از توان محدودی برای اعمال اقتدار در موقعیت‌های دوردست، جایی که صاحبانش در آنجا حضور ندارند، برخوردار است. در مقابل «ابزار شهر» دارای توان بسیار برای اعمال اقتدار در موقعیت‌های دوردست، فارغ از حضور یا عدم حضور صاحب آن است.

یکی از قوی‌ترین دسته ابزارهای دشت که در اختیار امرای ترکمان قرار داشت را می‌توان «خون و طایفه» دانست. امرای ترکمان به‌صورت پیش‌فرض معتقد بودند که رده‌بندی ۱۲ پله‌ای امیر تیمور از ایشان، ناموسی است که تعدی به آن را اگر نه غیر ممکن که باید نادر شمرد. امیر علیشیر نوایی وقتی از تقبل سمت منصب مهاداری دربار پوزش می‌طلبد از سوی سلطان منصبی بالاتر یعنی ریاست دیوان اعلی به او پیشنهاد می‌شود اما امیر علیشیر این منصب را هم نمی‌پذیرد و تصریح می‌نماید: «من حالا در جرگه اتکچیان (ندیم) سده سدره مقام انتظام دارم و صاحب‌منصبی نیستم و از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتر می‌نشینم هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۵۹). براساس ملاحظه زکی ولیدی توغان صف امرای مقدم بر امیر علیشیر تنها به این دو طایفه محدود نبوده بلکه نوایی به‌واسطه اصالت اوغور خود باید پس از کونگرات، ترخان، ارلات و برلاس می‌ایستاده (زکی ولیدی طوغان، ۱۳۷۷: ۴۴). اینجا سلطان فرمانی ویژه

صادر می‌کند که بر مبنای آن نوایی تنها ملزم به رعایت تقدم امرای برلاس در محضر سلطان می‌شده (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۵۹). در جایی دیگری امرای ترکمان به این که مجدالدین محمد خوافی به واسطه منصب رسالت و پروانه داری در محضر سلطانی اجازه نشستن و کتابت داشته معترض می‌شوند. امیر حسن شیخ تیمور به عنوان سررتبه‌دار امرا به سلطان اعلام می‌کند که: «هرگز معهود سلاطین حشمت‌آئین نبوده که در وقتی که جمیع امراء و ارکان دولت دست خدمت بر بالای هم نهاده، بپای ادب ایستاده باشند جهت تمشیت مهمات ملکی و مالی **تازیکی** را پیش خود بنشانند». اینجا امیر علیشیر که در این مقطع هنوز وارد رقابت با مجدالدین نشده بود، در مقام دفاع از او اعلام می‌دارد که سلاطین هر عهد حق دارند با اتکا بر ضروریات عصر خود دست به «اختراعات» متناسب بزنند و الزامی به تبعیت صرف از سنن سلاطین گذشته ندارند (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۰۱-۴۰۲).

### قزاقی‌گری

دیگر ابزار اعمال قدرت امرا و اهل شمشیر اتکا بر اصل «قزاقی‌گری» و «سنت جانشینی» بود. براساس سنت در میان دشت‌نشینان هرگاه قدرت در یک خانواده قرار گیرد آنگاه تمام اعضای ذکور آن خانواده دارای حق برابر برای ادعای اقتدار هستند؛ اصلی که درست در مقابل سنت جانشینی پدر و فرزندی در جوامع شهری قرار می‌گیرد. به این نحو اقتدار و دربارهای کوچک هر یک از شاهزادگان تیموری «لطفی» از سوی سلطان حسین بایقرا نبود بلکه «حق» آنان به شمار می‌آمد. اعضای ذکور خانواده سلطنتی همه حق داشتند شانس خود را برای کسب قدرت آزمایش کنند. این فرایند معمولاً از یک دوران «قزاقی‌گری» یعنی دشت‌نشینی شاهزاده و تلاش برای گردآوری توان مالی و حمایت‌های ایلیاتی از شیوه‌های مختلف که غارتگری و توزیع غنیمت در صدر آن‌ها قرار داشت، شروع می‌شد. امرایی که سلطان را در این دوران «قزاقی‌گری» همراهی کرده بودند می‌توانستند انتظار عنایات ویژه داشته باشند. نمونه برجسته این مورد جهانگیر برلاس بود که در دوران قزاقی‌گری سلطان حسین بایقرا حتی در بیابان‌های سوزان و بی‌سایه جسم خود را سایبان او می‌ساخت. جهانگیر برلاس در دوران سلطنت حسین بایقرا از توجه او مطلقاً محروم مانده بود و بر همین اساس به نزدیکی امیر علیشیر و سلطان حسادت برده چون امیر را در این

عدم عنایت سلطان مقصر می‌دانست، مدام از امیر بدگویی و غیبت می‌نمود. در پایان امیر، شر این جنگجوی فراموش‌شده را با اعطای منصب ولایت ترشیز از سر خود کوتاه کرد (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۲۱-۴۱۷)؛ به جانب دیگر این رویداد در بخش مربوط به اهل قلم خواهیم پرداخت.

### سنت جانشینی

اما مبتنی بر اصل جانشینی همه شاهزادگان تیموری دربارهای کوچکی داشتند که در آن‌ها به استقلال رفتار می‌کردند. این واقعیت متقابلاً فرصتی بود برای علما و امرا جهت یافتن حامی و برای شاهزادگان جهت جذب مهره‌های اهل شمشیر و اهل قلم تا در بازی سیاست وزن بگیرند. سید غیاث‌الدین مشهدی یکی از صاحبان منصب صدر در دربار سلطان حسین بایقرا وقتی با پاکسازی قوام‌الدین نظام‌الملک وزیر بزرگ و دستگاه او مواجه می‌شود و حامی خود را ازدست‌رفته می‌بیند به دربار بدیع‌الزمان در بلخ پناه می‌برد البته بدیع‌الزمان او را عنصر مفیدی نمی‌یابد و وی را به دربار ابوالحسن میرزا در مرو حواله می‌دهد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۲۴). نمونه مشابه دیگر هم غیاث‌الدین جمشید قاینی است که او هم عضو دستگاه قوام‌الدین نظام‌الملک بود. او بر «مسائل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات و قوفی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت را بحیله شرعیه از شایبه شبیه و حرمت بسرحد حلیت میرسانید بنا بر آن بحلالی ملقب شد». با وجود این جایگاه، وی هم بعد از سقوط دستگاه قوام‌الدین نظام‌الملک مغضوب سلطان می‌شود و پس از مرگ سلطان به دربار بدیع‌الزمان میرزا پناه می‌برد (همان: ۳۲۴). در هر دوی این موارد با وجود کدورت خاطر سلطان و مقرب‌الحضرت او امیر علیشیر از این دو خواجه، آن‌ها توانستند با پناه بردن به دربارهای شاهزادگان، خاندان و بخشی از اموال خود را از خشم سلطانی محفوظ دارند.

البته تکیه بر «قزاقی گری» یا «اصل جانشینی» همیشه هم قرین به موفقیت نبود. وقتی وزیر بزرگ پیشین مجدالدین محمد خوافی قبل‌تر تلاش کرده بود از دم تیغ پاکسازی قوام‌الدین نظام‌الملک جان سلامت به در ببرد به محمد بن برندق برلاس، از امرای محبوب سلطان، پناه برد اما سلطان حسین بایقرا، هم مجدالدین و هم برندق را دستگیر کرده به

زندان انداخت. بعدتر اولی با پرداخت ۲۰ هزار دینار آزادی خود را خرید و دومی هم بعد از تحمل یک‌سال‌ونیم حبس در قلعه اختیارالدین هرات مجدد مورد عنایت قرار گرفت (Barthold, 1962: 53).

## ابزارهای سیاست نزد اهل قلم

### تشکیل حلقه

با توجه به موقعیت شهر هرات که در بالاتر به آن پرداخته شد، طبیعی بود که گروه‌های متعددی از نخبگان فرهنگی و سیاسی بخت و اقبال خود را در آن شهر می‌جستند. اهل قلم و دبیران سطح اول دربار سلطان حسین بایقرا بی تردید از این واقعیت غافل نبودند. به این ترتیب هر یک از خواجگان عالی‌مقام دست به تشکیل حلقه‌هایی از نخبگان به محوریت خود می‌زدند که یکی از کارکردهای آن‌ها قطعاً سیاسی بود. این حلقه‌ها قبل از هر چیز تمرکزی هنری-ادبی داشت و در بین آن‌ها علوم زمانه حضور پر رنگی نداشتند. باب فلسفه تقریباً بسته بود. البته در همان حوزه‌های هنر و ادبیات هم آنچه انجام می‌شد بیشتر استقبال از آفرینش‌های اعصار سلجوقی و ایلخانی بود و ابتکاری به چشم نمی‌خورد (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۳). ارزش شاعر شناخته شدن در آن روزگار تا حدی بالا گرفته بود که نوایی در تذکره *مجالس‌النقائس* از مولانا هوایی نامی سخن می‌گوید که با اتکا به اندک ذوق خود در نقاشی، اشعاری را که می‌سرود روی کاغذ تذهیب شده می‌نگاشت و به مردم می‌داد تا «شهرت یابد» (نوایی، ۱۳۲۳: ۴۲ و ۴۳). درعین‌حال داشتن حامی و وابسته بودن به یک حلقه هم چنان اهمیت حیاتی داشت که یک نخبه هنری یا ادبی تقریباً بدون تعلق به یک محفل از معاش روزمره خود عاجز می‌ماند؛ سرنوشتی که مسعود قمی شاعر قربانی آن شد و در شکایت از آن مناظره «تیغ و قلم» را سرود تا تاکید کند قلم در سایه تیغ است که بقا و دوامی دارد (محمدی و حسینی، ۱۳۸۷: ۲۸).

با این مقدمات پیوستن به محافل پیچیدگی‌های پیدا کرد تا حدی که به یک تخصص تبدیل شده بود. حلقه امیر علیشیر گویاترین نمونه در دسترس ما است. در حلقه او هیچ چیز به اندازه فن سرودن معما نشانگر سلطه ادبی و هوشمندی فرد دانسته نمی‌شد. افرادی که طمع پیوستن به حلقه امیر را داشتند در جستجوی کتب معما از هم سبقت می‌گرفتند و

کسانی که چنین کتبی داشتند آن را با دقت از دست رقبای احتمالی دور نگه می‌داشتند (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۳۷۴). علیشیر نوایی برای حلقه خود به صورت ویژه در پی جذب نخبگان بود. او مولانا صاحب را مامور کرده بود که افراد مستعد در فنون مختلف را که در سطح شهر هرات می‌بیند در محفل او حاضر سازد. روایت زین‌الدین محمود واصفی صاحب *بدايع الوقایع* در مورد تجربه تشریفش به حلقه امیر نمودی زنده و روشن از این امر است. مولانا صاحبی بعد از آزمونی اولیه واصفی را شایسته حضور در حلقه امیر می‌شناسد و گزارش او را به امیر می‌دهد. سپس به واصفی خبر می‌دهد که آماده باشد تا روز بعد با دو تن دیگر وی را به حلقه امیر ببرد و درعین حال به واصفی جوان هشدار می‌دهد «صحبت میر حیرت‌افزا و دهشت‌انگیز است ... مبدا که معمائی خوانده شود و نیابی، موجب شرمندگی و انفعال من شود». واصفی ذکر می‌کند که آن شب را تا صبح نتوانسته بود بخوابد اما روز بعد نتیجه تشریف موفقیت آمیز بود و امیر او را به عنوان عنصری مستعد شناسایی کرد (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۳۹۰). این دستاورد کوچکی برای واصفی نبود. دولتشاه سمرقندی صاحب معروف تذکره الشعرا قصیده‌ای بلند به امید عضویت در حلقه امیر علیشیر سرود اما تنها پاداشی که دریافت کرد این بود که امیر نام او را در *مجالس/النفائس* ذکر کرد و تاکید نمود انسانی عالی‌نسب است که به کمی درآمد رضاداده و در گوشه‌ای خود را وقف مطالعه ساخته است (Barthold, 1962: 66); مانند همین بی‌توجهی در حق معین‌الدین محمد اسفزاری صاحب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* نیز واقع شده با این تفاوت که از وی با داشتن پدری شاعر و با وجود دست چیره‌ای که خود وی در نثر و خطاطی داشته و نوشتن یک اثر ماندگار در مورد تاریخ هرات، به طور کلی در *مجالس/النفائس* هیچ نامی ذکر نشده. اسفزاری در حلقه قوام‌الدین نظام‌الملک خوافی که بعدها رقیب امیر علیشیر شد، عضویت داشته و همین ویژگی کافی بوده تا تصمیم‌گیری در مورد او برای امیر آسان باشد (اسفزاری، ۱۳۳۸: مقدمه، ج ۱، ۹). درعین حال در حلقه نوایی ادبایی چون مولانا سیفی، مولانا آصفی، مولانا هلالی، مولانا قراضه شیرازی و مولانا قبولی عضویت داشتند که امیر با وجود تمام مشغله‌های به‌طور ویژه به تکریم و پرورش قوای فکری آن‌ها مشغول بود و به شخصه اشعار ایشان را تصحیح و داوری می‌کرد (عبدالله، ۱۳۴۶: ۳۱). اگر به این واقعیت یک‌بار دیگر توجه شود که بیان هر چیزی در هرات آن عصر در قالب شعر و نظم صورت می‌پذیرفته آن

وقت روشن می‌گردد داشتن چنین حلقه‌ای می‌توانسته در ایجاد اشراف اطلاعاتی برای سرپرست آن قویاً مفید به فایده باشد؛ چنان که انتشار اخبار در سطح جامعه و متقابلاً جمع آوری اخبار از کوچکترین تحولات و تبدلات جامعه به بهترین وجه از مسیر آن ممکن می‌شده. وقتی امیر علی شیر نوایی در سال ۸۹۲ ه.ق. تفقد سلطان حسین بایقرا را از دست داد و برای یک سال محترمانه به استرآباد به حاکمیت فرستاده شد که به نوعی تبعید بود، درویش علی کتابدار برادر امیر این تنزل برادر را از قدرت گیری مجدالدین محمد خوافی دید پس توطئه‌ای ترتیب داد و در بلخ تحصن نموده نمایندگان حکومت سلطان را از آن بیرون راند تا «خاقان منصور را متنبه سازد» که اگر جلوی اعتلای قدرت مجدالدین گرفته نشود این امر مایه «سلوک طریق خلاف خواهد شد». (خواند میر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۸۸-۱۸۹).

در نقطه مقابل می‌توان سرنوشت مجدالدین محمد خوافی را ملاحظه کرد که وقتی برای آخرین مرتبه مغضوب سلطان شد مستقیم به مولانا عبدالرحمن جامی مراجعه کرد تا با شفاعت خود، خوافی را از شکنجه‌های بازرسان و مواخذه‌گران مالی که سلطان بعد از عزل بر او مسلط ساخته بود رهایی بخشد (نوایی، ۱۳۸۱: ۳۸ و ۳۹). جامی نیز از سفارش در حق مجدالدین خودداری نکرد؛ اما جامی همان مرشدی بود که به علیشیر نوایی در مواقع دزدگی اش از کار سیاست و دستگاه سلطان چنین تسلی می‌داد: «قبول سخن در آن حضرت (امیر) نعمتی بزرگ است ... و اگر ناگاه از مهر این شغل عیاذاًلله طبع لطیف را گرانی حاصل‌آید و خاطر شریف را پریشانی روی‌نماید، تحمل آن گرانی را در کنه حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادت دخی تمام» (جامی، ۱۳۸۳: ۱۰۰).

### ذخیره و اعطای/ممانعت از اعطای مناصب

دیگر ابزار مهم اهل قلم برای بقا در میدان سیاست ذخیره‌سازی مناصب و سپس اعطای آن‌ها یا جلوگیری از اعطای آن‌ها به فراخور موقعیت بود. به‌عنوان یک پیش زمینه قبل از صحبت از این ابزار باید یک‌بار دیگر یادآور شد که در نظام حکومتی دیوانی تیموریان بی‌نظمی و بی‌ربطی اصلی بود رایج که اغلب به جای اصلاح آن، همه افراد دخیل حتی شخص سلطان نیز سعی داشتند منافع خاص خود یا جناح خود را از آن استخراج کنند (بوات،

۱۳۸۴: ۱۳۴). جهانگیر برلاس به عنوان یکی از امرای طوایف سابقه‌ای طولانی در همراهی سلطان در دوران قزاقی‌گری‌اش داشت به طوری که گفته شد در بیابان‌های سوزان ماوراءالنهر و ترکستان تن خود را سایه‌بان سلطان می‌ساخت. او در دوران تخت‌نشینی سلطان حسین بایقرا به فراموشی سپرده شده بود. جهانگیر برلاس یکی از عوامل پر رنگ در این بی‌منزلی خود را امیر علیشیر نوایی می‌دانست پس تا می‌توانست به شکایت و بدگویی از او در اطراف و اکناف می‌پرداخت. امیر علیشیر نوایی برای آنکه کار این عنصر مطرود اما مزاحم را یکسره کرده باشد برای او از سلطان حسین بایقرا منصب حکومت ولایت ترشیز را دریافت کرد. جهانگیر برلاس گمان برد که نعمتی بزرگ از امیر علیشیر در حق او صادر شده اما امیر این کار را با شناختی از طبع تندخو و غوغاگر مردم ترشیز داشت انجام داده بود. در دوران حکومت جهانگیر برلاس هر موقع مردم ترشیز به دادخواهی از حکومت بد او به نزد امیر علیشیر می‌آمدند وی آن‌ها را به تندی از خود می‌راند. جهانگیر برلاس این امر را حمایت امیر تلقی کرده بر جسارت خود می‌افزود. در نهایت خود مردم ترشیز دست به اقدام‌زده و جهانگیر برلاس را به قتل رساندند و امیر علیشیر را از وی فراغت بخشیدند (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۱۷-۴۲۱). البته همیشه هم امیر علیشیر تا این حد پیش نمی‌رفت. جایی دیگر سید شمس‌الدین محمد اندجانی ملقب به میر سربرهنه در دربار سلطان حسین به مقام صدر یا نظارت اوقاف و امور سادات منصوب شد. از آنجاکه این منصب از گردش مالی بالایی برخوردار بود، منصب‌داران آن خیلی زود یا واقعا دست به فساد مالی می‌زدند یا متهم به فساد مالی می‌شدند. میر سربرهنه هم از قاعده استثنا نبود و وقتی معزول شد امیر علیشیر را در عزل خود صاحب نقش می‌دانست. امیر علیشیر که ظاهراً در این امر نقشی نداشت برای متوقف کردن بدگویی‌ها و بدخواهی‌های میر سربرهنه دوباره مقام صدر را برای او از سلطان اخذ کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۲۲). استفاده از ذخیره مناصب توسط امیر علیشیر به سطح کارگزاران حکومتی محدود نبود و او را شاید بتوان تنها فردی دانست که این ظرفیت را در روابط میان سلطان و فرزندان او نیز به انجام می‌رساند. از آنجاکه بدیع‌الزمان میرزا همیشه رابطه پر افت و خیزی با پدرش سلطان حسین بایقرا داشت کمتر سالی در سلطنت حسین بایقرا می‌گذشت که طی آن بدیع‌الزمان ایجاد مسئله و اعلام مخالفت نکند. در یکی از این موارد امیر علیشیر در مقام میانداری حکومت سیستان و فراه را برای بدیع‌الزمان دریافت کرد

تا او را از صرافت شورش در منطقه قندوز بیدازد (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ج ۸، ۵۴۰۴)؛ اما شاید طولانی‌ترین مورد بهره برداری از اِزارِ بازی با اعطای یا عدم اعطای منصب را بتوان در رفتار امیر علشیر با مجدالدین محمد خوافی مشاهده کرد. مجدالدین محمد خوافی از دبیران مورد علاقه سلطان بود که یک نوبت به ریاست دیوان‌اعلی منصوب شد. به طور کلی او شخصیتی سرسخت و منظم به لحاظ اداری مالی معرفی شده که طوری به امور حکومت می‌پرداخت که طی آن از «هیچ فردی رشوه نگرفته‌اند و تصرف ننموده‌اند» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۵۱ و ۳۵۲). قوام‌الدین نظام‌الملک و خواجه افضل‌الدین محمد در مشارکت با امیر علشیر توانستند مجدالدین محمد خوافی را از دیوان‌اعلی به زیر کشیده و پس از واداشتن او به پرداخت ۶۰ هزار دینار به تصدی شراکتی منصب پروانچی‌گری محدود نمایند (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۰۴-۴۰۵). حتی تا ۹ سال بعد سلطان حسین بایقرا اراده داشت با دیگر موقعیت مجدالدین خوافی را ارتقا دهد ولی امیر علشیر نوایی به شکلی خستگی‌ناپذیر «تجویز معنی نمی‌فرمود» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۸۰). تا این‌که بالاخره ماجرای گماشتن امیر به حکومت استرآباد در ۸۹۲ ه.ق. پیش آمد و مجدالدین محمد خوافی مجدد به ریاست دیوان بزرگ امارت رسید. این بار مجدالدین محمد بود که به محض مواجهه با درخواست افضل‌الدین محمد جهت منصوب شدن به محاسبات مالیاتی استرآباد این منصب را به رقیب سابق خود عطا کرد تا در نبود او با راحتی بیشتری از او و احتمالاً جناح او نزد سلطان غیبت کند (همان: ۱۸۱).

### توزیع پول و سطح ثروت

در دنیای پیشامدرن محدودیت منابع فلزات به‌خصوص فلزات گران‌بها ارتباط مستقیم با میزان در دسترس سکه و پول نقد داشته است. از این رو می‌توان گفت که کمبود پول نقد در اعصار پیشامدرن یکی از مشکلات روزمره در دربار هر حکومت‌گری به شمار می‌آمده درست مانند قحطی‌های دوره‌ای، همه‌گیری‌ها و مدعیان بزرگ و کوچک برای تخت سلطنت. یک دیوانی هوشیار برای تضمین موقعیت خود باید بزنگاه درست و میزان لازم توزیع پول را شناسایی می‌کرد.

پرهیز از توزیع پول هم می‌توانست صدمات جبران‌ناپذیری به دنبال داشته باشد و هم

سلطان را نسبت به انباشت مالی کارگزاران خود بدبین کند. امیر حاجی پیر بکاول از ملازمان سلطان حسین بایقرا روزی به امیر علیشیر نوایی هشدار داد که سلطان نسبت به او اظهار بدبینی کرده و حتی با این که امیر بیست قدم از پی تخت روان بکاول دوید، بکاول به او توضیحی نداد که جزئیات ماجرا چه بوده است. بعد از پرسش و بازرسی روشن شد حرف بکاول پایه و اساسی نداشته و تنها قصد تحقیر امیر در میان بوده است. امیر به نوبه خود در روز مناسبی به حضور سلطان رسید و وانمود کرد که از بیرون شهر می‌آید. وقتی سلطان از امیر در مورد اوضاع و احوال پرسش نمود او هم گزارش داد که بر دروازه شهر امیر حاجی پیر بکاول را در حالی دیده که جوانان زیبارو او را بر تخت روان می‌برده‌اند و گروهی دیگر از جوانان که پارچه‌هایی از طلا و نقره و چینی و پیاله‌هایی از لعل و فیروزه و زبرجد و یاقوت در دست داشتند. امیر اظهار شغف می‌کند: «که ملازمان پادشاه ما را [این] اساس و تجملی دست داده که کیکاوس و افراسیاب و خسرو پرویز و بهرام و سلاطین عظام و خواقین ذوی‌الاحترام را میسر نبوده.» سلطان بی‌درنگ مأموران خود را فراخواند و به آن‌ها دستور داد خانه بکاول و همه نزدیکان وی را به شکلی غارت کنند که چیزی که بتوان نام «شیء» بر آن گذاشت در آن باقی نماند (واصفی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۲۳-۴۲۴).

اردوی کشی‌های سلطنتی معمولاً از زمان‌هایی بودند که ذخایر پولی سلطان را به سرعت تحلیل می‌بردند. دیوانی هوشیار می‌توانست در این مواقع ارزش خود را به سلطان اثبات نماید. در یکی از اردوهای سلطان حسین بایقرا که اردو از بلخ به هرات آمد و قصد ادامه حرکت به سمت قندهار داشت، امیر علیشیر در فاصله توقف اردو در هرات بیست و پنج تومان سکه نقره، هزار من ابریشم و هزار خروار غله پیشکش کرد (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۱۳۶). باز در سال ۹۰۶ ه.ق. سلطان در سفر مازندران درخواست ۱۰۰ هزار دینار پول نقد به هرات فرستاد که بی‌معطلی نیمی از این مبلغ را امیر علیشیر تهیه نمود و ارسال کرد (همان: ۱۳۷). این هدایا سلطان را از وفاداری وابستگان و تعدیل انباشت ثروت آن‌ها مطمئن می‌کرده است.

یک دیوانی هوشیار توزیع پول را صرفاً هم به شخص سلطان محدود نمی‌کرده بلکه مراقب بوده که دامنه مطمئنی از اطرافیان سلطان هم از این دست‌ودل بازی بهره‌مند گردند.

عامل اموال امیر علیشیر یک ده را در استرآباد به بدیع‌الزمان میرزا هدیه کرد و بعدتر خود امیر هم ذخیره غله خود در سبزوار را به اردوی بدیع‌الزمان میرزا واگذار کرد. خواندمیر در مکارم/اخلاق به روشنی این توزیع به موقع اموال را یکی از عوامل بقای طولانی‌مدت امیر در دربار تیموریان دانسته است (همان: ۱۳۴). مجدالدین محمد خوافی رقیب امیر علیشیر هم متوجه اهمیت توزیع پول و اموال بود اما آن را به هوشمندی امیر علیشیر به انجام نمی‌رساند. مجدالدین در وزارت خود که از آن به‌عنوان دورانی از حاکمیت نظم و قاعده بر امور دولتی یاد شده است، دقیقاً همان چیزی که برای تیموریان آزاردهنده بود، به‌خوبی زارعین و لشکریان را با خود همراه ساخت اما معلوم نیست به چه دلیل بر منابع امرای ترکمان، مقربان سلطان و دبیران سخت گرفت (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۰۳ تا ۴۰۸). در جایی دیگر مجدالدین برای ساکت کردن درویش علی کتابدار که با تبعید برادرش امیر علیشیر به استرآباد، در بلخ علیه او خروج کرده بود بهتر دید با بخشیدن خلعت و مبلغ ۱۰۰ هزار دینار به درویش علی مزاحمت او را از سر خود کوتاه گرداند و انگیزه مخالفت مجدد را از او بگیرد (Barthold, 1962: 51). خیلی زود مشخص شد که این بخشایش پول دور ریختن منابع بوده. درحالی‌که مجدالدین اینطور منابع خود را هدر می‌داد امیر علیشیر می‌دانست که بهتر است از باب «نیازمندی و تبرک» هدایایی نقدی و جنسی را به‌واسطه خواجه محمد دهدار به مولانا عبدالرحمن جامی تقدیم کند و همزمان چشم خود را به روی ناخونک‌هایی که خواجه دهدار به‌عنوان «پول‌پا» به این هدایا می‌زد، ببندد (نوایی، ۱۳۸۱: ۱۸). بر همین اساس بود که امیر در سفر اردو سلطنتی از بلخ به هرات و از آنجا به قندهار که بالاتر به آن اشاره شد، غیر از هدایایی که به سلطان رساند از روی فراست «صد هزار دینار دیگر پیشکش حرمها و مخدوم زادگان و هدیه امرا و ارکان دولت» نمود (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۱۳۶).

### غارث و تبعید

آخرین ابزار سیاست‌ورزی دیوانیان در دربار تیموری که در قالب این مقاله بررسی خواهد شد توسل به غارت و تبعید است. ماهیت غارت مشخصاً انهدام بنیه مالی رقیب جهت هرگونه فعالیت مجدد در چرخه سیاست است؛ اما مسئله تبعید در دنیایی که هنوز قرن‌ها با عصر ارتباطات فاصله داشت و در آن بعد زمانی به شدت معنادار بود می‌توانست اطمینان

خاطر عمیقی را نسبت به خارج شدن رقیب از گود سیاست فراهم آورد. در طول تبعید سال ۸۹۲ ه.ق. امیر علیشیر نوایی به استرآباد، خواجه مجدالدین محمد خوافی دست به پراکنده ساختن هواداران وی زد. هر چند مجدالدین ابتدا از عزیمت افضل الدین محمد به استرآباد به عنوان مأمور محاسبات مالیاتی آن دیار حمایت کرد چون در غیبت وی راحت می توانست او را از چشم سلطان بیندازد اما خیلی زود به فکر حذف کامل او افتاد. وقتی قطعیت این نیت از طریق خواجه محمد دهمدار روشن شد و ماموران حکومتی هرات مدام برای فراخواندن افضل الدین محمد به استرآباد تردد می کردند، افضل الدین خودخواسته بعد مکانی تبعید خود را بیشتر کرد و به تبریز تحت سلطه آق قویونلوها رفت. آنجا نیز برای مدتی طولانی باقی نماند و به قصد حج به حجاز عزیمت کرد (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۳۴-۴۳۵). وقتی با بازگشت امیر علیشیر نوایی از تبعید، دولت مجدالدین محمد خوافی هم افول کرد به واسطه همان سخت گیری ها و قانون مندی ها که در دوره وزارت خود به خرج داده بود یک بازجویی سنگین از او ترتیب داده شد. همه اموال او تا فلس آخر نقد شد و اطمینان حاصل گردید چیز بیشتری از او به دست نمی آید. سپس سلطان دستور داد که آسیبی به جان او نرسد و الا مسببان به بدترین وضعی مجازات خواهند شد. این دستور مخالفان مجدالدین را هوشیار کرد که احتمالاً سلطان قصد دارد یک بار دیگر هم به وی فرصت خدمت بدهد برای همین آن ها هم گزینه تبعید را برای مجدالدین به کار انداختند و هدف خود را غیر مستقیم عملی ساختند. آن ها به مجدالدین گفتند اگر تعهد مبلغی سنگین را به گردن بگیرد وی را برای گردآوری مبلغ و انجام تعهد خود آزاد خواهند کرد. مجدالدین بعد از مدت ها بازجویی و شکنجه تعهد را پذیرفت اما نتوانست مبلغ را فراهم آورد. ساده بود ابتدا از خراسان پا به فرار گذاشت و سپس در بیابان های کرمان خود در کاروانی از «مردم فرنک» جا زد و به قصد حج به سمت حجاز عزیمت نمود و در پایان در منزل تبوک از دنیا رفت (همان: ۴۱۸). خواجه نظام الملک قوام الدین اما به اندازه مجدالدین محمد خوش شانس نبود. وقتی از چشم سلطان افتاد امیر علیشیر نظر مثبت خود را با حذف او و خاندانش اعلام نمود پس دستور غارت عمومی وی و اطرافیان و وابستگانش اعلام شد از خانه این وزیر سابق «چندان زر و جوهر و کتب شریفه و اقمشه نفیسه و اسبان راهوار و اشتران باربردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیم ها و زیلوچهاء ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنک و چین [...]» بحصول

پیوست که شرح آن به تحریر بنان و تقریر خامه دو زبان میسر پذیر نیست» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۲۱۹).

## ابزارهای سلطان برای اعمال قدرت

### شراکت

سلطان حسین بایقرا در ۶-۷ سال نخست سلطنت خود نمازش ترک نمی‌شد، روزهای دوشنبه و پنجشنبه جلسات منظم با علما و دیوانیان داشت و آن قدر قانون‌مدار بود که پسر خود را برای جرمی که مرتکب شده بود به محکمه سپرد. پس از پایان این مدت او دیگر تمام بعدازظهرها را به شراب‌خواری اختصاص داد، رماتیسم مفصلی هم وی را از نماز و روزه معاف کرده بود و سرگرمی‌های موردعلاقه‌اش شد پرورش بز، کبوتر و تماشای جنگ خروس‌ها. از پی این تغییر احوال سلطان در سطح جامعه هم شراب‌خواری و عیاشی سکه رایج محافل شد (بُوات، ۱۳۸۴: ۱۲۸). با توجه به سنت تیموری و با احوال جدید سلطان به‌هیچ‌وجه عجیب نبود که او سیاست خود را بر عزل و نصب زودبزه‌زود وزرا و دیوانیان قرار داد و همواره ۴-۵ نفر را در یک منصب واحد شریک می‌کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۲۸). جایگاه مهم و پردرآمد صدر که مقام نظارت بر امور سادات و اوقاف است نمونه روشنی از این سیاست را پیش ما مجسم می‌سازد چرا که به‌واسطه شمار زیاد سادات در خراسان «پیوسته دو سه کس از معاضم و سادات» در آن منصب شریک می‌شدند. قطب‌الدین محمد خوافی در مقام صدر به فساد مالی متهم شد و عزل گردید اما پس از رساندن ۱۵۰ هزار دینار به سلطان باز به همان مقام منصوب شد (همان: ۳۲۱). خواجه کمال‌الدین حسین کیرنگی که گفته می‌شد «یک من بار از منصب صدارت طمع نکرد» اما باز هم مورد هدف اهل بغض و حسد قرار گرفت و مجبور شد مبالغ کلی به دربار تحویل دهد (همان: ۳۲۲). این نمونه موجب ایجاد این تردید می‌شود که شاید اصلاً منصب صدارت دامی جهت تأمین پول نقد برای سلطان بوده و همیشه افرادی مامور به اتهام‌زنی به صاحب این منصب در خدمت سلطان بوده‌اند. در جایی هم که شخصیتی مثل مجدالدین محمد خوافی کوشیده بود در مقام وزارت به امور سروسامانی دهد هنگام عزل و بازجویی به‌واسطه پیامدهای همین تلاش مواخذه می‌شد؛ مثلاً از او بابت مواخذه فلان مقام حکومتی پرسش می‌شد و او پاسخ می‌داد

که به واسطه خیانت در امانت ۸۰ عملدار که تحت امر آن مقام بوده‌اند او را مجازات کرده است. یا بازخواست می‌شد چرا در یک روز ۷۰۰ پروانه را مهر کرده و به دست مراجعین داده و او پاسخ می‌داد چون سلطان دستور داده بود اموری که مصلحت دولت و لشکر و رعیت در آن است را به تشخیص خود دستور صادر کنم (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۱۳).

### عنایت خاصه/سلب عنایت

در شرایط آشوب که خود سلطان یکی از مودیان آن بود یک ابزار ویژه برای اعمال سیاست از سمت او معنی پیدا می‌کرد و آن «عنایت خاصه» بود. وقتی سلطان قصد کرد علاالدین علی باخرزی را که اولین وزیر دوران سلطنت او بود از قدرت کنار بگذارد این کار را به توهین‌آمیزترین شکل ممکن انجام داد. به این شکل که روزی در بار عام درباریان که وزیر هم در پیشگاه سلطان ایستاده بود دستور داد دستار وزیر را به گردش انداخته کشان‌کشان به زندان ببرند و واقعاً هم تمام سی‌سال آینده را آن وزیر بخت‌برگشته در زندان گذراند (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۹۷). باز وقتی می‌خواست امیر علیشیر را بعد از صانعی راضی به دریافت پست وزارت کند بدون تعارف و هراس از برداشت دیگران «جمع امرا را در میان انداخت» (همان: ۳۶۲-۳۶۳). هنگامی که نوبت به وزارت مجدالدین محمد خوافی رسید سلطان القاب «معمداً السلطنة و موتمن المملکه» را برای او صادر کرد و دستور عام صادر کرد که هیچ شخصی «تشخیص مهمات» مملکت را «بی وقوف و شعور آن جناب» و بدون دریافت «رای صواب نمای» مجدالدین محمد نباید به انجام برساند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۸۱) و با همه این احوال سرنوشت مجدالدین محمد شد آنچه در بند قبلی آمد. باز وقتی سلطان قصد داشت از وزارت قوام‌الدین نظام‌الملک رهایی پیدا کند به امیر علیشیر مراجعه کرد و تاکید نمود با توجه به محبتی و عنایت خاصه‌ای که در حق او دارد حاضر است قوام‌الدین را به خاطر دشمنی که با امیر دارد از منصب صدارت خلع کند. وقتی امیر علیشیر اعلام کرد نمی‌خواهد مسبب سقوط و تعقیب قوام‌الدین باشد، سلطان به سراغ بهانه دیگری رفت که همانا وضعیت نابسامان خزانه و ازدیاد مالیات‌گیری از مردم هرات بود. البته این بهانه اخیر هم به نوعی از خود خانواده سلطان ناشی می‌شد چون فرزندان سلطان مالیات قلمروهای خود را به دربار ارسال نمی‌کردند (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۲۶-۴۲۹). سلب عنایت

خاصه سلطان شامل حال امیر هم شد. امیر علشیر نیز که سلطان خود را با او در «رابطه اتصال و یک جهتی» می‌دانست و «رضاجویی خاطر شریف» را از مهمترین دغدغه‌های خود (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۳۹۸) و امیر علشیر هم اعطای لقب «مقرب‌الحضرت خاقانی» را نشانه‌ای از جایگاه بی‌بدیل خود نزد سلطان (خواندمیر، ۲۵۳۵: ۴۲۸) در سال ۸۹۲ ه.ق. برای یک سال به حکومت استرآباد فرستاده شد که نوعی تبعید محترمانه بود. بارتولد این رویداد را با هزینه‌های فعالیت‌های عمرانی امیر علشیر که موجب تهی‌شدن خزانه سلطان شده بود بی‌ربط نمی‌داند (Barthold, 1962: 46)؛ فعالیت‌های که شامل مدارس، ۱۵ خانقاه، ۵۲ رباط، ۱۹ حوض، ۱۶ پل و ۹ حمام می‌شد (عبدالله، ۱۳۴۶: ۱۷ و ۱۸).

### نتیجه‌گیری

چنان که ملاحظه شد حتی تیموری‌پژوهان سرشناسی چون رویمر و فوربس منز هم از تشکیلات، رتبه و رده‌ها در دربار تیموریان با تردید جدی سخن می‌گویند. به نظر می‌آید ترسیم دقیق سازمان حکومتی برای تیموریان اهمیتی نداشته چون آن‌ها از التقاط سنت سیاسی شهر و سنت سیاسی دشت و آشوبی که از این مسئله ناشی می‌شد بیشتر بهره می‌برند تا توضیح و تشریح آن؛ بنابراین در ترسیم فعالیت سیاسی سه جناح عمده دربار سلطان حسین بایقرا پرداختن به ابزارهای سیاسی که در اختیار آن‌ها بود روشنگرتر خواهد بود تا قوانین و قواعد مدون سیاست. به این ترتیب اهل شمشیر بیشتر روی «خون و طایفه»، «فزاقی گری» و «جانشینی» حساب می‌کردند. ابزارهایی که بیشتر ریشه در دشت داشتند. اهل قلم دامنه گسترده‌تری از ابزارهای سیاسی را به کار می‌گرفت از جمله «تشکیل حلقه»، «ذخیره‌سازی و اعطا/جلوگیری از اعطای منصب»، «توزیع پول و سطح ثروت» و نهایتاً «غارت و تبعید». ابزارهای اهل قلم بیشتر ریشه در شهر داشت اما به هیچ‌وجه محدود به آن باقی نمی‌ماند. شخص سلطان هم با اتکا بر مهمترین ابزار سیاسی اش «عنایت خاصه/سلب عنایت» و «شراکت» به بهترین شکل منافع خود را به پیش می‌برده.

## منابع و مأخذ

### کتاب‌ها

- اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح: سید محمد کاظم امام، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- بوات، لوسین (۱۳۸۴)، *تاریخ مغولان*، ترجمه: مسعود بهفروزی، تهران، آزاد مهر.
- تتوی، قاضی احمد، آصف خان قزوینی (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۸، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- تیمور گورکانی (۱۳۴۲)، *تذکرات*، تصحیح ابوطالب حسینی تربتی، تهران، کتابفروشی اسدی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۳)، *منشآت جامی*، تصحیح عبدالعلی نور احراری، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، *حبیب‌السیر*، ج ۴، به کوشش: جلال‌الدین همایی، تهران، خیام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۷۸)، *مکارم‌الاخلاق*، تصحیح: میر هاشم محدث، تهران، میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۲۵۳۵)، *دستورالوزرا*، به تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- عقیلی، سیف‌الدین (۱۳۶۴)، *آثارالوزراء*، به کوشش میر جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- حسین بایقرا (۲۵۳۶)، «سلطان حسین میرزا به امیر علیشیر در باب حج»، *اسناد تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- عبدالله، سید محمد (۱۳۴۶)، «وزیر معروف افغانستان»، ترجمه سرور گویا اعتمادی در/میر علی شیر نوایی «فانی»، به کوشش محمد یعقوب واحدی جوزجانی، کابل، نشر انجمن تاریخ افغانستان.

- رویمر، ه؛ و (۱۳۷۹). «جانشینان تیمور» در تاریخ ایران کمبریج دوره تیموریان، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.
- سام میرزا (۱۳۸۴)، تذکره تحفه سامی، تصحیح: رکن‌الدین همایونفرخ، اساطیر، تهران.
- سمرقندی، دولتشاه (۱۳۱۸)، تذکره الشعرا، تصحیح: ادوارد بروان، بریل، لیدن.
- شگفته، صغری بانو (۱۳۸۷)، شرح احوال و آثار فارسی امیر علیشیر نوایی، تهران، الهدی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، تهران، فردوس.
- نوایی، علیشیر (۱۳۳۳)، مجالس‌النفائس، به کوشش و اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران، چاپخانه بانک ملی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، خمسه‌المتحرین، ترجمه: محمد نخجوانی، به کوشش: مهدی فراهانی منفرد، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹)، بدایع‌الوقایع، تصحیح: الکساندر بلدروف، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- واحدی جوزجانی، محمد یعقوب (۱۳۴۶)، «مؤلفات امیر علیشیر نوایی»، محمد یعقوب واحدی جوزجانی، امیر علی شیر نوایی «فانی»، کابل، نشر انجمن تاریخ افغانستان، صص ۷۲-۹۰.
- واعظ هروی، سید عبدالله (۱۳۴۷)، رساله در مزارات هرات، تعلیقات، فکری سلجوقی، کابل، وزارت معارف افغانستان.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳)، شعر فارسی در عهد شاهرخ، تهران، دانشگاه تهران.
- میر جعفری، حسن (۱۳۷۵)، تاریخ تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، دانشگاه اصفهان و سمت.

#### مقاله‌ها

- زکی ولیدی طوغان، احمد (۱۳۷۷)، «امیر علیشیر نوایی بزرگترین شخصیت ادبی ترک»، نامه پارسی، ش ۳، ۱۳۷۷.

- محمدی، ذکراالله و مرضیه حسینی (۱۳۸۷)، «مناسبات امیر علیشیر نوایی با سه تن از نخبگان فرهنگی همعصرش»، *تاریخ ایران و اسلام*، ش ۴، ۱۳۸۷.

### منابع انگلیسی

- Barthold, V.V. (1962), *Four Studies on the History of Central Asia* (MIR ALI-SHIR), Translate by V. Minorsky, Vol 3, Leiden: E.J. Brill.
- Manz, Beatris Fobes (2007), *Power, Politics and Religion in Timurid Iran*, New York: Cambridge University Press.
- Giddens, Anthony (1984), *The Constitution of Society*, Cambridge, Polity Press.
- Giddens, Anthony (1985), *The Nation-State and Violence*, Cambridge, Polity Press.
- Giddens, Anthony (1993), *New Rules of Sociological Method*, Cambridge, Polity Press.



## اهمیت کتاب مواهب الهی برای تاریخ اجتماعی آل مظفر

جمشید نوروزی<sup>۱</sup>

مژگان صادقی‌فرد<sup>۲</sup>

### چکیده

کتاب مواهب الهی اثر معین‌الدین یزدی، به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین منبع تاریخ آل مظفر، نگاشته مورخ، فقیه و محدثی است که صاحب منصب این حکومت محلی پسالیخانی نیز بوده است. گرچه مواهب الهی، عمدتاً دربردارنده وقایع سیاسی و نظامی در گستره قلمرو آل مظفر (خاصه کرمان، یزد و فارس) است، اما اطلاعات اندک ولی ارزنده از مسائل اجتماعی و فرهنگی این حکومت ارائه نموده است. هدف اساسی این پژوهش، بررسی موضوعاتی و رای مسائل سیاسی نظامی این اثر است که موجب شکل‌گیری افق وسیع‌تری درباره اوضاع اجتماعی دوران پرآشوب و مملو از هرج‌ومرج عصر فترت میان سقوط ایلخانان تا برآمدن تیموریان می‌گردد. این نوشتار بر آن است با بهره‌گیری از روش توصیفی تحلیلی مبتنی بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای، از طریق بررسی دقیق اطلاعات رویدادهای سیاسی و جنگ‌ها که بیشترین حجم اثر را در بر گرفته، استخراج برخی داده‌های اندک تاریخ اجتماعی ممزوج با این اطلاعات و نیز تمرکز روی اشارات مستقیم و غیرمستقیم مولف به برخی مطالب مرتبط با اوضاع اجتماعی، به‌بازنمایی مضامین و پدیده‌های اجتماعی در مواهب الهی بپردازد. دستاوردهای حاصل از پژوهش، بیانگر آن است که معین‌الدین یزدی با وجود اهتمام به نگاشتن تاریخ رسمی آل مظفر و داشتن بینش تاریخی، اعتقادی و سیاسی، هم‌گه‌گاه به مضامین اجتماعی توجه نشان داده و هم تا حدی وضع برخی گروه‌های اجتماعی و رعایا را به‌تصویر کشیده است. در این راستا، جایگاه و نقش برخی گروه‌ها، مانند اندیشمندان دینی، شیعیان و سادات، شیوخ متصوفه و زنان درباری، امرای نظامی و دیوانی و راهزنان را مورد توجه قرار داده است. همچنین اشاراتی به برخی پدیده‌های اجتماعی و تمدنی همچون قحطی، ویرانی، کشتار، بیماری، معماری و موسیقی در زمانه پرآشوب سده هشتم هجری، داشته است.

**کلیدواژه‌ها:** آل مظفر، مواهب الهی، معین‌الدین یزدی، تاریخ اجتماعی، گروه‌های اجتماعی.

j.noroozi@alzahra.ac.ir  
mozghan.sadeghifard@yahoo.com

۱. دانشیار دانشگاه الزهراء تهران، ایران (نویسنده مسئول)  
۲. دکتری تاریخ بعد از اسلام دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

## ***The Importance of "Mavaheb-e Elahi" in the Social History of Muzaffarids***

Jamshid Noroozi<sup>۱</sup>

Mozhgan Sadeghifard<sup>۲</sup>

### **Abstract**

As the first and foremost source in the history of Muzaffarids, the book of "Mavaheb-e Elahi" is worked out by Moein Al-Din Yazdi who was a historian, jurist, narrator and also held an official position in this Post-Ilkhanid local government. Though including main political and military events in the territory of Muzaffarids (Kerman, Yazd and Fars in particular), this book also provides trivial but valuable information about the social and cultural issues related to the mentioned government. Since, lead to the formation of a broader viewpoint on the social situation of the turbulent and chaotic interregnum era between the fall of the Il-Khanid and the rise of the Timurid empire, the main goal of the present research is to examine the topics beyond the political-military issues mentioned in this book. This research is set out to represent social subjects and phenomena in "Mavaheb-e Elahi," employing a descriptive-analytical method based on the library resources, precise examination of the political events and wars covering the largest part of the book, extracting trivial social history data mixed with this information as well as focusing on direct and indirect hints mentioned by the author dealing with some issues related to social situations. The findings of the research indicate that in addition to write the official history of Al-e Muzaffar and owning historical, religious and political insights, Moein Al-Din Yazdi, has also paid attention to social issues and portrayed the situation of some social groups and peasantries. In line with this, the position and role of some groups including religious thinkers, Shiites, Sadat, Sufi sheikhs, court women, military and court officials as well as bandits have also been taken into account. Finally, there are also referrals to some social and civilizational phenomena such as famine, destruction, massacre, disease, architecture and music during the turbulent era of the 15th century A.D.

**Keywords:** Muzaffarids, Mavaheb-e Elahi, Moein Al-Din Yazdi, social

---

<sup>۱</sup> Associate Professor, AlZahra University, Tehran, Iran (corresponding author)

j.noroozi@alzahra.ac.ir

<sup>۲</sup> Ph.D in History after Islam Payam Noor University, Tehran, Iran

mozghan.sadeghifard@yahoo.com



history, social groups.

## مقدمه

تاریخ‌نگاری دوره کلاسیک اسلامی، کمتر رهیافت فرهنگی یا اجتماعی داشته و عمدتاً روایتگر تاریخ تحولات سیاسی و چرخش قدرت میان نخبگان سیاسی است. با این حال، داده‌های موجود در لابه‌لای این تاریخ‌نوشته‌ها آنقدر هست که بتوان براساس آن‌ها، رونق بیشتری به مطالعات تاریخ اجتماعی و فرهنگی داد (موسی‌پور، ۱۳۹۹: ۳۸). منبع دست اول «موه‌ب‌الهی»، از این دست آثار تاریخ‌نگاری است که استخراج مضامین تاریخ اجتماعی آن، نیازمند مطالعه عمیق و موشکافی فراوان مندرجات این اثر متکلف است. در ظاهر، به‌نظر می‌رسد این اثر منحصرأ سرشار از مسائل سیاسی و حکومتی است؛ اما در میان مطالب و موضوعات سیاسی این کتاب تاریخ محلی، اطلاعات پراکنده و اندک، ولی ارزنده، پیرامون نجوم، جغرافیا، اوضاع اجتماعی و پدیده‌های تمدنی وجود دارد.

با ظهور حکومت‌های محلی متعدد در فاصله سقوط ایلخانان تا ظهور تیموریان، زمینه برای نگارش برخی تواریخ سلسله‌ای و محلی فراهم گردید. در این میان، موه‌ب‌الهی در تاریخ آل مظفر (۷۹۵-۷۱۳ق/ ۱۳۹۳-۱۳۱۴م) با حمایت حاکمان این سلسله، توسط مولانا معین‌الدین علی بن جلال‌الدین محمد یزدی-کاتب، منشی، مدرّس دارالسیاده، معلم شاه شجاع و فقیه دینی دربار مظفری-نگاشته شد. معین‌الدین یزدی را پیرو مکتب تاریخ‌نگاری و صاف شیرازی دانسته‌اند و موه‌ب‌الهی را، نخستین اثری ذکر کرده‌اند که درباره دودمان‌های مظفری و آل اینجو یا به دیگر سخن اوضاع فارس و کرمان و یزد پس از فروپاشی ایلخانان مغول نوشته شده است (دالوند، ۱۳۸۳: ۱۶۶). به‌واسطه این ویژگی اخیر، دیگر آثار همچون تاریخ آل مظفر کتبی، زبده‌التواریخ حافظ ابرو و مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین سمرقندی و برخی از تواریخ یزد همچون تاریخ جدید یزد و جامع مفیدی، در اشاره به تاریخ حکومت آل مظفر، تحت تأثیر موه‌ب‌الهی هستند.

موه‌ب‌الهی نسبت به سایر تواریخ محلی فارس، همچون شیرازنامه زرکوب شیرازی که تاریخ فارس را از روزگار آل بویه تا زمان سلطه امیرمبارزالدین محمد مظفری بیان می‌کند، از جامعیت بیشتری در تبیین وضعیت قرن هشتم هجری برخوردار است. با این حال، از آنجا که تاریخ‌نگاری فارسی با اضمحلال ایلخانان رو به رکود گذاشته، برای شناخت بیشتر پاره‌ای

از رویدادهای تاریخی میانه قرن هشتم هجری، استفاده از منابع غیرفارسی چون سفرنامه ابن بطوطه و یا اسناد مسیحیان در آسیای مرکزی لازم به نظر می‌رسد (wwods, 1987: 81). همچنین فهم بهتر متن مواهب الهی، تاریخ اجتماعی فارس و زندگی برخی شخصیت‌های برجسته این دوران، آگاهی از وضعیت زاهدان، عالمان، واعظان، امیران و سلاطین مدفون در شیراز و نیز مساجد و مدارس و محلات و خانقاه‌های این دوره، نیازمند مراجعه به اثر ارزشمند «شدالازار فی حط الاوزار عن زوآر المزار» از جنید شیرازی و ترجمه آن با عنوان «مزارات شیراز» از عیسی بن جنید است.

نگارندگان این مقاله با مد نظر قرار دادن بینش و روش تاریخ‌نگاری معین‌الدین یزدی، درصدد واکاوی رویکرد اجتماعی وی در نگارش مواهب الهی و مضامین تاریخ اجتماعی مندرج در آن هستند. بینش تاریخ‌نگاری یزدی در مواهب الهی، مبتنی بر روایت وقایع با تأکید بر تقدیر الهی، نگاه سلطنت‌محور و نخبه‌گرا است. یزدی، چندان به علت‌یابی رویدادهای تاریخی نمی‌پردازد و بیشتر از منظر آل مظفر و خوشایند آنان، به حوادث این دوره می‌نگرد. غایت تاریخ در بینش معرفت‌شناسانه یزدی، عبودیت و بندگی حضرت حق و هدف آن، عبرت‌آموزی است. اصل اساسی در اندیشه یزدی، مشیّت‌گرایی اوست که به واسطه آن، بروز هر رویداد را در درجه نخست، نتیجه تقدیر الهی می‌داند و اختیار انسان را در طول اراده خداوند معنا می‌کند (نک: نوروزی و صادقی فرد، ۱۴۰۱: ۱۷-۳۴). اندیشه‌های سیاسی معین‌الدین یزدی همچون توجه عمیق به حق الهی سلطنت، عدالت، شجاعت، توأمانی دین و دولت و... در لابه‌لای شرح جنگ‌ها و فتوحات و ذکر اقدامات نخبگان عصر، قابل رصد است. نوع نگرش محافظه‌کار و جانبدارانه معین‌الدین یزدی و بینش معرفت‌شناسانه او، در روش تاریخ‌نگاری وی اثر گذاشته و باعث ایجاد نثری فنی و متکلف، مملو از آیات و احادیث، الفاظ ادبی و نیز بیان مطالب در لفافه شده است.

مراد از نگرش و رویکرد اجتماعی یزدی، فاصله گرفتن گاهگاه مؤلف از شرح صرف وقایع سیاسی- نظامی، توجه به مسائل و پدیده‌های اجتماعی و گروه‌های مختلف جامعه و عنایت به شیوع بیماری‌ها، قحط و غلا، کشتارها و ویرانی‌های گسترده و تأثیر آن بر زندگی و معیشت مردم است. با توجه به این امر، نگارندگان به دنبال پاسخگویی به چندین سوال

هستند: اول، مضامین اجتماعی چه بازتابی در تاریخ‌نگاری یزدی دارد؟ فرض بر آن است با وجود غلبه موضوعات سیاسی-نظامی در اثر یزدی، با مطالعه دقیق و واژه به واژه این منبع، می‌توان به مضامین غیرسیاسی دست یافت. دوم، مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی مورد توجه معین‌الدین یزدی کدام هستند؟ با توجه به‌شغل و پیشینه خانوادگی یزدی، به‌نظر می‌رسد دانشمندان و علماء دینی، مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی مورد توجه موهب‌اللهی هستند و سوم، مولف موهب‌اللهی بر توصیف چه پدیده‌های اجتماعی تأکید دارد؟ با توجه به زمانه ناامن و پرتلاطم قرن هشتم هجری، ظاهراً برخی پدیده‌های اجتماعی شایع این دوران بیشتر شرح داده شدند.

### پیشینه پژوهش

در مقاله حاضر، فقط بخش منتشره کتاب «موهب‌اللهی» که وقایع آل مظفر را از ابتدای ظهور این خاندان در اوایل قرن هشتم هجری تا فتح شیراز در سال ۷۵۴ق شرح می‌دهد، مورد بررسی محتوایی قرار گرفته است؛ این اثر ۳۰۰ صفحه‌ای، تنها بخشی از متن موهب‌اللهی است که در سال ۱۳۲۶ق، به تصحیح سعید نفیسی به چاپ رسیده است. موهب‌اللهی را محمود کتبی از مورخان دوره تیموری، تلخیص و تذهیب نموده و دنباله حوادث تاریخی را تا پایان روزگار آل مظفر بدان افزوده که این تلخیص، ذیل تاریخ گزیده و همچنین به‌صورت جداگانه طبع شده است (کتبی، ۱۳۶۴). به غیر از مقدمه‌ای که نفیسی در ۶۰ سال قبل به‌صورت مختصر آورده و مقاله‌ای تحت عنوان «بینش تاریخی، اعتقادی و سیاسی نویسنده موهب‌اللهی» (نوروزی و صادقی فرد، ۱۴۰۱)، هیچ پژوهشی در باب محتوا و مضامین تاریخی این منبع صورت نگرفته است. مقاله مورد اشاره نیز، تنها محدود به واکاوی اندیشه‌های سیاسی و اعتقادی حاکم بر ذهن مولف است و شناخت بینش و جهان‌بینی یزدی نسبت به هستی و تاریخ است. مقاله اخیر که در قلمرو فلسفه نظری تاریخ جای می‌گیرد، هیچ‌گونه اشاره‌ای به مسائل و پدیده‌های اجتماعی و نیز چگونگی رویکرد اجتماعی یزدی و بازتاب مسائل اجتماعی در اثر وی ندارد.

شماری از آثار پژوهشی در حوزه تاریخ‌نگاری موهب‌اللهی، به واکاوی پیرامون نشر متکلف و مصنوع و دشواری‌های مطالعه آن، معطوف شده است؛ آثاری همچون «تصحیح

عبارات و ابیاتی چند از کتاب *موهوب الہی* در تاریخ آل مظفر» (ریاحی زمین و بالانی، ۱۳۹۱)، از جمله آنان است. سومین مقاله تحت عنوان «*موهوب الہی*، نیم قرن انتظار تصحیح» از حمیدرضا دالوند است که به سبک فنی و سنگین و مشکلات تصحیح اول و نسخه‌های متعدد *موهوب الہی* اشاره دارد (دالوند، ۱۳۸۳: ۱۶۴-۱۶۷). مقاله چهارم «چند نکته و لغت از *موهوب الہی*، معین‌الدین یزدی» از احمد بهنامی، سعی در تصحیح برخی لغات اثر دارد. در نهایت، مقاله «پژوهش در تحول تاریخ‌نگاری محلی فارس» از محمدرضا قلی‌زاده که تنها به نام بردن از *موهوب الہی* به‌عنوان یکی از منابع تاریخ فارس اکتفا نموده است (قلی‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

افزون بر این، در برخی کتب نیز از *موهوب الہی* سخن به میان آمده است. از جمله در مقدمه تاریخ آل مظفر از محمود کتبی، عبدالحسین نوایی به صورت مختصر، اشکال و عبارت‌پردازی متکلف این اثر را مطرح می‌کند (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۷). در بخش معرفی منابع کتاب تاریخ آل مظفر حسینقلی ستوده نیز، شرح کوتاهی از زندگی سیاسی و علمی معین‌الدین یزدی و اشاراتی به متن پیچیده *موهوب الہی* شده است (ستوده، ۱۳۴۶: ۳-۲/۱). جدای از آثار فوق، دو دانشجوی تحصیلات تکمیلی نیز اقدام به تدوین رساله/پایان‌نامه پیرامون جوانبی از مسائل ادبی *موهوب الہی* نمودند: نخست، رساله دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی تحت عنوان: «شرح دشواری‌های جلد اول *موهوب الہی* در تاریخ آل مظفر» که به دنبال معنا کردن واژگان، ترکیب‌های دور از ذهن، ترجمه آیات و احادیث، یافتن عناصر زیباشناسی و توضیح آن بوده است (بالانی، ۱۳۹۱). پژوهش دوم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی با عنوان «شرح مشکلات کتاب *موهوب الہی*» از پروین محمودی‌میمند که به تصحیح انتقادی کتاب *موهوب الہی* اقدام نموده و ترجمه مطالب عربی و معانی واژگان نامأنوس فراوان، اعراب‌گذاری، توضیح واژه‌ها و بحث و بررسی درباره ویژگی‌های سبکی و ادبی اثر را مورد توجه قرار داده است (محمودی‌میمند، ۱۳۸۵).

## ۱- رویکرد اجتماعی

رویکرد اجتماعی، به‌این معناست که مورخ تا چه‌میزان از مسائل سیاسی گسست یافته و به‌امور جامعه و مردم توجه نشان داده است. بر این اساس، این رویکرد طیف گسترده‌ای از

اطلاعات هستند، از احوال اقتصادی جامعه تا ذکر فرهنگ و طبقات مردم می‌توانند شامل شوند. یافتن مصادیق و مضامین مرتبط با رویکرد اجتماعی در تاریخ‌نگاری پیشامدرن ایران، کاری دشوار به نظر می‌رسد؛ زیرا در تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی تا عصر مشروطه، تغییر چندانی در مضامین اصلی به وجود نیامد؛ اما با توجه به دامنه وسیع رویکرد تاریخ اجتماعی و گستره مضامین آن، می‌توان رگه‌هایی از مضامین و مصادیق تاریخ اجتماعی را در برخی آثار یافت. این رویکرد و مصادیق آن، شامل مواردی چون بیان انواع مراسم، اعیاد، شیوه و وضعیت زندگانی و طبقات اجتماعی، روابط حکام با مردم و تأثیر خراج در معیشت و شورش‌های مردمی می‌شود (موسی‌پور، ۱۳۸۶: ۱۴۷-۱۴۳).

منظور از رویکرد و نگرش اجتماعی، میزان توجه مولف «مواهب الهی» به مسائل اجتماعی و فاصله گرفتن وی از گزارش صرف رویدادهای سیاسی است. وضعیت گروه‌های مختلف اجتماعی و خاصه فرق مذهبی و نیز مسائل اجتماعی در ولایات آل مظفر، از شمار موضوعات مهم اجتماعی و مردم‌شناسی است که اندکی از ذهن و قلم معین‌الدین یزدی را به خود مشغول کرده است. یزدی، تحت تأثیر اعتقاد مذهبی خود و رعایت مصالح دربار حکومت دینی آل مظفر، به مسائل گوناگون اجتماعی نگریسته است. نتیجه این نگرش، آن شده که از یکسو تاریخ‌نگاری روایی، سیاسی و نظامی او بر تاریخ‌نگاری اجتماعی‌اش غلبه یافته است؛ و از سوی دیگر، نگرش یزدی به گروه‌ها و پدیده‌های مختلف اجتماعی زمانه‌اش، کاملاً متأثر از بینش معرفت‌شناسانه، اعتقادی و سیاسی وی است. حتی آن زمان که به زنان توجه می‌کند یا از موسیقی یا حتی معماری سخنی به میان می‌آورد نیز، تمام نگاه و تمرکز اش بر نگرش شریعت‌مدارانه و سلطنت‌محور اش استوار است. افزون بر این، شاهد همدلی کامل مورخ با حکومت وقت در انعکاس برخی واقعیت‌های اجتماعی هستیم. وی که در دربار آل مظفر شغل و موقعیت دارد و گاه به عنوان واسطه صلح میان شاهزادگان مظفری عمل می‌کند، همسو با اندیشه‌های حاکمان مظفری دست به قلم می‌برد. در این راستا، گاه از دادگری و رعیت‌نوازی آل مظفر می‌نویسد و عامل انبوه جنگ‌ها، قحطی، غارت و کشتار را دشمنان آل مظفر معرفی می‌نماید.

## ۱-۱- توجه به گروه‌های شاخص اجتماعی

جامعه عصر آل مظفر از منظر ساختار اجتماعی، سیستمی سلسله مراتبی - اما نه چندان عریض و طویل - داشت. در رأس این ساختار هرمی شکل، شاه و پس از آن درباریان و اهل قلم و کلیه حکام ولایات و شهرهای تحت سیطره آل مظفر قرار داشتند که مجموعاً آنها را «هیأت حاکمه به هم پیوسته» نامیده‌اند (لیمبرت، ۱۳۸۶: ۱۲۰). پس از آن، طبقات میانی جامعه بودند که ارتباط چندانی با نظام حاکم نداشتند همچون بازاریان، اصناف شهری، روحانیون غیر درباری، پزشکان، پیشه‌وران، صنعتگران، نویسندگان، هنرمندان و مالکان جزء. در انتهای این ساختار هرمی شکل، رعایا حضور داشتند. آن‌گاه که هر یک از این گروه‌ها با طبقه حاکم مناسباتی داشتند، معین‌الدین یزدی از آنان سخنی به میان می‌آورد. به‌واقع میزان توجه یزدی در مواهب الهی به اجتماع و طبقات مختلف آن، از الگوی ساختار هرمی جامعه تبعیت می‌کند؛ یعنی تمرکز اصلی وی، بر شخص شاه و به تبع آن، همه مسائلی است که به شاه و خاندان حکومت‌گر مربوط می‌شد. نزدیکی یزدی به کانون قدرت سیاسی، موجب گردیده تا در نگاه به مسائل و پدیده‌های اجتماعی، توجه‌اش معطوف به طبقه حاکم باشد. بر همین اساس، در میزان توجه به طبقات مختلف ساختار اجتماعی، تفاوت منزلت اجتماعی گروه‌ها در پیوند با حاکمیت را مد نظر قرار داده است. همچنین به‌عنوان مورخ رسمی دربار مظفری، در تلاش بوده تا با طرح مسائلی چون رعیت‌نوازی، عدالت گسترانی و تظلم خواهی، چگونگی رابطه و عنایت شاه را به طبقات مختلف جامعه به‌خصوص مردم عادی به‌تصویر بکشد.

## ۱-۱-۱- علماء، شیوخ متصوفه، شیعیان و سادات

در واکاوی شیوه تاریخ‌نگاری یک مورخ، میزان تأثیر نخله‌های فکری و اعتقادی گوناگون مانند تصوف، تشیع، اشاعره بر مورخ و تأثیرات آن‌ها در نگارش و موضع‌گیری‌های وی نسبت به مذاهب گوناگون و ذکر اقدامات اندیشمندان مذاهب مختلف و ارتباط این عالمان با حاکمان وقت، مورد توجه قرار می‌گیرند. بخشی از تجلی تفکر و بینش دینی یزدی در مواهب الهی را، می‌توان در اشارات مکرر وی به علماء دینی و خرسندی از جایگاه ایشان و نقش مؤثرشان در حکومت مظفری جستجو نمود. به نوشته یزدی، در این دوره، به علماء

دینی و قضات و ائمه جماعت و سادات و شیوخ، مقرر و مرسومات و حتی گهگاه بخشش‌هایی پرداخت می‌شد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۱). به عنوان نمونه، یزدی از پرداخت پنجاه هزار دینار جهت مصرف شخصی قاضی عضدالدین ایجی و ده هزار دینار برای ملازمانش از سوی امیرمبارزالدین محمد، سخن گفته است (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۴۵).

برخی اشارات مؤلف در مواهب الهی، حاکی از احترام‌اش به تمام مذاهب اسلامی و نمایندگان آنان است. یزدی، به نقش پررنگ عالمان دینی در برقراری سازش بین حاکمان و یا ایفای نقش میانجی و واسطه بین عوام و خواص اشاره دارد. چنان‌چه او در تعریف و تمجید از قاضی عضد ایجی و مرتبه علمی وی، با اشاره به آیه ۹ سوره حجرات، به سعی عضد ایجی در تلاش برقراری آتش‌بس و پایان درگیری می‌پردازد؛ همچنین، از نقش قاضی و شیخ الاسلام بدرالدین هلال خازن جهت مصالحه در پایان جنگ و محاصره قلعه بم صحبت می‌کند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۴۴-۲۴۱، ۱۳۰). همچنین از علماء دینی همچون شهاب‌الدین علی باعمران، قاضی مجدالدین اسماعیل بن یحیی، شیخ‌الاسلام علاءالدین اتابک و قاضی بهاءالدین عثمان بن علی کهگیلویه‌ای به عنوان خطیبان، واعظان و مدرّسان و قاضیان بزرگ این دوران به‌نیکی یاد می‌کند. یزدی، به مولانا شمس‌الدین محمد بن یعقوب اشاره دارد که از یزد به کرمان جهت خطابت و امامت جمعه در مسجد جامع کرمان منتقل گردید (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۰، ۱۴۲).

افزون بر علمای سنی مذهب، یزدی به شیعیان و صوفیان نیز توجه دارد؛ در این زمینه، زمینه‌های سیاسی اهتمام و توجه معین‌الدین یزدی به ائمه شیعی و بزرگان تصوف و مقابر ایشان را نمی‌توان نادیده انگاشت. به نظر می‌رسد فضای بعد از فروپاشی خلافت عباسی و تشکیل حکومت ایلخانان، بر معین‌الدین یزدی شافعی مذهب تأثیرگذار بوده است. در این فضا، دو جریان تشیع و تصوف تحت تأثیر شرایط سیاسی، مذهبی و اجتماعی نوظهور هم بر فعالیت‌های خود افزودند و هم با تغییراتی در مواضع و باورهای خویش و تأکید روی برخی اشتراکات فکری به هم نزدیک شده و به توسعه مبانی اعتقادی خویش در عصر فترت ادامه دادند. معین‌الدین یزدی به اهل تصوف و تشیع، با توجه به اقبال مردم به آنان، نزدیک شده و به بزرگان مذهب شیعه و صوفیان و سادات احترام می‌گذاشت. هر چند یزدی به ضرورت

احیاء مجدد قدرت خلافت عباسی مصر اعتقاد کامل داشت و بیعت شاهان آل مظفر با خلیفه را می‌ستاید و آنان را «محبی‌الدوله العباسیه» لقب می‌دهد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱)، با این وجود منکر اهمیت دیگر مذاهب اسلامی و پیروان رو به ازدیاد آنان نیست.

آن‌چه از متن مواهب الهی برمی‌آید، ارادت تام و تمام معین‌الدین یزدی به امام اول شیعیان است. یزدی به عنوان عالم شافعی مذهب، بارها امام علی (ع) را ستوده است. او امیرالمؤمنین را «طلیعه سپاه ایمانی و غره مصباح مسلمانی و یوتون الزکوه و هم راکعون» معرفی نموده و با آوردن حدیث نبوی، «جایگاه امیرمؤمنان را به منزله جایگاه هارون به موسی» می‌داند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۸۷). یزدی، رفتن ابوسعید ایلخانی به بغداد را به فال نیک گرفته و زیارت امیرمبارزالدین از مرقد امام علی (ع) را می‌ستاید (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۸۷-۸۸). حتی در واقعه زخم برداشتن امیرمبارزالدین، می‌نویسد که او در حرم حضرت مقدس امیرالمؤمنین علی (ع) از خداوند درخواست شهادت نموده است (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۸۵). علاوه بر این، یزدی به سایر ائمه شیعی نیز توجه داشته است. همان‌گونه که در ماجرای کدورت امیرپیرحسین چوپانی از امیرمبارزالدین به دلیل سخن‌چینی اکابر یزد، سخنی از امام حسن بن علی (ع) ذکر می‌کند: «الحق أبلج، والباطل لجلج» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۴/۱۲۲) و این‌گونه دروغ و خلاف را چون درخت بید می‌پندارد که ثمره‌ای ندارد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۴۲).

از سادات و شیعیان مورد توجه یزدی در این دوران که عقل و تقوی را با هم داشت، مرتضی اعظم سید صدرالدین مجتبی بود که دو مرتبه شفاعت او نزد امیرمبارزالدین محمد، مورد پذیرش قرار گرفت (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۵۵، ۱۹۳). همچنین معین‌الدین یزدی از مرتضی اعظم سید شمس‌الدوله والدین علی بمی، از شیعیان و صوفیان بم به عنوان نمادی از این پیوستگی تصوف و تشیع در دوره مظفری نام می‌برد. امیر مبارزالدین در سال ۷۵۴ق قبل از رفتن به سمت شیراز و فتح آنجا، به بم رفت و بعد از تلاش‌های مستمر، موی پیامبر را که نزد علی بمی بود، بدست آورد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳۹-۲۴۰). از مشهورترین سادات مورد اشاره یزدی، می‌توان از «سید تاج‌الدین علیشاه بمی» از پهلوانان نامی این دوران نام برد که در نجات جان سلطان مظفری در جنگ با قبایل مغول اوغان و جرماً رشادت‌های

فراوان نشان داده بود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۸۶-۱۸۵). مشایخ متصوفه، از دیگر گروه‌هایی بودند که همواره مورد تمجید و ارادت صاحب *مواهب‌اللهی* قرار داشتند. معین‌الدین افزون بر احترام به صوفی بزرگ شمس‌الدین بمی، آورده که نام این همایون‌نامه را به پیشنهاد عزالمه والدین ابراهیم زرقانی (یک تن از مشایخ صوفیه در شیراز که مجاور بقعه مقدس شیخ بن عبدا... خفیف شیرازی سکونت داشت)، *مواهب‌اللهی* در نظر گرفت (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۹).

## ۲-۱-۱- زنان

در دوره حکومت مغولان و ایلخانان غیرمسلمان بر ایران‌زمین، با توجه به فرهنگ و سنت‌های مغولان، زنان درباری از آزادی بیشتری برخوردار شده و نقش مهمی در عرصه‌های سیاسی، حکومتی، اجتماعی، فرهنگی ایفا نمودند. بعد از تغییر گرایش دینی ایلخانان و تأثیرپذیری فزونی‌تر آنان از فرهنگ و اندیشه سیاسی ایران و نیز تلاش آنها برای اجرای ضوابط اسلامی در جامعه، از یک‌سو موقعیت زنان درباری مغول از حیث آزادی‌های بی قید و شرط و نیز نفوذ وافر در صحنه سیاست و حکومت به کاستی گرائید؛ و از سوی دیگر، ایفای نقش آنان در امور فرهنگی و اجتماعی پررنگ‌تر شد. تغییر شکل و میزان نقش‌آفرینی زنان درباری در صحنه سیاست و اجتماع در عهد ایلخانان مسلمان، همانند برخی میراث‌های دیگر آنان، به بعضی حکومت‌های محلی پساایلخانی رسید که بانیان و حکمرانان آنها بسیار بیشتر از ایلخانان متأخر در دامن فرهنگ ایرانی-اسلامی تربیت یافته بودند (نوروزی و صادقی فرد، ۱۳۹۹: ۶۱). این نوع نگاه به زنان را، در دوره آل مظفر و تاریخ رسمی آنان یعنی *مواهب‌اللهی* نیز شاهدیم. در این اثر تاریخی، مطالب اندکی پیرامون زنان وجود دارد که عمدتاً، به جایگاه زنان صاحب قدرت و یا زنان حاکم و پادشاه اختصاص دارد. یزدی، از زنان فرمانروا و اقدامات سیاسی و فرهنگی برخی زنان درباری در دو حکومت آل مظفر و قراختاییان کرمان سخن به میان آورده است؛ او، از خان‌قتلغ مخدومشاه و ترکان‌خاتون و پادشاه خاتونی نام می‌برد که قدرت سیاسی داشتند. با این حال، هیچ اشاره‌ای به زنان طبقات عامه ندارد؛ گویا، زن به تنهایی برای مورخ مسئله محسوب نمی‌شود، مگر از خاندان شاهی باشد. اعتبار و اهمیتی که یزدی برای زنان قائل است، صرفاً وابسته به زنان

خاندان حاکم است نه زنان جامعه‌ی ایرانی. نکته قابل توجه آن که نگاه یزدی به زنان درباری نیز در جهت تسهیل به حکومت رسیدن مردان است نه کسب قدرت مستقل برای خود زنان.

مهم‌ترین خصوصیتی که معین‌الدین یزدی به عنوان عالم دینی برای زنان قائل است، به موضوع پاکدامنی و حجاب آنان بازمی‌گردد که این امر، برآمده از نگرش شریعت‌مدار یزدی و البته تحت تأثیر وضعیت زنان در جامعه ایران آن روزگار است. یزدی، قتلغ‌ترکان مخدومشاه را زنی ستوده و یگانه در عفاف، بلقیس ثانی (ملکه سبأ) و در جایگاهی پس از حضرت زهرا (س) و حضرت خدیجه (س)، قرار داده و او را خاتونی دارای حجاب که با نامحرمان ارتباطی نداشت و حتی آفتاب که کوچه‌گرد بود، اجازه نداشت به‌حریم او راه یابد، معرفی می‌کند. یزدی با آوردن شعری از متنبی در نگرشی قابل توجه، اشاره دارد که اگر زنان مانند آن‌هایی بودند که ما یافته‌ایم، حتماً زنان بر مردان برتری داشته‌اند و مؤنث بودن برای اسم خورشید عیب نیست، همان‌گونه که مذکر بودن برای هلال ماه افتخاری ندارد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۷۸-۷۶). ویژگی با اهمیت دیگر قتلغ‌خاتون طبق اندیشه یزدی، آن بود که وی رگ و ریشه شاهی داشت. قتلغ‌شاه، دختر سلطان قطب‌الدین شاه جهان بن سیورغمش قراختایی و همسر امیرمبارزالدین محمد (ازدواج در سال ۷۲۹ق) و مادر سلطان احمد، شاه شجاع و شاه محمود مظفری است؛ به همین جهت، او را والده‌السلطین لقب می‌دهد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۷۸-۷۹).

ترکان خاتون قراختایی، زن دیگری است که معین‌الدین یزدی با عنوان «مریم روزگار» و «ملکه دین‌دار» از او یاد نموده و پاکدامنی و آثار خیر او را می‌ستاید. یزدی در ادامه تعریف و تمجیدهایش از ترکان خاتون، به پیشنهادهای نکوهیده ناپسری‌اش، مظفرالدین سلطان (حجاج سلطان) اشاره نموده و این تقاضاها را از حریم این خاتون قراختایی به‌اندازه مسافت بین شرق و غرب دور دانسته است (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۷۲). تأکید بیش از حد معین‌الدین یزدی بر عفت و پاکدامنی به‌عنوان مهم‌ترین خصیصه یک زن، افزون بر نگرش وی به عنوان فقیه و مدرّس دینی، متأثر از حضور مؤلف در دربار آل مظفر و آگاهی وی از فساد اخلاقی روزافزون در قرن هشتم هجری و نقش زنان در این موضوع است. در این ایام،

زنانی همچون بیگی (زن پهلوان اسد خراسانی، حاکم کرمان) و خان سلطان (زن شاه محمود مظفری) وجود دارند که هر دو با وعده ازدواج فریفته شده و به توطئه علیه همسران خویش اقدام نموده‌اند (کتبی، ۱۳۶۴: ۹۶-۹۷؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲/ ۴۶۷).

یزدی، پادشاه خاتون فرزند ترکان خاتون را نیز زنی لطیف طبع می‌داند که اشعار خوبی دارد و رباعی ذیل را به او نسبت می‌دهد:

«آن روز که در ازل نشانش کردند آسایش جان بیدلانش کردند

دعوی لب چو قند او کرد نبات در مصر سه‌سیخ در دهانش کردند» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۷۲).

معین‌الدین یزدی آن‌گاه که از نقش سیاسی زنان و به‌دست گرفتن قدرت از سوی آنان سخن می‌گوید، چندان راضی به نظر نمی‌رسد و این عدم رضایت را در حکومت یافتن زنان قراختایی ابراز می‌دارد. او معتقد است، ترکان خاتون قراختایی آن‌گاه که همسرش (قطب‌الدین) به دارالملک رفت، توانست قاعده سلطنت را به‌بهترین شکل حفظ نماید و خیرات فراوان برجای نهد؛ اما بعد از مرگ قطب‌الدین سلطان، چنین می‌اندیشد که ترکان خاتون به اغوای فتنه‌گران داعیه سلطنت بر علیه سلطان جلال‌الدین سیورغتمش-پسر شوهرش- راه انداخت (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۷۴). یزدی هنگام صحبت از خیرات و مبررات ترکان خاتون و نقش او در حفظ حکومت کرمان در نبود همسرش، بینش کاملاً مثبتی دارد و از وی به نیکی یاد کرده است؛ اما زمانی که ترکان خاتون قصد سلطنت مستقل را داشت و در مقابل سلطان سیورغتمش قرار گرفت، یزدی اظهار ناراحتی نموده است. این موضع یزدی در مورد پادشاه خاتون-دختر ترکان خاتون و سلطان قطب‌الدین- شدیدتر نیز هست. طبق ادعای یزدی، پادشاه خاتون از هر فرصتی برای به‌ریختن اوضاع کرمان بهره گرفت و در نهایت به سلطنت رسید. یزدی ضمن علنی ساختن نگرش منفی خود از روی کار آمدن «پادشاه خاتون»، مدعی است: «پای فتنه و آشوب گشاده گشت، روز عشرت همگان به‌شام فنا رسید» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۷۴-۷۵). یزدی، زیبایی و هنر پادشاه خاتون را می‌ستاید، اما با سلطنت وی موافق نیست. نکته قابل توجه آن‌که یزدی از خاتونی نام می‌برد با نام عصمت‌الدین شاه عالم که پس از برادرش، قطب‌الدین شاه جهان بر تخت سلطنت نشست

(معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۷۶). این در حالی است که هیچ کدام از منابع از سلطنت این خاتون نامی نمی‌برند و قطب‌الدین را واپسین امیرقراختایی ذکر می‌کنند (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۴۶۰-۴۵۹؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۰۵).

### ۳-۱-۱- راهزنان

بخش عمده‌ای از مطالب مواهب الهی را، روایت رویدادهای سیاسی و نظامی تشکیل می‌دهد که گزارش جنگ‌ها با همسایگان خارجی و به‌ویژه درگیری‌های مستمر با گروه‌های مختلف راهزن در دوره فترت را شامل می‌شود. در همین راستا، انعکاس اقدامات گروهی از جامعه که محلّ نظم و امنیت بوده و آشوب و ناامنی‌های فراوانی ایجاد و آسیب‌هایی را بر ساکنان منطقه تحمیل نمودند نیز، به عنوان دیگر ابعاد تاریخ اجتماعی این عصر است که در مواهب الهی، نمود بسیار یافته است. راهزنان یا به‌نوشته معین‌الدین یزدی «حرامیان»، در قرن هشتم هجری به عنوان یکی از گروه‌های اجتماعی تأثیرگذار بر امنیت در گستره قلمرو آل مظفر، مورد توجه مؤلف مواهب الهی هستند. یزدی در اثرش، به جنگ‌های پیاپی امرای مظفری با راهزنان و غارت‌گران پرداخته است. در اصل، مظفریان به‌عنوان راهداران اطراف میبد، رشد خویش را در نواحی مرکزی ایران با سرکوب راهزنان مغول نکودری و مغولان اوغان و جرماء و راهزنانی از فارس که اطراف یزد را غارت می‌کردند، آغاز نمودند. چنان‌چه یزدی اشاره می‌کند از سوی اولجایتو یرلیغی مبنی بر دفع راهزنان یاغی عرب ساکن در گرمسیر شبانکاره و کرمان برای امیرشرف‌الدین مظفر بن منصور صادر گردید (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۴۱). پیامدهای حضور و فعالیت گروه‌های مختلف راهزن در گستره قلمرو آل مظفر، طبق نوشته یزدی، شامل مواردی چون آشوب و ناامنی و مهاجرت اجباری و امحاء منابع غذایی می‌شدند. تلاش راهزنان در زمان حمله و واکنش مردم و حکومت مقابل آنان، سبب می‌شد ساکنان حواشی شهرها و ولایات، بیشتر در معرض آسیب‌هایی همچون ویرانی و خرابی و غارت و تعدی و نیز قحطی و فلاکت قرار گیرند. یزدی بارها از ظلم و ستم، فساد در اموال رعایا و ناامنی شدیدی که این قبایل متعدد راهزن در مناطق گوناگون ایجاد کرده بودند، یاد می‌کند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۹۷، ۱۳۳، ۳۱).

همچنین یزدی، به چندین دسته از راهزنان در این دوره اشاره می‌کند. طبق نوشته

یزدی، مهمترین این راهزنان هزاره‌های اوغان و جرمان بودند که همزمان با حضور مغولان در ایران قدرت یافتند و بنا به درخواست سلطان سیورغتمش قراختایی به کرمان کوچانیده شدند و نقش پررنگی در چالش‌های سیاسی- نظامی منطقه تحت سلطه آل مظفر داشتند. افزون بر این، اعراب فولادی که ظاهراً از بقایای اعراب مهاجر هستند و پس از مرگ ابوسعید ایلخان به شهر بابک آمده بودند (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۴۲)، نیز در منطقه هرات، مروست، صحرای رودان و رفسنجان تا سر حد خراسان دست به غارت و تاراج می‌زدند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۳۳)؛ و مغولان نکودری که یاغیانی بودند که از سمت شرق به فارس و کرمان و گاهی تا یزد حملاتی داشتند و موجبات ناامنی منطقه به‌ویژه ناامنی راه‌های تجاری را فراهم نمودند. امرای آل مظفر، توان نظامی خویش را برای مبارزه با این قبایل راهزن اختصاص دادند. چنان‌چه به ادعای یزدی، جنگ‌های مظفریان با مغولان نکودری ۱۴ سال و ۲۱ نبرد به طول انجامید تا توانستند آنان را به کلی مغلوب کنند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۶۶-۵۸). افزون بر این، امرای مظفری همچون آل اینجو با وجود جنگ‌های مدام با راهزنان اوغان و جرمان از اینان در سپاه خویش بهره برده و بر قدرت جنگی‌شان تکیه می‌نمودند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۲۶). حتی در مواردی امیر مبارزالدین محمد برای این مغولان راهزن، موجب و مقرری تعیین نمود تا بتواند از این طریق، اینان را که عمده اهداف حملات‌شان اقتصادی بود را مطیع کند؛ اما بعد از مدتی، دوباره اتحاد را برهم زده و شروع به عصیان می‌کردند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۹۸-۱۹۷). این در حالی است که معین‌الدین یزدی به نوروزیان که طایفه‌ای از مغولان بودند و در سردسیر و گرمسیر کرمان ساکن و با اوغانیان همسایه بودند، اشاره می‌کند که همیشه رابطه دوستانه خود را با مظفریان حفظ نمودند. امیر مبارزالدین به آنان نیز، محبت زیادی داشته و در یک مورد به هر یک از آنان ده هزار دینار، خارج از مرسوم مقرری، بخشش نمود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۰۷). طبق نگرش یزدی، آل مظفر با جنگیدن مدام با راهزنان یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های پادشاه در برابر رعیت که همانا تأمین امنیت بود را با تمام توان دنبال می‌نمود و از این جهت آنان را می‌ستاید.

#### ۴-۱-۱- مقامات لشکری و دیوانی

یزدی ضمن شرح وقایع سیاسی و نظامی، اطلاعاتی را در ارتباط به امرای لشکری و

صاحب‌منصبان دیوانی بیان می‌دارد که جزء طبقه حاکمه و بالای جامعه محسوب می‌شدند. با توجه به وضعیت حکومت آل مظفر در دوره پرآشوب عصر فترت، بیشترین تمرکز معین‌الدین بر توصیف جنگ‌ها و اقدامات امرای لشکری در تأمین امنیت قلمرو مظفریان است. به‌واقع یزدی در این فضای سیاسی- اجتماعی حاصل از فتوحات مظفریان و جنگ‌آوری آنان و سپاهیان‌شان، به نگارش مواهب الهی پرداخته است؛ از این‌رو، نیم نگاهی به فرماندهان و امراء جنگی به عنوان یکی گروه‌های مؤثر سیاسی- اجتماعی در این دوران پرآشوب و سراسر جنگ داشته است. نقش اینان در جنگ‌ها، دفاع از قلمرو آل مظفر و حفظ ثغور تحت حفاظت‌شان و تأمین امنیت بود. یزدی، عموماً از شجاعت فرماندهان لشکر سخن به میان می‌آورد. چنان‌چه ابرندآبادی از امراء امیرشرف‌الدین مظفر را در شجاعت، همچون رستم و گیو و افراسیاب دانسته و او را می‌ستاید (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱۳). در مواهب الهی، به امیرهندوشاه از بهادران لشکر مبارزی که در جریان استخلاص بم و در جنگ با اخی شجاع‌الدین کشته شد، عنوان شهید می‌دهد. همچنین، از امیرغیاث‌الدین حاجی عینک (اینه‌بک) که توسط امیرمبارزالدین محمد به محاصره قلعه بم فرستاده شد، پهلوان علی دارکی والی سیرجان به عنوان دیگر فرماندهان آل مظفر، یاد شده است (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۲۹-۱۳۱، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۸۵).

برجسته‌ترین جایگاه در مواهب الهی پس از شاه، شاهزادگان و خاندان شاهی و در میان طبقات اداری و اجرایی به‌مقام وزارت تعلق دارد. طبق اندیشه یزدی، شمشیر قلمرو پادشاهان بدون همکاری وزرای صاحب تدبیر اجرا نمی‌شود: «بر مقتضای نص (و جعل لی وزیراً من اهلی) سنان کشورستان ملوک بی معاونت خامه وزرای صاحب تدبیر نفاذ نیابد» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۳۹). یزدی، ویژگی‌های تدبیر و کارآزمودگی و مهارت را برای وزیر ضروری می‌داند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۳۹). طبق اشارات مواهب الهی، وزرای مظفری گاهی مقام نظامی نیز داشتند؛ چنانچه خواجه قوام‌الدین صاحب عیار که در سال ۷۶۵ق به وزارت شاه‌شجاع رسید، امارت لشکر نیز یافت و «کلک کفایت‌انگیزش را با شمشیر خون‌ریز اتصال داد» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۷). در این دوره نیز همچون بسیاری از ادوار تاریخ ایران، امر خطیر وزارت خالی از خطر نبود و به‌گفته مؤلف مواهب الهی: «بر وفق سنت وزارت، زمین را از خون رنگین ساخته‌اند» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۷). از وزرای مشهور مظفری، خواجه برهان‌الدین ابونصر

فرزند خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی از علمای بسیار مشهور یزد بود که در سال ۷۵۶ق در سایه حکومت امیرمبرزالدین محمد، منصب قاضی‌القضاتی را ضمیمه صدارت خویش نمود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۴۲). معین‌الدین او را با بزرگمهر (بزرگمهر وزیر خسرو انوشیروان) مقایسه می‌کند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۵).

یزدی پس از مقام وزارت، قضاوت را نیز از مهم‌ترین مناصب دیوانی معرفی می‌نماید و اسامی چند تن از قاضی‌القضات‌های این دوره را در اختیار ما نهاده است؛ اما در این میان نکته قابل توجه آن‌که *موهب‌اللهی* تنها منبعی است که اشاره می‌کند که مدتی کوتاه خود شاه شجاع مظفری بر حسب تکلیف مقام قاضی‌القضاتی را داشت (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۴۲). یزدی از نقش وساطت قاضی و شیخ‌الاسلام بم، خواجه بدرالدین هلال خازن، به عنوان عامل برقراری صلح آل مظفر با اخی شجاع‌الدین، کوتوال قلعه بم، نام می‌برد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۳۰). در *موهب‌اللهی*، افزون بر وزیر و قاضی، از منصبی با عنوان «رییس دیوان کتاب» یاد شده که به احتمال زیاد وظایف منشی‌الممالک دوران قبل را انجام می‌داده است. در زمان امیرمبارزالدین محمد، «مولانا امام‌الدین اصفهانی عهده‌دار دیوان کتاب بود» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۴۳). با این وجود از آن‌جا که نه در *موهب‌اللهی* و نه در هیچ یک از منابع دیگر این دوره به افرادی که سمت منشی‌الممالکی داشته باشند اشاره‌ای نشده، به نظر می‌رسد که با توجه به عدم گستردگی دیوان‌های اداری در این عهد، فقط تعدادی منشی تحت فرمان رئیس دیوان کتاب در خدمت حاکمان آل مظفر در دربار حضور داشتند. از معروف‌ترین منشیان آل مظفر می‌توان به خود مؤلف *موهب‌اللهی*، مولانا معین‌الدین معلم یزدی، اشاره نمود. یزدی، تاریخ آل مظفر را به نام شاه شجاع به پایان رساند. حتی معین‌الدین یزدی از سوی شاه شجاع در سال ۷۶۰ق، برای انجام مصالحه و نوشتن عهدنامه به اصفهان فرستاده شد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۵).

## ۲-۱- توجه به پدیده‌های اجتماعی و تمدنی

در اثر سیاسی- نظامی محور معین‌الدین یزدی، به صورت جسته و گریخته به برخی پدیده‌های اجتماعی، فرهنگی و تمدنی نیز اشاره شده است.

## ۱-۲-۱- غارت، کشتار و قحطی

ثبت جنگ‌ها، کشتار و غارت و بلایای طبیعی و پیامدهای ناشی از آن و مهم‌تر از همه ترسیم وضعیت مردم در این شرایط، به عنوان یکی از مسائل مطرح شده در حوزه تاریخ اجتماعی مورد توجه مؤلف مواهب الهی قرار داشته است. در اینجا، بیان اعمال نیکوی فرمانروایان در حق مردم به‌ویژه در قحطی‌ها، غارت‌ها و برقراری رفاه عمومی و نشان دادن بی‌خردی دشمنان در ایجاد چنین وضعیتی، مدنظر یزدی است. از متن مواهب الهی، چنین برداشت می‌شود که شاه منشأ خیر مطلق است و قلمرو تحت فرمان‌اش به برقراری عدالت و تأمین امنیت از سوی او نیاز دارد. عدالتی که جزیی از دیانت مطرح می‌شود و مردم از وجود چنین حاکمی رضایت دارند. رعایت حال رعایا، موضوع مورد توجه یزدی است. در کنه اشارات یزدی به مسئله قحطی و غارت، می‌توان به رعیت‌نوازی حاکمان مظفری و عادل بودن آنان پی برد که در تلاش‌اند تا رعایا را از تعدی و ظلم ملوک همجوار خویش و گروه‌های راهزن مغول نجات دهند. انعکاس رعیت‌دوستی شاهان آل مظفر و تلاش آنان برای برقراری عدالت را می‌توان بخشی از تلاش آگاهانه یزدی جهت کسب مقبولیت و حقانیت آل مظفر در نظر گرفت. البته این‌گونه نگاه به حکومت، مختص به معین‌الدین یزدی و این دوره نیست؛ مورخان درباری در همه ادوار، آثارشان را با چنین نگرش سلطنت محور و نخبه‌گرایی زینت می‌دادند. به‌نوشته یزدی، شرایط سخت پس از سقوط ایلخانان و مرگ ابوسعید (۷۳۶ق)، در دوران سلسله‌های محلی نیز ادامه یافت. یزدی، بارها به جنگ‌های پیاپی و تبعات اجتماعی آن از جمله غارت و کشتار، امحاء منابع غذایی و قحطی در گستره قلمرو مظفریان اشاره نموده است. همچنین، نگاهی به شهرهایی دارد که در بحبوحه این اوضاع آشفته دچار غارت، ویرانی و تلفات شده‌اند. ورای نگرش جانبدارانه معین‌الدین یزدی، می‌توان به وضعیت حاکم بر زندگی مردم، انبوه جنگ‌ها، کشتار، خرابی خانه‌ها، گرسنگی و فقر مردم، سرمای مهلک و اختلال در راه‌های ارتباطی که نشان از خسارت وارده بر روابط تجاری منطقه داشت، نابودی محصولات کشاورزی و دامی و در نهایت احتکار و از دست رفتن کسب و کارها در این زمانه پرآشوب پی برد.

یزدی آن‌گاه که از ظلم و ستم ملوک محلی همچون حاکمان آل اینجو و آل چوپان در

عصر فترت علیه مردم صحبت می‌کند، بلافاصله به‌نقش سلطان مظفری در برقراری عدالت و امنیت اشاره و اضافه می‌نماید که در خشکسالی، قحطی و غارت وظیفه شاه مظفری، یاری رساندن به مردم و کاهش مالیات‌ها است. چنان‌چه آن‌گاه که یزد مورد حمله اینجویان قرار گرفته بود، شاه یحیی مظفری از قلعه میبد به یزد فراخوانده شد تاضعای رعیت بر این عمل که اهل و عیال شاه نیز آمدند، استوار گردند و این‌چنین مردم ناتوان خیال‌شان راحت گردید (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۸-۲۱۷). همچنین یزدی در جریان حمله نخست ابواسحاق اینجو به یزد، به موضوع غارت ابرندآباد (از ده‌های معتبر یزد) و تاراج خانه‌ها می‌پردازد و در نهایت امیرمبارزالدین را عامل پایان دادن به این فاجعه معرفی می‌کند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۹۸). افزون بر این، یزدی از اوضاع نابه‌سامان اهالی کرمان، فقر و برهنگی آنان در بدو ورود امیرمبارزالدین محمد سخن به میان آورده که نتیجه نیز آن است که کشت و زرع از رواج افتاده و فساد حاصل خلق را به‌فنا داده بود. در این شرایط، امیرمبارزالدین از دید یزدی، همچون یک منجی وارد شده و آبادانی را برقرار نمود و حتی به سبب وضع نامطلوب مردم، دستور داد تا لشکریانش به‌نقاط مختلف پراکنده شوند تا با کم‌کردن اخراجات ایشان از رونق احتکار کاسته شود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱۶-۱۱۵). نکته جالب آن‌که یزدی در توصیف تمام این غارت‌ها و کشتارهای مردم توسط دشمنان آل مظفر، حاکمان مظفری را از هر گونه خطا مبری می‌داند و چنین توضیح می‌دهد که مظفریان تمام سعی خویش را جهت نجات مردم به‌کار بسته‌اند. از جمله در بازگشت ملک اشرف چوپانی به تبریز، به یکی از اعمال شنیع او اشاره می‌نماید که منجر به حبس شدن ۲ هزار نفر در غاری پر از دود و آتش گردید و امیرمبارزالدین با شنیدن این اتفاق، متغیر شد و عقل دوراندیش او اجازه هیچ گونه ارتباطی با ملک اشرف را به او نداد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۵۳).

علاوه بر غارت و کشتار رایج در این عصر، یزدی از قحطی‌های گسترده ولایات مختلف تحت سلطه آل مظفر نیز یاد می‌کند. از جمله قحطی یزد در سال ۷۵۱ق که بر اثر حمله ابواسحاق اینجو و بارش سنگین برف به‌وقوع پیوست. بارش برف، موجب بسته شدن راه‌ها و مسدود شدن جاده‌ها گردید و تجار را مجبور به‌خانه‌نشینی نمود؛ از هیچ جانب، غله نمی‌آمد و تمام ولایات به دست دشمنان خراب گشته بود. قحط و غلاء تا جایی پیش رفت که آدمی، آدمی می‌خورد و در هر گوشه، جانی به‌نانی می‌دادند و مردم به حدی هلاک شدند که دست

قدرت از تکفین و تجهیز عاجز بود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۲۲-۲۲۰). آن چه مشخص است آن که کانون اصلی توجه یزدی حتی هنگام صحبت از مصائب عامه، باز هم به سمت یک طرف ماجرا، یعنی شاه و شاهزادگان مظفری و اقدامات نیک آنان است. با توجه به جایگاه سیاسی و دیوانی معین الدین یزدی، این نزدیکی به طبقات بالا در اندیشه وی طبیعی است. با این حال می توان به وضوح تعرض، زورگویی و غارت اموال مردم در عصر فترت را از گزارش های یزدی دریافت که مهم ترین دلیل آن، وقوع جنگ های فرسایشی قرن هشتم هجری بود. آن چه در جریان جنگ های متعدد روی می داد، تلاش مهاجمان برای فتح شهرها و در مقابل، تکاپوی مدافعان برای ممانعت از ورود آنان به شهرها بود. عمل و عکس العمل این دو گروه، مردمان را در معرض ویرانی، کشتار، غارت و قحطی قرار می داد.

### ۲-۱-۲- بیماری

یزدی ضمن شرح حوادث گوناگون این دوران، در چند نوبت به بیماری که حکومت گران آل مظفر و نه مردم بدان مبتلا شده بودند، اشاره می نماید. از جمله، به مرضی همراه با تب شدید که شرف الدین مظفر بن منصور بدان دچار شد. این بیماری، سه ماه به طول انجامید. پزشکان، جمعی از اضداد و سقمونیا (عصاره ای تلخ که مسهل و صفرابُر است) در نخود آب تعبیه نموده و به او خوراندند. در نهایت، امیر شرف الدین دچار ضعف شدید شده و در سال ۷۱۳ ق، فوت نمود. یزدی در بیان دلیل این بیماری، معتقد است که شاهزادگان مظفری مورد اصابت چشم زخم قرار گرفتند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۵۴). یزدی در نوبت دیگر، از درد مفاصل و حالت تغییر مزاج امیر مبارز الدین محمد به علت غلبه صفرا صحبت به میان آورده است. نکته جالب آن که این مورخ درباری، با آوردن شعری «شرابنا من دم اعدائنا و کاسنا جمجمه الراس»؛ شفای عاجل بزرگان را شربتی از خون دشمنان و جام این شربت را جمجمه سر آنان می داند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۳).

### ۳-۲-۱- موسیقی

یزدی در مواهب الهی، اندک اطلاعاتی پیرامون آلات و ادوات موسیقی، خوانندگان و نوازندگان ارائه می دهد که برای کسب آگاهی از موسیقی در تاریخ این دوران حائز اهمیت است. یزدی به عنوان فقیهی متشرع و مورخ یک حکومت دینی، نشان می دهد چندان با

آوازه‌خوانان و نوازندگان موافق نیست. نوع نگاه وی به مبحث موسیقی، کاملاً تحت تأثیر دیدگاه‌های سیاسی و دینی حکومت مطبوع‌اش - آل مظفر - قرار داشته است. همان‌گونه که در جریان توبه مجدد امیرمبارزالدین در سال ۷۵۲ق، یزدی به ادوات موسیقی همچون عود، ارغنون، رباب و چنگ و دو تار اشاره نموده و می‌نویسد به دلیل توبه حضرت خلافت‌پناه، نوازندگان و خوانندگان بازارشان کساد شد. امیر، توبه کرد و تلاوت قرآن زمزمه شد و شنیدن آوای ارغنون آوازه‌خوان، تبدیل به صدای روح‌نواز حافظان قرآن شد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۰۹). آن‌چه که از اشارات یزدی برمی‌آید، آن‌که امیرمبارزالدین محمد در دربار خویش میزبان آوازه‌خوانان، موسیقی‌دانان و عودنوازان بوده و مجلس عشرت و لهو و لعب نیز برپا بوده است؛ اما بعد از توبه‌های دوگانه‌اش، صدای مؤذنان و مجالس قرآن و گریستن بر اعمال گذشته جایگزین گردید و این‌چنین آسمان بر این گریه و زاری لبخند زد. شرایط جدید به نوشته یزدی، این‌گونه شد: «و کار چنگی چون زلف چنگ، پریشان و درهم شده و عود در آتش حرمان چون عود قماری سوختن گرفت و روزگار عودی، چون ابریشم عود، پیچ پیچ و فرو بسته ماند» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۰۹). همچنین یزدی در جریان رویارویی دو سپاه آل مظفر و آل اینجو در کرمان، از مناجات و تلاوت قرآن و ذکر دعا در سپاه مظفری و شب‌زنده‌داری و خوشگذرانی و عیش و نوش و البته صدای موسیقی دو تار لشکر آل اینجو یاد می‌کند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۲۸).

#### ۴-۲-۱- معماری

معماری در ادوار گوناگون به عنوان یکی از حوزه‌های تاریخ اجتماعی، نمایان‌گر اندیشه‌ها و پندارهای بنیان و حامیان‌شان و زمانه آنان بوده است. در دوران آل مظفر، معماری هم در راستای تقویت اندیشه‌های مذهبی و هم در جهت کسب مقبولیت فرهنگی، بسیار مورد توجه حکومت‌گران این سلسله بود. معین‌الدین یزدی نیز به‌واسطه گزارشات مرتبط با اقدامات عمرانی، سعی در نشان دادن لطف و توجه شاهان مظفری به مردم داشته است؛ خصوصاً در دوره امیرمبارزالدین محمد که انسجام و مجال بیشتری برای این‌گونه اقدامات فراهم بود. یزدی به اقدامات عمرانی شهریان آل مظفر در ساخت بناهایی چون مسجد، مدرسه و دارالسیاده برای کسب وجهه دینی و مذهبی پرداخته است. در نهایت همه این‌ها، وسیله‌ای برای مشروعیت‌سازی و نشان دادن مرحمت ملوکانه به مردم از دید

نویسنده مواهب الهی تلقی می‌گردد.

یزدی، به ساخت یک مدرسه در میبد توسط امیر شرف‌الدین مظفر و دو مدرسه در کرمان توسط امیر مبارزالدین محمد و ترکان خاتون قراختایی، اشاره نموده است (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۴۳، ۶۸، ۷۴). یزدی، اقدام امرای مظفری جهت ساخت مساجد و دارالسیاده را می‌ستاید. چنان‌چه در مورد ساخت مسجد جامع کرمان توسط امیر مبارزالدین محمد، می‌نویسد: «به حکم الملک والدین توأمان، عمارت ساحت دین را پیشنهاد ضمیر ساخت... و در ظاهر شهر کرمان، به‌در زرند، مسجدی جامع بنا فرمود...» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۰۹). همچنین طبق نوشته یزدی، آل مظفر در کنار توجه به احداث مساجد، به بنای مدارس و دارالسیاده نیز توجه داشتند. امیر مبارزالدین محمد در محله سرمیدان کرمان در نزدیکی قصر خویش، دارالسیاده‌ای ساخت و سید صدرالدین آوجی و فرزندان او را که به صحت نسب و زهد و تقوی معروف بودند، از یزد به کرمان دعوت کرد و در جنب دارالسیاده جای داد و از املاک میبد خود به این دو محل وقف کرد. بعداً خود یزدی، در این دارالسیاده تدریس نمود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۱-۲۱۰). از اشارات مؤلف به محل تأمین مخارج موقوفات که عمدتاً از املاک شخصی آل مظفر پرداخت می‌شد، تلاش مولف برای مشروعیت‌بخشی فزون‌تر شاه آشکار می‌گردد؛ چنین اقداماتی، موجب افزایش درآمد علمای دینی و به تبع آن، حمایت طبقه مذهبی از آل مظفر بود.

### نتیجه

مندرجات مواهب الهی همچون هر اثر تاریخ‌نگاری دیگر، متأثر از شرایط سیاسی و مذهبی و اجتماعی زمانه نگارش اثر، پیچیدگی و سطوح مختلفی دارد. کنکاش دقیق در محتوای این منبع اصلی تاریخ حکومت آل مظفر، نشان می‌دهد که در کنار مطالب پرمایه تاریخ سیاسی-نظامی این اثر، داده‌های اندک ولی ارزنده‌ای در زمینه تاریخ اجتماعی از آن قابل استحصال است؛ اما رصد نگرش اجتماعی معین‌الدین یزدی در روایت تاریخ، با مد نظر داشتن بینش معرفت‌شناسانه، شریعت‌مدار، مشیت‌گرا و سلطنت محور وی قابل انجام است. یزدی به تبعیت از رویه تاریخ‌نگاری مرسوم و همچون سایر مورخان درباری، بن مایه تاریخ‌نگاری خود در «مواهب الهی» را بر بیان رویدادهای سیاسی-نظامی با محوریت شخص سلطان قرار داده است. در اندیشه مؤلف مواهب الهی، جامعه به دو طبقه حاکم و

محکوم تقسیم می‌شود؛ حاکم در این زاویه نگاه، صاحب فره ایزدی و ظل... فی الارضین است که مجری دستورات دین و نگهبان شریعت، عدالت‌پرور و امنیت‌گستر است و تا جایی که ممکن است از ظلم و ستم بر مردم جلوگیری می‌کند. در طرف مقابل مطابق ادعای یزدی، مردم‌اند که هم خرسندند از حاکمان خویش و آنها را برگزیده و مورد تأیید خداوند می‌دانند و هم نسبت به آنان اظهار اطاعت نموده و بعضاً برای سلامتی‌شان دعا می‌نمایند. با وجود ریشه‌دار بودن این نوع بینش در تاریخ‌نگاری ایرانی و با وجود تمرکز اصلی مؤلف بر تدوین تاریخ سیاسی-نظامی آل مظفر، در لابه‌لای سطور کتاب *مواهب الهی*، از گروه‌ها و پدیده‌های اجتماعی عصر فترت در قلمرو آل مظفر نیز سخن به میان آمده است. معین‌الدین یزدی، اطلاعاتی از گروه‌های اجتماعی مؤثر در حکومت مظفر همچون علماء، شیوخ متصوفه، شیعیان و سادات، زنان، راهزنان، مقامات لشکری و دیوانی ارائه می‌دهد. وضعیت این گروه‌های اجتماعی مورد تأکید یزدی، بر اساس محوریت شخص سلطان و روابط نزدیک و دور این گروه‌ها با شاه تعریف شده‌اند. در *مواهب الهی*، جدای از شخص سلطان و خانواده سلطنتی، تمرکز اصلی بر عالمان دینی، قضات، وزراء، سادات و شیوخ متصوفه است. در تاریخ‌نگاری یزدی، تقریباً زنان غیرسلطنتی به‌عنوان بخش بزرگی از اجتماع، غایب هستند و عمده توجه به زنان دربار آل مظفر و برخی زنان قراختاییان کرمان است. مورخ که از فضلا و علمای زمان بوده و جایگاه بسیاری برای امور فرهنگی و فکری قائل بوده، به علوم مختلف، مراکز علمی-آموزشی، پادشاهان علم‌دوست و علماء دینی به‌عنوان واضعان علوم، توجه نموده است. مبحث قابل توجه دیگر در تاریخ *مواهب الهی*، اشارات ارزنده مؤلف به پدیده‌هایی اجتماعی و تمدنی چون قحطی و غارت و ویرانی، بیماری، موسیقی و برخی زوایای پنهان زندگی مردم است. یزدی آن‌گاه که به جنگ‌ها و لشکرکشی‌های گوناگون در عصر فترت اشاره می‌کند، اشاره‌ای نیز به شهرهایی دارد که در بحبوحه این کشمکش‌ها دچار غارت و کشتار و ویرانی شده‌اند. همچنین یزدی، ضمن اشاره گاهگاه به وضعیت رعایا، مدعی توجه و تلاش سلطان مظفری برای برقراری عدالت و امنیت است؛ در این راستا، به ساخت بناهای عام‌المنفعه توسط حاکمان آل مظفر جهت رعایت رفاه مردم اشاره می‌کند. در نهایت، با آن‌که *مواهب الهی* را نمی‌توان تاریخ اجتماعی قلمداد نمود، اما نکات ارزشمندی پیرامون تاریخ اجتماعی در لابه‌لای داده‌های عمدتاً سیاسی و نظامی آن نهفته است.

## منابع و مأخذ

– قرآن

## کتاب‌ها

- جعفری، جعفر بن محمد (بی‌تا)، *تاریخ یزد*، بی‌نا، بی‌جا.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، امیرکبیر.
- ستوده، حسینقلی (۱۳۴۶)، *تاریخ آل مظفر*، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، محقق و مصحح عبدالحسین نوایی، ج ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۶۵)، *رشف‌النصائح الایمانیه و کشف‌الفصائح الیونانیه*، ترجمه معین‌الدین یزدی، تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، تهران، چاپ و نشر بنیاد سهامی خاص.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۳)، *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- کاتب، احمد بن حسین (۱۳۴۵)، *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴)، *تاریخ آل مظفر*، به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- لیمبرت، جان (۱۳۸۷)، *تسیراز در روزگار حافظ*، ترجمه ایون صنعتی‌زاده، شیراز، دانشنامه فارس.
- مجلسی، الشیخ محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحارالانوار*، ج ۴۳، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- معلم یزدی، معین‌الدین (۱۳۲۶)، *مواهب الہی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- میرخواند، محمد بن سید برهان الدین (۱۳۳۹)، *روضه الصفاء فی سیرت الانبیاء*، ج ۴، تهران، خیام.

## مقاله‌ها

- دالوند، حمیدرضا، «مواهب الهی، نیم قرن انتظار تصحیح»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۸۳-۸۱، ۱۳۸۳.
- قاسمی ایمچه، محبوبه، «رساله نزه‌المسور تألیف معین‌الدین علی بن جلال‌الدین محمد معلم یزدی»، پیام بهارستان، ش ۱۸، ۱۳۹۱.
- قلی‌زاده، محمدرضا، «پژوهش در تحول تاریخ‌نگاری محلی فارس از سنت به تجدد در نگاهی به آثارالعجم»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۴۴ و ۴۵، ۱۳۸۰.
- موسی‌پور بشلی، ابراهیم، «تاریخ اجتماعی رویکردی نوین به مطالعات تاریخی»، تاریخ و تمدن اسلامی، ش ۶، ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_، «راحه‌الصدور و آیه‌السرور به مثابه منبعی برای مطالعات تاریخ اجتماعی هنر»، گلستان هنر، ش ۱، ۱۳۹۹.
- نوروزی، جمشید؛ صادقی فرد، مژگان، «چگونگی نقش‌آفرینی زنان درباری در حکومت آل مظفر»، مجله تاریخ ایران، ش ۲، ۱۳۹۹.
- \_\_\_\_\_، «بینش تاریخی، اعتقادی و سیاسی نویسنده مواهب الهی»، پژوهش‌های علوم تاریخی، ش ۲۹، ۱۴۰۱.

## پایان‌نامه‌ها

- بالانی، پیوند (۱۳۹۱)، شرح دشواری‌های جلد اول مواهب الهی در تاریخ آل مظفر، شیراز، دانشگاه شیراز.
- محمودی میمند، پروین (۱۳۸۵)، شرح مشکلات کتاب مواهب الهی تألیف معین‌الدین یزدی بر اساس: تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان.

## مقاله انگلیسی

- Woods, John E, (1987), "The Rise of Timurid Historiography", *Journal of Near Eastern Studies*, Vol 48. pp. 81- 108.

The Quarterly Journal of Iranian Islamic Period History, Volume 13, Issue 33,  
Summer 01/23, Pages 155-172

DOI: 10.22034/JIIPH.2022.48298.2254

Received Date:

1400/07/14 (2021/10/06)

Accepted Date:

1400/12/25 (2022/02/07)

***Black Sea or Sea of Trebizond:  
Significance of Trebizond Port in Persians' Knowledge of  
Black Sea in the Middle Ages***

Ahmad Fazlinejad<sup>1</sup>

Abdul Rasool Kheirandish<sup>2</sup>

Farajollah Ahmadi<sup>3</sup>

**Abstract**

Like other bodies of water, the Black Sea has been given a number of names. It was known as the Sea of Trebizond during the early Islamic centuries due to the popularity of the Trebizond Port in the south coast of the sea. Muslims in general and Iranian and Azeri merchants in particular contributed to the boom of trade in this port. Thus, the sea was named after its most important port because of its commercial significance for Iranians, considering that they had been acquainted with the sea through this port. We know such naming for other seas and ports; however, for some reasons, it is considered as an exonym for Asian Minor, which has been part of the Byzantine Empire for a long time. These reasons can be explored and discussed within the context of the ties between Muslims and the Byzantine Empire in the years before and even after the Battle of Manzikert. This study examines the continuity and changes made in the names given to the Black Sea, the reasons behind it, and the continuation of the two folk and formal names given to it.

**Keywords:** Trebizond, Iran, the Black Sea, Tabriz, Maritime Trade.

---

<sup>1</sup> Associate Professor, Shiraz University, Iran (Corresponding Author)

fazlinejad@shirazu.ac.ir

<sup>2</sup> Professor, Shiraz University, Iran

kheirandish.ar@gmail.com

<sup>3</sup> Associate Professor, University of Tehran, Iran

fahmai@ut.ac.ir

## Introduction

The oldest references to the links between the Iranians and the Black Sea date back to the reign of the Achaemenids and the cosmology of the Zoroastrians. The Achaemenids had military campaigns against the Scythians dwelling in the plains to the north of the sea. These Scythians were known as the *Saka Paradraya* (i.e., Scythians of beyond the sea). After the reign of the Achaemenid empires, Persian governments ceased to access the Black Sea through the Asia Minor. The Romans seized the body of water after the rule of the Achaemenids, as it was the exclusive trading path of the Greeks before the rise of the Achaemenids. From this point on, Persians had access to the sea merely through the east coasts, namely Caucasus Mountains. However, the mountainous area caused very limited access to the sea. In the oldest Persian geography book known as *Hudūd al-Ālam min al-Mashriq ila l-Maghrib* (i.e., *The Boundaries of The World from The East to the West*), the sea is referred to as the Georgian (Gurziyan) Sea even though there was no port comparable to the Trebizond Port on the eastern coast of the Black Sea where the Georgians lived. Thus, the names given to the sea have been used in accordance with the sequences of Greek and Roman periods. The rise of the Eastern Roman Empire (Byzantine Empire) with Byzantium (Constantinople) as its capital was a major development in the history of the sea being discussed. At this point, a strong government had established its capital city at the embouchure of the sea, which was in fact a gulf. Likewise, the Persians had their own way of naming the sea based on the Avesta cosmology or the geographical culture of the Achaemenid to Sassanid eras. However, the name Trebizond was gradually used to refer to this body of water at the dawn of the Islamic Caliphate, because Muslims had access to the sea merely through this port.

Muslims and on top of them Iranians from Azerbaijan had access to the Black Sea and used it for trading through the Port of Trebizond. The port is located to the north coast of Anatolia and the south of the Black Sea. A mountain range separates the coastal area from the inner regions of Anatolia with mountain passes, creating access to the sea. The port and its surrounding areas were interchangeably ruled by the Muslims and the Christians; however, the commercial interests did not prevent either

party from having access to the port. Therefore, the port has always been deemed important as a trading and communication hub for the Black Sea, Anatolia, Asia, and Europe. There were also economic ties between this port and Azerbaijan whose capital city, Tabriz, replaced Maraqeh and Ardabil from the 10th century, establishing a strong connection with its surrounding areas. Nevertheless, this has not been given proper attention by the scholars and researchers of history in Iran. This is while the trading economics of Azerbaijan depended on the Black Sea through Dvin and Port of Trebizond just as much as it was connected to the inner and northern areas of Iran. In fact, what makes it possible to study the developing, continuous growth of urban and economic centrality of Tabriz is the knowledge of the history of this port. This is the reason why the sea under question was referred to as the Sea of Trebizond along with the Black Sea and other names in the Persian resources. The present study mainly focuses on the course of developments in the name of this sea, particularly in the period during which it was known as the Sea of Trebizond. The study draws upon the significance of Trebizond Port in the knowledge of the Persians of the Black Sea in the Middle Ages.

Regarding the background of this research, it should be said that so far no article has been published with this approach. Previously, the authors of this article have written two articles about Trebizond and its historical and commercial role in relation to Iran and East-West relations in the late Middle Ages. The first article deals with the commercial position of the Trebizond in the foreign policy of the Ilkhans in Iran (Fazlinejad and Kheirandish, 2020: 71-93) and the second article deals with the role of the Trebizond as a bridge between East and West in the trade relations of the late Middle Ages (Fazlinejad and Kheirandish, 2019- 2020:79-102). Research has been published outside Iran on the Black Sea, but in those studies no reference has been made to the historical relation between Trebizond and so naming. Blois examines historical name of Black Sea. Blois also discusses the role of the Trebizond in the medieval world trade system (Blois, 2007).

### **Geographical location and historical significance of Trebizond**

Trebizond is located on the coast of the Black Sea to the northeast of the present-day Turkey. In the past, the city was the capital of a province with the same name and was of great historical and geographical

importance. It was a destination along the Silk Road on the trade routes connecting the east, west, north, and south and was thus of great significance for the local and international governments. The Greek geographer, Strabo, refers to it as Trapezus in the 1st century (Strabo, 1854, vol 1, p.476), which was in turn derived from the Greek word Trapeze meaning flat, and this is assumed to exist because of the wide and flat heights of the surrounding mountains (Grinevetsky et al. 2015, p.760-761). Eusebius, the Christian historian of the 3<sup>rd</sup> and 4<sup>th</sup> centuries, puts the establishment date of Trebizond at 756 BC (Graham, 2006, vol 3.3 p. 123), showing the natural potentials of the location for the establishment of a port.

Trebizond is located in the region called Pontus in the Antiquity. It is a Greek name given to the southeast coasts of the Black Sea and the mountainous lands overlooking them, derived from a Greek term to refer to the Black Sea (Pontus Euxeinos), meaning the hospitable sea. However, another theory is as follows:

“The Greeks, in their earliest age, styled it Axenus or 'inhospitable'. It owed this name probably to the stormy weather common in certain times of the year, formidable and perilous to timid and unskillful mariners as well as to the barbarity of the nations on its shores, some of the northern Scythian hordes being reputed cannibals.” At a subsequent date, when the Greeks had established colonies upon the coast, they substituted the more auspicious title of Euxeinus, “hospitable”, “friendly to strangers” out of compliment to their own civilized habits, and as an inducement to emigration.” (Milner, 1855, p.12).

In his book, *Anabasis*, Xenophon refers to Trebizond as an inhabited Greek city on the Euxine sea (Xenophon, 1980, p. 341). Under the rule of the Achaemenids, the region was officially included in the Persia, and its rulers paid annual duties to the Achaemenids (Herodotus, 1928, p.121). During the reign of Alexander and his successors, the city was a part of the territories ruled by Eumenes of Cardia (Plutarch, 1813, vol 4, p.41).

The most renowned Persian ruler of Pontus in the southern coasts of the Black Sea was Mithridates VI or Mithridates the Great, who propagated the Persian traditions in his court (See Munk Hojte, 2009;

Mc Ging, Brian, 2004). He had several military campaigns against the Romans but was eventually defeated, and Pontus was turned into a Greek province. Trebizond was also considered an important city and province in Anatolia. As an important region in Asia Minor, Anatolia was the link between Western Asia and Central Europe (Taschner, 1986, vol 1, p.461) and reached the peaks of its growth under the rule of Romans.

The geographical location of Trebizond guaranteed its security. Natural borders of the Black Sea to the north and the Pontus Mountains to the south would protect the city against invasion. Yet at times, these conditions rendered it isolated from the rest of Anatolia. Therefore, scholars wonder whether to study Trebizond under the Byzantine history or as a part of Anatolia and the Black Sea (Eastmond, 2004, preface: [xx]). Despite the commercial boom and the large number of Muslim merchants, Trebizond lost its economic luster during the Byzantine Empire. However, after the conquest of Constantinople by the Crusaders in 1204, the royal Byzantine family of Komnenos fled to Trebizond, which turned the city into the capital of the empire in exile.

The Trebizond to the East trade route which crossed Iran was one of the most significant international trade routes in the Middle Ages. The city was the terminal of the north caravan roads, which connected the inner regions of the Iranian Plateau to Europe. Heyd referred to it as the "corridor of Central Asia", which provided access to the area for the Westerners during the reign of the Ilkhanids (Heyd, 1991, Second Chapter: p.329; Breyer, 1980, p.370).

### **From the Sea of Pontus to the Sea of Trebizond**

As noted earlier, the Greeks called the Black Sea Pontus Euxeinus or the hospitable sea. The name Pontus continued to be used for this body of water and was borrowed from Greek by other languages. Muslim geographers and historians also referred to it as the Sea of Bontus (Pontus). In his *Kitab al-Tanbih wa-l-Ishraf* (Book of Admonition and Revision), al-Masudi calls it the Sea of Bontus and lists the *Bahr al-Burgar* (the Sea of Bulgar) and *Bahr al-Rus* (the Sea of Russia) as other names given to the sea (Masudi, 1893, p.66). The names 'Bulgar' and 'Russian' mentioned in Islamic books refer to the Bulgarian and Russian

nations, living around the sea. However, the people actually meant by the term 'Russians' at this time are in fact the Vikings, who are the ancestors of the people of modern-day Scandinavia, entering the Black Sea in their rowboats through Don and Dnieper rivers. The name Bontus is recorded as Nitos in al-Masudi's another book, *Muruj al-Zahab* (Meadows of Gold), due to misplacement of the dot in the first letter of the Arabic and Persian title and so was the case in other geographical and historical sources of Muslims. Al-Masudi provides a list of other names used for the Black Sea. He writes, "... As astronomers and other scholars of antiquity have mentioned, the Sea of Bulgar, Sea of Russia, Bjni, Bajnak, and Boqord (the last three are the names of 3 Turk tribes) are all the same as Nitos (Masudi, 1991, vol 1, p.118). Muttahar bin Tahir Muqaddasi (who died after 966) names the five largest seas of the world, listing the Sea of Bontus as the fourth largest (Muqddasi, 1995, p.591). In *Hudud al-'Alam*, the sea is given another name: the Georgian Sea, which is recognized by the unknown author of the book as the original name of the sea, stating at one point that the Sea of Gurziyan is also called the Sea of Bontus (Hudūd al-Ālam min al-Mashriq ilā l-Maghrib, 1983, p.13). It has also referred to this body of water as the Sea of Gorz or Gurziyan in other places (ibid, pp.14, 50, 180, 184, 189-191).

One of the earliest mentions of the name "Sea of Trebizond" for the Black Sea is in the book *Futuh al-Buldan* by Baladhuri. Pointing to Anushirvan's works in Caucasus and Anatolia in urban development and construction of palaces, he states, "In a part of the land of Georgia which is located near Rome, he built a palace called the Firuz Qobad Gate, and one called the Lazika gate [Bab-i Ladhika], and another one called the Bariqa Gate [Bab-i Bariqa] at the Sea of Trebizond" (Baladhuri, 1987, p.280-281).

In his book named *Kitab al-tafhim li-awa'il sina'at al-tanjim* (Book of Instruction in the Elements of the Art of Astrology) written in 1029, al-Biruni also refers to the Black Sea as the Sea of Trebizond. The port being discussed has a long history and is considered an important sailing port, but there are other significant ports along the Black Sea, and the fact that such a great scholar as al-Biruni named the body of water after this port is noteworthy. He is known for his studies, books, and his expertise in several disciplines. He is particularly prominent in

astronomy, which calls for preciseness and prudence in calculation and measuring. His works such as *al-Tafhim*, *Asar-ul Baqiya anil Qorun al-Khaliya*, *Qanun-i Masudi*, and *Tahdid-in Nihayat al-Amakin Litas'hih-i Masafat al-Masakin* were all among the reference books of the Middle Ages. The latter is a proof of his prudence in geography. Therefore, his brief reference to the Sea of Trebizond as quoted from "our people" communicates a fraction of the history of trading economy at this port. Yet, it does not mean that al-Biruni had used the aforesaid name as an influence of other scientific and geographical textbooks. Rather, it is indicative of the fact that the name "Trebizond" was commonly used by the traders and merchants of the far-away regions, including the people of Khwarazm at the time of al-Biruni, since there is no such a reference in *Tahdid-in Nihayat al-Amakin*. Al-Biruni's account of the sea of Trebizond in *al-Tafhim* is as follows:

"And in the built and occupied areas of the planet, there is sea called Bontus in the land of Slavs and Russians. And our People call it the Sea of Trebizond as there is port in it. A gulf projects from the sea and turns narrower and it crosses Constantinople, and continuous to be narrower until it falls into the Mediterranean..." (al-Biruni, 1988, p.168).

What can be inferred from al-Biruni's account is that he not only knew well of the inhabited quarter of the planet, but was also aware of the name "Bontus", which was widely used to refer to the sea. However, he emphasizes the name used by the people of Khorasan, Transoxiana, and Khwarazm, who are collectively called *our people* by him and goes on to highlight the situation of the Trebizond Port and its commercial importance. All the facts are indicative of significant trading ties between Khorasan and Trebizond at the time of al-Biruni. In his book *Tahdid-in Nihayat al-Amakin*, he states that seas are named after the land over them (Biruni, 1973, p.116).

Accounts of Masudi and Ibn Hawqal from around a century ahead of *al-Tafhim* are also indicative of such economic ties. In his report, Masudi states, "... And it is a city located on the coast with annual markets. A lot of Muslim tribes or people from Rome, Armenia, etc. frequent the port for business..." (Masudi, 1991, vol 1, p.174).

Elsewhere, Muhammad Abūl-Qāsim Ibn Hawqal al-Baghdadi, who

began his journey in 941, gave an account of mule breeding in Armenia for the purpose of exports to various regions, including Khorasan (Ibn Hawqal, 1987, p.94). In addition, dyer's madder was among the goods exported from Armenia to Khorasan (ibid, p.94). Ibn Hawqal also points out the quality and diversity of the goods made in Armenia (ibid, pp. 95-99) and underlines the business boom in that region (ibid, pp. 99-100). In an account of the economic significance of Trebizond or Trebizond, Ibn Hawqal asserts, "Most goods consumed in the Muslim territories, such as silk, brocade fabric, Roman cotton, woolen fabric, and Roman garments are supplied through Trebizond" (ibid, p.91). Unfortunately, Ibn Hawqal does not note Trebizond in his account of distances, while he reports on the tributes paid by the inner Armenia, which was ruled by Bani Sonbat and was in the vicinity of Trebizond (ibid, p.100).

In order to understand Abu Reyhan's account of the Trebizond Sea by the people of Khorasan, a reference must be made to Ibn Hawqal's chapter on Dvin, the capital of Armenia, which was Dabil in Muslim sources. In the 10th century, Dvin was ruled by the Sonbat dynasty. A very wide variety of commodities, including fine fabrics and mattresses called Mahfuri were exported from this city (ibid, pp.90-92). Textile produced in this region was very popular in Khorasan, and Mahfuri mattresses were among the royal presents. There is a mention of these goods in Beyhaqi's *Masudi History* on the Ghaznavid Empire. He lists the presents offered to the Ghaznavid Sultan by the ruler of Khorasan, including various garments, camphor, jujube, pearl, Mahfuri, and rugs (Beyhaqi, 2014, p.390). The author also notes Yahya Barmaki's offerings for Harun al-Rashid, which included an assortment of rugs and Mahfuri from Iraq and Khorasan, indicating that the Mahfuri mattresses from Armenia were very popular (ibid, p.396). Additionally, in his book, *Masalik wa Mamalik*, Istakhri refers to the significance of Dvin in Armenia, stating that exquisite cover floors and rugs are produced there, as well as very pleasant red colors and a kind of delicate silk called boziyon (Istakhri, 1961, p.158). Of Trebizond, he states that merchants gather there, and Roman garments and boziyon silk are traded there (ibid, p.158).

In *Nozhat al-Mushtaq*, Sharif Idrisi (died 1165) writes about the trips of Muslim merchants to the lands surrounding the Caspian, Arran, Gil,

Tabarestan, Bulgaria, and the Sea of Bontus (Sharif Idrisi, 2002, p.833). All these are indicative of the years-long business relations between Khorasan and Armenia, using the significant Port of Trebizond. Apparently, Sultan Mahmood, in whose court al-Biruni resided, envisaged the conquest of Rome, having seen the commercial boom of Armenia. Drawing upon historical and literary texts from that era and the propaganda of Sultan Mahmood's court, Foruzani refers to this ambition as a shattered aspiration. (Foruzani, 2015, pp.298-306). It is easy to understand that the Port of Trebizond was an important location when the people of Khorasan named the Black Sea after the port, as Ibn Hawqal goes on to add that "the traders from the Islamic territories traveled to Trebizond and reached Constanipole through that port" (Ibn Hawqal, 1987, p.91).

Therefore, the trade between various regions and this important port in the south of the Black Sea was an ongoing trend prior to the rise of the Ilkhans to power and expansion of business ties between Iran and Anatolia. One of the more recent reports on this is that of Hamawi's in *Mujam al-Buldan*, where he also describes al-Biruni's account of how the seas were as the best of all (Yaqut Hamawi, 2001, vol 1, p.18). Similar to Abu Reyhan, he calls the Black Sea as the Sea of Trebizond. This 13th century scholar living at the time of the Mongols invasion states, "In the inhabited quarter of the planet in the lands of Slavs and Russians is a sea called Bontus by the Greeks, and Trebizond by us, after the name of port located at the sea..." (ibid, p.18).

### **Name of the Black Sea during the Rule of the Ilkhans**

With the establishment of the Ilkhans' government and their ruling over Anatolia, Trebizond turned into one of the most significant centers in the territory. The Ilkhanid capital of Tabriz was linked to Trebizond, and goods and commodities were exchanged between the two cities (see: Bryer, 1980, p.339 for more details on the business ties between Tabriz and Trebizond).

The turmoil and unrest following the marauding and plunders of the rulers of Ulus Chagatay in Transoxiana and the territorial disputes between the Ilkhanids and the Golden Horde were an occasional obstacle to the commercial route from the Black Sea and the Central Asia. Thus,

the Ilkhanids improved the trade route from Tabriz to the south of Iran and established a connection between their capital and the Persian Gulf in order to create a boom in the international trading. Being on a constant track of financial development, Tabriz turned into the business capital of Azerbaijan and was linked to Trebizond through the old capital or Armenia, Dvin. It was located to the northwest of Tabriz, and the caravans could reach it after crossing Aras River. To the north, there were mountain ranges which separated Trebizond and the inner regions of Anatolia. Until the battle of Manzikert (1071), this Anatolian region was an unstable border between Byzantium and the territory of the Abbasids Caliphate. Therefore, the Tabriz-Dvin-Trebizond route was safer. This indicates how the Trebizond-Tabriz route connected the central cities of Iran to Hormoz Island in the Persian Gulf, and numerous European merchants and ambassadors used the route to travel to China and India during the rule of the Ilkhanids. The Fourth Crusade (1204) and the conquest of Constantinople allowed the Venetian traders to have greater access to the Black Sea. Establishment of the Trebizond Empire in the same year and following the battle furthered the significance of the port. Another factor that contributed to the development of the Port of Trebizond was the establishment of the Mongol Empire's territory from the Pacific to the Eastern Europe, which entailed the Mongolians' efforts to transport their goods from China to Europe (Akisik-Karakullukcu, 2013, pp.324-325). In *Nozhat al-Qolub*, Mostofi considered Trebizond as one of the great regions of Armenia inside Iran and referred to the great amount of tax they pay (Mostofi Qazvini, 2002, p.153), showing that Trebizond Port developed and gained global fame under the rule of the Ilkhanids.

Historical and geographical sources of the period have used the name Sea of Trebizond for the Black Sea, indicating the continuation of its commercial significance and the influence of use of the name from the 9th century in the works of authors and merchants of the Ilkhanid reign.

One of the earliest sources referred to the name of the Sea of Trebizond in the 13th century and in the early years of the Ilkhanids' rule was a book called *Ajaye al-Makhlūqat wa Gharayeb al-Mowjudat* by Zakariya bin Muhammad bin Mahmood al-Kufi Qazvini (died 1283) in two instances. At one point, he quotes Abu Reyhan as saying that the

Greeks call it the Sea of Bontus and others name it as the Sea of Trebizond (Kufi Qazvini, 2000, p.100). Elsewhere, he lists the Persian Gulf, Sea of China, and Sea of India along with the Sea of Trebizond (ibid, p.108).

In his notes on *the Travels of Marco Polo*, Henry Yule describes that the story has it that the name *Black Sea* began to be used in the early 10th century as the Dark Sea. He adds that the title was first recorded in the notes of Constantine VII (913-959), the Emperor of Byzantium. However, Yule believes that Constantine was referring to Baltic Sea, not the Black Sea (Polo, 1903, vol 1, p.3). Also, William Rubruck used the name "Pontus" for the Black Sea in 1253, but stated that Bulgars called the Great Sea (Rubruck, 1937, p.54).

In Henry. A. Johnson's view, "The Black Sea (*Kara Deniz*) is said to have received its present name from the Turks, who, being accustomed to the waters of the Archipelago, with its numerous harbours and islands, expressed their fear of the great open expanse of the Euxine by the epithet 'black' " (Johnson, 1913, p. 808)

The name Black Sea was used officially for the first time after the Antiquity in 1265 in a contract between the Venetians and the Byzantine Empire. The Greek version of this bilingual contract refers to certain fortifications at the Black Sea (Blois, 2007, pp.3-4). Nevertheless, many historians consider this title to have a longer history. Among the Muslim authors, Abu al-Fida mentions the Black Sea in his book in 1321, adding that at their time, the Sea of Bontus was called Qirm Sea [Crimea] and *Bahr al-Aswad* [the Black Sea] (Abu al-Fida, 1970, pp. 42, 46).

At the same point in time, Dameshqi (died 1327) lists various names of the sea and also mentions the Trebizond Sea (Dameshqi, 1865, p.127), using the phrase "the Sea of Russia also known as the Trebizond Sea" (ibid, p.127). In general, the name Trebizond is used several times in this book. Abu al-Fida states that there is a mountain range to the south of Trebizond, which is called Alsen [languages], since there are many different languages spoken in that area (Abul Fida, 1970, p.253). This is also important as it is indicative of the economic boom of the area.

Elsewhere in his book, Dameshqi refers to *Bahr al-Aswad al-Shumali* [the Northern Black Sea] (Dameshqi, 1865, p.133), which is also

noteworthy. There are various theories on the origins of the names used for this sea. Vasmer argues that the Greek name “Pontus Axinus” is in fact derived from the Avestan term axsaena, meaning black. In his opinion, this sea has always been known with the same name; however, as the Greeks did not know the actual meaning of Avestan Axsaena and it had the same pronunciation as Axinus, they mistakenly translated it into “unfriendly” (Blois, 2007, p.1-2). *Bondahish* mentions the Siah Bon Sea, which is located in Rome and seems to correspond to the Black Sea (Bondahish, 2018, pp.83-84).

Some scholars argue that the naming is not due to any color or climate specification; rather it as a system of color correspondence to four main directions. That is, black stands for the North, red for the South, white for the West, and green or light blue for the East. This was a common practice as the name “Red Sea” was used to refer to the Persian Gulf and the Indian Ocean. Thus, the term “Black Sea” was an appellation method for a sea located to the north and was supposedly used by people who lived between the Black Sea in the north and the Red Sea in the south. That corresponds to the ancient Orient and most probably to the Achaemenids (Shmittm, 1985, pp.411-412, in: *Iranica Black Sea*). Currently what is to be noted in Dameshqi's book is that along with other names he states, he also includes *Bahr al-Aswad al-Shumali* described as *aswad wa muzlima* [black and dark] (Dameshqi, 1865, p.133). However, the name “Sea of Trebizond” is always present, and he highlights that it has been a thriving place in the earlier years of the Islamic period with a great population of Roman and Muslim merchants (ibid, p.146). Elsewhere, he asserts that in their era, the Bontus Sea is called the Sea of Trebizond (ibid, p.259).

Azari Esfarayeni (1382-1462), the composer of *Ajayeb wa Qarayeb*, writes in the chapter on the seas about the Black Sea that the first sea is called “Sea of Trebizond” by the people (Azari Esfarayeni, 2014, p.122). It also calls to mind Biruni's account of the name of the sea. Both Abu al-Fida and Hafiz Abru also refer to the name 'Armenian Sea' (Abu al-Fida, 1970, p.19; Hafiz Abru, 1996, vol 1, p.122). This is also indicative of the vastness and significance of this sea and its boom in the 10th and 11th centuries.

Finally, it must be noted that there was an issue involved in the

appellation of the Black Sea. Due to the location of the Crimean Peninsula, an inner sea had been formed in it which was called Azof or Qrim (Crimea). Old sources referred to it as Maytes or Maytesh. Muslim historians and geographers did not have sufficient knowledge of that part of the sea and thus were confused about how to differentiate it from the Black Sea.

### **Conclusion**

A study of the name “Trebizond”, which is a port located along the south coast of the Black Sea, is an interesting instance of the simultaneous use of a commonly used technical name. Greeks started calling it the Sea of Pontus in the Antiquity. The name was then recorded in their geography textbooks, which in turn formed the bases of a vaster knowledge of geography, including that of Muslims'. This is how it was considered to be the formal name of the body of water, especially by the scholars of the Middle Ages. However, the more commonly used Trebizond name was propagated by the Muslim merchants due to the commercial significance of the port. It continued to exist and used by the Islamic East even more popular name than the formal name. The main reason contributing to the prevalence of this name was the trade boom at this port. It is a common practice to name a body of water after a certain port along its coast; however, introduction and acceptance of the name by the people of far-away lands and wide application of the name by them for several centuries were indicative of the booming trade, which Port of Trebizond featured. The considerable number and business genius of the merchants, variety of their ethnicity and religions, and the considerably large volumes and variety of the goods traded along with favorable business conditions made this port an appealing one across Asia, whose ports did not feature a long history.

Therefore, the vast trading exchanges between Armenia and the Port of Trebizond with the eastern parts of Iran from ninth century on introduced the Black Sea as the Sea of Trebizond to the lands beyond Khorasan and to the traders and people of Khwarazm and its immediate surroundings. For the same reason, the same name was used to refer to the sea by such a great scholar as al-Biruni. Formation of the Trebizond Empire following the fall of the Constantinople by the Crusaders on one hand, and the rise of the Mongol Empire on the other contributed to the

peak of the importance and fame for the Port of Trebizond in the 13<sup>th</sup> and 14<sup>th</sup> centuries. Hence, “Sea of Trebizond” was the name used in historical and geographical books and was also applied by Iranians and other Muslim nations along with the names of the Sea of Bontus, Bahr al-Aswad (the Black Sea), Georgian (Gurziyan) Sea, Bahr al-Burgar (the Sea of Bulgar) and Bahr al-Rus (the Sea of Russia) as other names given to the sea.

## References

### Books

- Abu al-Fida. (1970). *Taqwim al-Boldan*. Trans. Abd al-Mohammad Ayatai, Tehran.
- Akisik-Karakullukcu, Aslihan. (2013). “The Empire of Trebizond in the World-Trade System: Economy and Culture”, in *Trade in Byzantium Papers from the Third International Sevgi Gonul Byzantine Studies Symposium*. Edited by: Paul Magdalino, Nevra Necipoglu, Istanbul, 24-27.
- Azari Esfarayeni. (2014). *Ajayeab va Qarayeb*. Compiled by Vahid Ruyani and Yusuf Ali Yusufnejad, Golestan.
- Baladhuri. (1988). Ahmad ibn Yahya, *Futuh al-Boldan*. Tehran.
- Beihaqi, Mohammad ibn Hosain. (2005). *Tarikh-e Beihaqi*. (History of Beihaqi). Corrected by Ali Akbar Fayyaz, Edited by Mohammad Jaafar Yahaqi, Mashhad.
- Biruni, Abu Reyhan Muhammad ibn Ahmad. (1988). *Al-Ta'fhim li-Awa'il Sina'at al-Tanjim*. Preface by Jalal al-ddin Huma'ei, Tehran.
- Biruni, Abu Reyhan Muhammad ibn Ahmad. (1973). *Tahdid Nihayat al-Amakin Li Tas'hih-i Masafat al-Masakin*. Trans. Ahmad Aram, Tehran.
- Blois, Francois. (2007). “The Name of the Black Sea”, in: *Iranica 13, Iranian Languages and Texts from Iran and Turan*. Ronald E. Emmerick Memorial Volume, Edited by Maria Macuch, Mauro Maggi and Werner Sundermann, Harrassowitz Verlag, Wiesbaden.
- Bondahish. (2018). *Farnbagh Dadagi*, Trans. Mehrdad Bahar, Tehran.
- Bryer, Anthony A. M. (1980). *The Empire of Trebizond and the Pontos*. London.
- Dameshqi, Muhammad Abi Talib Al-Ansari Al-Sufi Al-Dameshqi. (1865). *Nokhbat al-Dahr fi Ajaeb al-Barr wa Al-Bahr (Excerpts of Time on the Marvels of the Land and Sea)*. St. Petersburg.
- Eastmond, Antony. (2004). *Art and Identity in Thirteenth-Century Byzantium, Hagia Sophia and the Empire of Trebizond*. England.
- Graham, A. J. (2006). “The Colonial Expansion of Greece”, in: *The*

- Cambridge Ancient History.** Second Edition, vol 3. Part 3, Edited by Boardman, John II. Hammond, N. G. L., Cambridge University Press, pp. 83-162.
- Grinevetsky, S.R., Zonn, I.S., Zhiltsov, S.S., Kosarev, A.N., Kostianoy, A.G. (2015). **The Black Sea Encyclopedia.** Springer, Berlin, Heidelberg.
  - Hafiz Abru, Shahab Al-ddin Abd Al-llah Khawafi. (1996). **Geography of Hafiz Abru.** Vol. 1, Corrected by Sadegh Sajjadi, Tehran.
  - Herodotus. (1928). **Histories.** Vol., II. Book III-IV, Trans. A.D. Godley, London.
  - **Hudud al-'Alam men al-Mashriq el-al-Maghrib.** (1983). (The Regions of the World from the East to the West). Corrected by Manouchehr Sotoudeh, Tehran.
  - Hyde, F. (1991). **Tarikh Al-Tejarah fi Al-Sharq al A'dna fi Al osour Al-Wosta** (The History of Business in the Far East in the Middle Ages). Trans. Ahmad Reza Mohammed Reza, Second Part, General Egyptian Book Organization.
  - Ibn Hawqal. (1987). **Iran in Surat al-Ardh.** Translated and edited by Jafar Shoar, Amir Kabir Press, Tehran.
  - Istakhri, Abu Ishaq Ibrahim. (1961). **Masalik wa Mamalik.** Compiled by Iraj Afshar, Tehran.
  - Kufi Qazwini, Zakariya' ibn Muhammad (2000). **Aja'ib Al-Makhlukat wa Ghara'ib Al-Mawjudat** (The Wonders of Creation and Oddities of Existence). Lebanon, Beirut.
  - Masoudi, Ali ibn Hossein. (1991). **Muruj Al-Dhahab wa Ma'adin Al-Jawhar** (The Meadows of Gold and Mines of Gems). Trans. Abolghasem Payandeh, Vol. 1, Tehran.
  - Masoudi, Ali ibn Hossein. (1893). **Al-Tanbih wa Al-'Eshraf** (Admonition and Revision). Leiden: E.J. Brill.
  - McGing, Brian. (2004). "Pontus", in: **Encyclopaedia of Iranica.** <http://www.iranicaonline.org/articles/pontus> (accessed on 20 September 2016).
  - Milner, Thomas. (1855). **The Crimea, its Ancient and Modern History.** London.
  - Moghaddasi, Motahhar ibn Taher. (1995). **Creation and History.**

- Trans. Mohammad Reza Shafi'i Kadkani, Volumes 4 to 6, Tehran.
- Mostofi Qazvini, (2002). *Nozhat Al-Qoloub*. Corrected by Mohammad Dabir Siaghi, Qazvin.
  - Munk Hojte, Jakob. (2009). *Mithridates VI and the Pontic Kingdom (Black Sea Studies)*. Santa Barbara.
  - Plutarch. (1813). *Plutarch's Lives*. Translated from Original Greek by John Langhorne and William Langhorne, Vol IV, London.
  - Polo, Marco. (1903). *The Book of Ser Marco Polo the Venetian Concerning the Kingdoms and Marvels of the East*. In Two Volumes, Vol I, Translated and Edited with Notes by Colonel Henry Yule, C.B. London.
  - Rubruck, William. (1937). "The Journal of Friar William Rubruck", in: *The Contemporaries of Marco polo*. New York.
  - Schmitt, Rüdiger. (1985). "Black Sea", in: *Encyclopedia of Iranica*. [http://www.iranicaonline.org/articles/Black Sea](http://www.iranicaonline.org/articles/Black_Sea), Last Updated: December 15.
  - Sharif Idrisi, Mohammad ibn Mohammad ibn Abd Al-llah ibn Idrisi. (2002). *Nozhat al-Moshtaq fi Ikhtiraq al-Afaq* (The Delight of Him Who Desires to Journey Through the Climates). Cairo.
  - Strabo (1854). *The Geography of Strabo*. Literally Translated, with Notes. The First Six Books by H, C, Hamilton, The Remainder by W, Falconer, in Three Volumes, ol 1, London.
  - Taschner, F. (1986). "Anadolu", in: *Encyclopedia of Islam*. Edited by H. A. R. Gibb, and Others, Vol 1, Leiden, Brill.
  - Xenophon. (1980). *Anabasis*. Vol., III, Book I-VII, Tran. Carleton L. Brownson, Cambridge, Massachusetts, Harward University Press.
  - Yaqut al-Hamawi, Yaqut ibn Abd Al-llah. (2001). *Mu'jam al-Boldān*. Trans. Alinaghi Monzavi, Vol. 1, Tehran.

### Articles

- Fazlinejad, Ahmad and Kheirandish, Abdolrasool (2019- 2020). "Trabzon, A Bridge Between East and West (Accompanying Rulers A. Fazlinejad 79 with Merchants in the Late Middle Ages)", in: *Asia Minor Studies*, No. 8, Autumn 2019 and Winter 2020, pp. 79-102.
- Fazlinejad, Ahmad and Kheirandish, Abdolrasool (2020). "Trebizonds' Status in the Anatolian Blockade by Ilkhanids", in:

*Journal of History of Islam and Iran*, Volume 29, Issue 44 - Serial Number 134, Winter 2020, Pages 71-93.

- Foruzani, Seyyed Abu Al-ghasem. (2015). "Campaign on Rome, the Lost Wish of Sultan Mahmoud Ghaznavi", in: *seventeen articles (Articles on History, Politics, Literature, Religion and Art)*. Shiraz.
- Johnson, Henry. A. (Mar., 1913). "The Earliest Colonisers of the Euxine Sea.I" *An Irish Quarterly Review*. Vol. 2, No. 5, pp. 788-809.

## Table of Contents

---

|                                                                                                                                                                        |         |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|
| 1. <i>Examining the Performance of Millspaugh in Reducing and Stabilizing Prices in Iran (1942-1944)</i>                                                               |         |
| Mohammad Bakhtiyari.....                                                                                                                                               | 1-25    |
| 2. <i>Typology of Seljuk political marriages (590-447 AH); Effects and consequences</i>                                                                                |         |
| Hamideh Daneshjoo; Fakhri Zangiabadi .....                                                                                                                             | 27-55   |
| 3. <i>From the emergence in the traditional paradigm to the decline in the modern paradigm: The position of the Safavids in the historiography of the Qajar period</i> |         |
| Hamid Sadeghi; Nozhat Ahmadi; Morteza Dehghannejad ...                                                                                                                 | 57-80   |
| 4. <i>Critical discourse analysis of Sardar Maryam Bakhtiari's memoirs</i>                                                                                             |         |
| Somayeh Abbasi; Somayeh Khanipour .....                                                                                                                                | 81-103  |
| 5. <i>Policy-Implementation Means in the court of Sultan Ḥosayn Bāyqarā</i>                                                                                            |         |
| Seyyed Ali Mazinani.....                                                                                                                                               | 105-127 |
| 6. <i>The Importance of Mavaheb-e Elahi" in the Social History of Muzaffarids</i>                                                                                      |         |
| Jamshid Noroozi; Mozghan Sadeghifard .....                                                                                                                             | 129-153 |
| 7. <i>Black Sea or Sea of Trebizond: Significance of Trebizond Port in Persians' knowledge of Black Sea in the Middle Ages</i>                                         |         |
| Ahmad Fazlinejad; Abdul Rasool Kheirandish; Farajollah Ahmadi.....                                                                                                     | 155-172 |



# **Journal of Iranian Islamic Period History**

**Proprietor: University of Tabriz**

**Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari**

**Associate Professor**

**Editor in Chief: Alireza Karimi**

**Associate Professor**

---

## **Editorial Board:**

|                     |                                                            |
|---------------------|------------------------------------------------------------|
| F. Orouji           | Associate Prof. Tabriz University                          |
| F. Alhayari         | Associate Prof. Esfahan University                         |
| M. Bahramnejad      | Associate Prof. Imam Khomeini International University     |
| M. Bayat            | Associate Prof. Zanzan University                          |
| Gh. Pashazadeh      | Associate Prof. Tabriz University                          |
| H. Hajian pour      | Assistant Prof. Shiraz University                          |
| A. Hasanazadeh      | Assistant Prof. Al-Zahra University                        |
| H. Hazrati          | Assistant Prof. Tehran University                          |
| R. Dehghni          | Associate Prof. Tabriz University                          |
| V. Dinparast        | Associate Prof. Tabriz University                          |
| M. Salmazizadeh     | Associate Prof. Tabriz University                          |
| M.A. Sadeghi        | Associate Prof. Tarbiat Modares University                 |
| N. Sedghi           | Associate Prof. Tabriz University                          |
| A. Ghadimi Gheidari | Associate Prof. Tabriz University                          |
| A. Karimi           | Associate Prof. Tabriz University                          |
| H. Mirjafari        | Prof. Esfahan University                                   |
| J. Afary            | Professor at the University of California at Santa Barbara |
| W. Floor            | Historian                                                  |
| A. Cantera Glara    | Professor at the University of Berlin                      |
| R. Matthee          | Professor at Delaware University                           |
| C.U. Werner         | Professor at the University of Bamberg in Germany          |
| J. E. Woods         | Professor at the University of Chicago                     |
| J. M. Gustafson     | Associate Professor at Indiana State University            |

---

English Editor: R. Kaviani (Ph.D.)

Executive Manager: A. Yeganeh

Typist: Sh. Zamani

## **Address:**

Faculty of Law and Social Sciences,  
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.  
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013  
Email: [tabrizu.history2011@gmail.com](mailto:tabrizu.history2011@gmail.com)  
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>



**Journal of  
Iranian Islamic Period History**

**University of Tabriz**

**Winter 2023**

**Y. 13 – No. 33**

**Tabriz – Iran**



# *Journal of Iranian Islamic Period History*

**Year. 13, No. 33, Winter 2023**

- *Examining the Performance of Millspaugh in Reducing and Stabilizing Prices in Iran (1942-1944)*

**Mohammad Bakhtiyari**

- *Typology of Seljuk political marriages (590-447 AH); Effects and consequences*

**Hamideh Daneshjoo; Fakhri Zangiabadi**

- *From the emergence in the traditional paradigm to the decline in the modern paradigm: The position of the Safavids in the historiography of the Qajar period*

**Hamid Sadeghi; Nozhat Ahmadi; Morteza Dehghannejad**

- *Critical discourse analysis of Sardar Maryam Bakhtiari's memoirs*

**Somayeh Abbasi; Somayeh Khanipour**

- *Policy-Implementation Means in the court of Sultan Ḥosayn Bāyqarā*

**Seyyed Ali Mazinani**

- *The Importance of "Mavaheb-e Elahi" in the Social History of Muzaffarids*

**Jamshid Noroozi; Mozhgan Sadeghifard**

- *Black Sea or Sea of Trebizond: Significance of Trebizond Port in Persians' knowledge of Black Sea in the Middle Ages*

**Ahmad Fazlinejad; Abdul Rasool Kheirandish; Farajollah Ahmadi**

